

مکمل است:

فرهنگ ایران باستان

ترجمه و نگارش:

دکتر فرهاد آبادانی

دانشیار دانشگاه اصفهان

از انتشارات:

کانون زرشتیان شریف آباد یزد، مقیم مرکز

گنجینه ازبکستان ایران باستان



۱	۰۱
۳۵	۱۱

این کتاب

مقارن بابیت پنجمین سده بنیاد شاهنشاهی ایران

منتشر میگردد



گوشه از:

فرهنگ ایران باستان

ترجمه و نگارش:

دکتر فرهاد آبادانی

دانشیار دانشگاه اصفهان

از انتشارات:

کانون زرتشتیان شریف آباد یزد، مقیم مرکز

چاپ راستی

پیش‌گفتار

گنجینه فرهنگ و تمدن کهن سال ایران باستان، دانشمندان و پژوهش‌کنندگان را به تحقیق و تتبع هر چه بیشتر واداشته و هرروز بر دامنه آن افزوده میگردد و در دانشگاههای معتبر جهان شعبه ویژه‌ای از دروس تحصیلی را تشکیل داده و محققین عمری را در راه پی‌جویی آن صرف‌مینمایند. مستشرقین با بررسی اسناد علمی و مشاهدات عینی، توانسته‌اند تحقیقات منظمی را دنبال نموده و در دسترس علاقمندان قرار دهند. کتاب حاضر جزئی از این تحقیق بشمار میرود که نویسنده محترم آن سعی نموده است بارزترین آثار را جمع‌آوری نموده و بنام «گوشه‌ای از فرهنگ و تمدن ایران باستان» در اختیار ایران دوستان بگذارد.

آقای دکتر فرهاد آبدانی دانشیار دانشگاه اصفهان سالیان متمادی است که بتدریس فرهنگ ایران باستان اشتغال دارند و اینک اولین مجموعه آثار خود را منتشر می‌سازند و زحمات چندین ساله خود را در دسترس ایران دوستان و فرهنگ پروران می‌گذارند «کانون زرتشتیان شریف آباد

یزد مقیم مرکز» افتخار دارد که توانسته است ناشر کتابی باشد که توسط یکی از زرتشتیان دانشمند شریف آباد به رشته تحریر درآمده. استقبالی که از سایر نشریات کانون منجمله « آئین سدره پوشی زرتشتیان » « آئین زناشوئی زرتشتیان » و همچنین کتاب « پیرسبز زیارتگاه زرتشتیان » که از انتشارات این کانون می باشد، بعمل آمده بهترین مشوق این کانون بوده است و امید دارد که کتاب حاضر نیز چون سایر نشریات با استقبال توده زرتشتی و فرهنگ دوستان روبرو گردد و درآینده نیز بتوانیم مفید فایده باشیم . از عموم کسانی که با پیش خرید این کتاب کانون رادر چاپ آن یاری نموده اند سپاسگزاری مینمائیم .

کانون زرتشتیان شریف آباد یزد مقیم مرکز

اول مهر ماه ۱۳۴۸

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر

گفتاری برسم سرآغاز

آنچه در این مجموعه گردآوری شده است ، نوشته ها و ترجمه‌هایی است که در مجله های مختلف ادبی و اختصاصی بچاپ رسیده است. این مقالات در طی مدتی کمتر از ده سال ، از نوشته ها و تحقیقات دانشمندانی که در تمدن و فرهنگ ایران صاحب نظر و متبحر بوده اند و در مجله های مختلف خارجی چاپ نموده اند ، ترجمه شده اند . اگر امروز این نوشته ها در يك مجموعه و بصورت كتاب جمع آوری شده ، از آن جهت است که چون علاقمندان بهمه مجله ها دسترسی ندارند بتوانند از این مطالب که گوشه از فرهنگ و تمدن این سرزمین کهن را نشان میدهند، در اختیار داشته باشند و از آن بهره مند گردند .

این نوشته های پراکنده ، اگر امروز بصورت كتاب درآمده اند ، باید سپاسگزار « کانون زرتشتیان شریف آباد یزد مقیم مرکز » بود، که بابکار انداختن سرمایه خود ، موجب بالا بردن دانستنی های دینی و فرهنگی در بین همکیشان و سایر خواستاران شدند.

شك نیست که انجام این خدمت فرهنگی ، در درجه اول موجب سپاس فراوان اینجانب است ، زیرا اگر این نوشته ها از طرف کانون مزبور جمع آوری نمی شد ، شاید هرگز باین صورت در نمی آمد . همچنین موجب تشکر خوانندگان ارجمند نیز خواهد بود ، زیرا برای همایشان بدست آوردن مجله های مختلف چندان آسان نیست .

اگر مطالب این مجموعه بطور تمام و یا قسمتی از آن بکار خوانندگان و یا حتی یکی از خوانندگان بیاید ، همانا نویسنده آنرا پاداش معنوی خود میداند و از طرفی خواننده باید سپاسگزار کانون مذکور باشد . پیروزی و کامیابی هیئت مدیره محترم کانون را از درگاه اهورا مزدای توانا درخواست دارم.

اصفهان - اول خردادماه ۱۳۴۸

بقلم پروفیسور کامرون
مستشرق معروف آمریکائی

چگونگی نسخہ برداری از کتبہ های بزرگ داریوش

بر بدنہ کوهی بارتفاع چهار هزار پا ، هنرمندان زمان داریوش بزرگ در ۲۵۰۰ سال قبل شرح کارهای پر افتخار او را بر روی سنگی نابود نشدنی نقش و کار های این پادشاه را بسہ زبان مختلف شرح و ستایش نموده اند . بر روی این پرتگاہهای عظیم (کہ بشہرت سنگ نبشته های مصری کلید فہم سایر خطوط و زبانهای فراموش شدہ دنیای قدیم است) تاریخ ایران نقش گردیدہ وبا وجود تحولات وتغییرات زمان نسخہ تقریباً کامل از این سند تاریخی تا با امروز برای مامردمان بر جای مانده است تا بتوانیم از روی این یادگار ها کوشش ها و جہانگشائی های این پادشاه عظیم را قضاوت نمودہ و بزرگی و قدرت او را در جہاننداری و جہانگیری ستایش کنیم .

با ابزار و آلاتی که در قرن بیستم در اختیار بشر هست ما میتوانیم دسترسی نزدیک باین نبشته ها و یادگارهای تاریخی داشته باشیم و از نظر باستانشناسی تحقیقات خود را کامل تر کنیم . این آرزویی بود که سالها بشر در اندیشه میپروراند تا دسترسی بیک نسخه کاملتر و بهتر و قابل فهمتری از این آثار عظیم داشته باشد .

داریوش نمیتوانست جائی بهتر و واضح تر برای اجرای نقشه اش از آخرین نوك كوهی که براهی باریك محدود میشود و در کرمانشاهان واقع است انتخاب نماید . در دامنه این کوه چشمه های گوارا بطرف بیستون جاری است و برای زمانهای زیاد کاروان ها از این چشمه ها سیرآب شده و لب تر نموده اند .

این جایگاهی است که تمام قشون هائیکه بجانب عراق روانه بودند، منزل میکردند و بااستراحت میپرداختند و همچنین شاهراهیست که شهری مانند همدان (اکباتان پایتخت ایران مادیه و هخامنشیه) را بکشور افسانه ای بابل می پیوسته است . این قطعه از زمین در نزد ایرانیان گذشته، خود بخود قابل ستایش و احترام بود . پانصد سال قبل از مسیح آنرا « بغستان - مکان خدا » نام نهاده بودند که اسامی (بهستان) و بیستون هم از همان کلمه مشتق است .

این یادگار عظیم دست نخورده ماند ، زیرا داریوش در سال ۵۲۲ قبل از میلاد بعد از يك عده جنگهای خونین که با مخالفین سلطنت خود نمود و آنها را مغلوب کرد بسلطنت رسید و این یادگار بدستور او

بر روی آن صخره حك و نوشته شد تا آیندگان بقدرت و دلوری و شجاعت كم نظیر او پی ببرند و بدانند كه آنچه او انجام داده است بخواست و یاری اهورامزدا (سرور دانا) بوده است .

قسمت اعظم این نبشته ها روی سنگی عظیم بارتفاع ۳۴۰ پا (حدود ۱۰۰ متر) در بلندترین نقطه کوهی كه بشر بزحمت بتواند صعود نماید، كنده شده است. امروز داریوش با ابرو های كشیده و دماغ مستقیم هنوز در آن مكان بر جای ایستاده است . بر روی سراو تاج سلطنت ایران دیده میشود كه با تكمه های زیبا و نفیس و طلائشان كه بشكل بیضی و گلهای سرخ است، زینت داده شده . در پشت سراو دونفر از اعضای سلطنتی كه كمان و نیزه او را نگهداشته اند دیده میشوند و روبروی وی شمایل اهورامزدا در حال پرواز دیده میشود (۱) همان اهورامزدا ئیكه بداریوش راست گفتن را آموخته است و با دست چپ حلقه ایكه نشانه بخشیدن فرمانروائی و سلطنت است، باو میدهد .

در زیر پای اهورامزدا (همانطور كه مؤلف میگوید) هشت تن از سرکشان و یاغیان سلطنت كه دستهای آنها بر پشت و گردن آنها را با طناب بهم دیگر بسته اند و نهمین آنها كه یكنفر از مغان است در زیر پای داریوش مغلوب و شكست خورده (در حالیکه زانو زده ، دیده

(۱) بسیاری از مستشرقین این شمایل بالدار را بجای اهورامزدا - خدای زرتشتیان گرفته اند در صورتی كه این شكل فروهر است . برای اطلاعات بیشتر بجلد اول یشتها تالیف استاد پورداود مراجعه شود . مترجم .

میشوند . این دستگیری برای داریوش کافی نبود بلکه او دستور داد تمام داستان را بر روی سنگ بسه زبان نقش کردند . زبان پارسی باستان که در واقع زبان رسمی شاهنشاهی هخامنشی بود ، در حدود چهار و نیم سطر جارا اشغال کرده است ، همان مطلب بزبان بابلی در دو طرف تخته سنگ از طرف چپ بجانب کوه کنده گری شده و در طرف راست نقش برجسته نیز بزبان عیلامی نوشته شده است .

زبان عیلامی تقریباً زبانی بود که در شوش بوسیله آن محاوره انجام میشد .

حتی برای مردم عامی نیز غیر قابل تحمل بود که بفاصله‌ای اندک بعد از آنکه شاهنشاه این مطلب را بر روی کوه نقش کرد فراموش بشود ، از آن بدتر صد ها سال بعد جای این زبان را زبانهای دیگر گرفت و مردم دیگر قادر بفهم این زبان نبودند و یا حتی نتوانستند قرائت کنند . اما در قرن اخیر همین علامات کلیدی برای فهم نوشته های داریوش بدست مستشرقین داد .

داستان گشودن رمز این نوشته ها با سفر دانشمندان زیعلاقه اروپا به بیستون و خواندن آنچه از این نوشته ها که در جاهای دیگر در دسترس بود ، شروع میشود . بعضی مواقع مستشرقین رونوشتهایی از این نوشته ها تهیه میکردند و گاهی قسمتهایی از اصل نوشته را با خود باروپا میبردند اما نبودند کسانی که بتوانند این نوشته ها را بخوانند .

با استدلال و استنتاج ، یکی از این زبانها و طریق نوشته آن
میبایست خط و زبان ایرانی باشد ، بخصوص آنچه که در پرسپولیس
بایتخت ایران در زمان داریوش بدست میآمد .

یکی دیگر از خطوط و زبان این نوشته ها میبایست بابلی باشد
زیرا آنچه که از این نوشته در دست بود با آنچه که در عراق کنونی
بدست آمده شباهت تامی داشت ، این آثار عراق نیز بیشتر در «باغ عدن»
سرزمین واقع در میان دو رود مشهور دجله^۱ و فرات بدست آمده اند .
زبان سومی مطلقا ناخوانا و ناآشنا بود .

گامهای ابتدائی برای گشودن رمز خواندن این خطوط برای
اولین بار توسط ژرژ فریدریک گرت فند آلمانی برداشته شد که دو نمونه
کوتاه را انتخاب کرد و با مشقت فراوان و با مقایسه کلمه بکلمه آنها
توانست بخواندن آن راهی پیدا کند .

هنگامیکه در سال ۱۸۱۵ نتیجه زحمات خود را بچاپ رسانید آشکار
بود که تا اندازه ای در بدست آوردن کلید این مشکل موفق شده است .
اما آنچه در دست بود برای گشودن این رمز کافی نمینمود .
هیچ سند و نوشته ای هم در دست نبود که بتواند اکتشافات او را به ثبوت
برساند و همچنین او فقط یکی از آن سه زبان را خوانده بود . تا آن
موقع تمام کتیبه هائی که رونویس شده بودند همه کوتاه و محدود بودند
و این غیرممکن بنظر میرسید که بتوان موفق بیافتن کلیدی برای فهم
آن دو زبان دیگر شد .

نوشته هائیکه در بدنه بیستون نقش شده بود ، بهترین کمک برای
پژوهندگان بود ، همانطور که میدانیم در حال حاضر ۵۱۵ سطر بزبان

فارسی باستان ، ۱۴۱ سطر بزبان بابلی و ۶۵۰ سطر بزبان عیلامی آثار
نوشته در دست است . بنابراین بیستون نماینده بی رقیبی از سنگ
نشته ایران کهن است که اهل تحقیق باید آنرا به بینند و از این
ذخیره تاریخی بهره ور شوند .

اولین اقدامی که برای رونویس کردن آثار داریوش بعمل آمد
تقریباً چند سالی متجاوز از یکقرن قبل بود که دو نفر از دانشمندان
فرانسوی از جانب حکومت فرانسه و به پشتیبانی ازدو مرکز علمی فرانسه
عازم ایران شدند . این دانشمندان مردمان با تجربه و درکار خود
ورزیده بودند . با شدت علاقه ای که این دانشمندان بکار خود داشتند
بدون داشتن هیچگونه وسیله ای با دست و پا شروع بصعود نمودند و در
حالی که خون از دست و پای آنان جاری بود از این ذخیره تاریخی
رونویس تهیه مینمودند . این کار با منتهای زحمت و مشقت انجام شد .
بهر جهت این زحمات و مشقت ها بدون نتیجه ماند . در پایان امر

بهیچگونه نتیجه نرسیدند ، زیرا گفتند که این نوشته ها لایقرء است .
کوشش های رالینسن - رالینسن دانشمند انگیزی بی آنکه
از کوششهای دانشمندان فرانسوی اطلاعی داشته باشد خود برای دست
یافتن باین نوشته های تاریخی کوشش فوق العاده نمود و در بالا رفتن
و نقش برداشتن موفقیت بیشتری نصیبش گردید .

در هر صورت او تنها يك كوه پيما نبود بلکه با پشتکار و حوصله
بی مانندی که از خود نشان داد ، موفق شد از این ذخیره تاریخی رونوشتی

تهیه نماید، تا بعداً موفق بخواندن و استخراج علامات این خط شود. مکرر او بیالای این کوه صعود مینمود تا موفق شد از دو کتیبه عیلامی و بابلی نیز رونویسی تهیه نماید که این کار هم با هنرمندی خاصی از دست او برآمد. با ترجمه و چاپ کتابی که در سال ۱۸۴۷ از خط و زبان فارسی باستان و با چاپ و ترجمه کتابی که در سال ۱۸۵۱ از خط و زبان بابلی منتشر شد، از قدیمترین نوشته جهان دزی بروی افراد بشر گشوده و راه تحقیق نموده شد. از آن سال بعد مکرر در مکرر این نوشته ها چاپ و ترجمه های متعدد از آن تهیه گردید. اما گذشت زمان با این نوشته ها قرن ها دست بگریبان بوده است، باد، باران بهار و پائیز و سرما های زمستانی همه مانند غارتگری که دست بیغما ببرد بر روی این نوشته ها اثر نهاده و امروز خواندن آنها را مشکل ساخته اند و عنقریب است که این آثار از بین بروند.

گذشته از این با همه زحماتی که رالینسن برای رونویس کردن این نوشته ها بکار برد طبعاً نسخه رونویس شده، آنطور که باید بدون نقص و عیب نماند، علاوه بر این اگر چه او موفق شد از نه ستون رونویس بردارد - معیناً نتوانست از چهار ستون دیگر که در حدود ۳۲۳ سطر نوشته داشت، نسخه برداری کند بدین دلیل که زیر این سطور طاقچه یا پناهگاهی وجود ندارد که شخص بتواند روی آن قرار گیرد و نسخه برداری کند.

برای روشن نمودن بعضی از جا های ناخوانده و مشکوک یکی

از دانشمندان امریکائی بنام جکسن از دانشگاه کلمبیا با کوشش‌هایی خستگی‌ناپذیر در سال ۱۹۰۳ موفق به صعود قلّه بیستون گردید و دو مرتبه رونویس‌ها را مقابله نمود و برای اولین بار از این نبشته‌ها عکسبرداری کرد اما با وجود این داستان نبشته‌ها باینجا هم کامل نشد. دو مرتبه در سال ۱۹۰۴ هیئتی از طرف موزه بریتانیا به بیستون فرستاده شد. لئونارد ویلیام کینگ و رگینالد کمپ بل تامپسن، دانشمندانی که برای موزه بریتانیا زحمت میکشیدند، با استعداد و مهارتی که در خواندن خطوط قدیم داشتند، موفق شدند مقدار زیادی از خوانده‌های رالینسن را اصلاح و قسمت بیشتری را قرائت نمایند. از این دو دانشمند با وسعت اطلاعی که داشتند جز این هم نمی‌بایست انتظار داشت.

اتفاقاً این دو نفر بایک حسن تصادف راهیکه بنوشته‌ها نزدیکتر باشد یافتند، آنها توانستند که آن نوشته‌ها را از نو نسخه برداری نمایند. جائیکه رالینسن می‌بایست با زحمت زیاد بایستد آنان طنابی از بالای صخره آویزان کردند و بکمک طناب توانستند که روی سنگی هم که در زیر پاداشتند بنشینند و با خیال آسوده تری از آن نوشته‌ها نسخه‌های دقیق تری تهیه کنند. اگرچه این نوشته‌ها بروی صخره عمودی کنده شده است ولی با دقت و توجه فراوان آنها نیز همان‌ند سطریکه رالینسن نوشته بود نسخه برداری کردند. نتیجه تحقیقات و زحمات این دانشمندان وجود همین تالیفات عالمانه و گرانبهایی است

که در دسترس است .

آخرین قسمت اسرار بیستون نیز فاش شده خواهد شد .

با وجود همه این کوششها این دانشمندان اشتباهاتی در کارشان باقی بود هیچکدام موفق بخواندن امضائیکه در پای هر فقره از نوشته ها بود نشدند و بهمین سبب همین غفلت موجب اشتباهات مکرر شد . این اشتباهات ناشی از این بود که آن سد نفر قبلی کلماتیکه سائیده شده بود نتوانستند یکسان قرائت کنند و بسه طریق مختلف خواندند . دانشمندان بعدی این فرصت را داشتند که با تصحیحات لازمہ کارایشان را تکمیل کنند.

چگونه این نوشته ها بر سنک نقر شده - مسائل دیگر نیز برای

حل این مشکل پیش میآید . آیا آزمایش نزدیک تری از این سنک نبشته های عظیم میتواند باین مشکلات جواب بدهد ؟ آیا قطعا هنرمندان زمان داریوش چگونه موفق شدند که این نوشته هائی را که حتی امروز هم دسترسی بدانها مشکل است بر بدنه این صخره های عظیم نقر کنند ؟ سؤال دیگری که برای حل مطلب پیش میآید این است که آیا این نوشته هائی که کوششهای رالینسن و کینگ و تامپسن نتوانست مطلب آنها را کاملا حل نماید چگونه کنده گری شده اند ؟ اگر این ستونهای نوشته بتمامی خوانده شود آیا این اسرار بر ما آشکار خواهد شد ؟ بعضی مطالبی که تا بحال نا معلوم مانده است مانند تفصیل جنگ بین ایران و یونان و حقیقت مذهب یکتا پرستی دوره هخامنشی همه به تفصیل در این نوشته ها یادگار مانده است .

تمام این مطالب وقتی بر من آشکار شد که در ماه مارس ۱۹۴۸ بعنوان استاد شرق شناسی امریکائی در کالج بغداد تعیین شدم . اعضای این مرکز علمی را دانشمندان و علمای معقول و منقول و اشخاصی که در ادیان اطلاعات کافی دارند، تشکیل میدهند . چون در سال ۱۹۴۸ تصمیم بر این جاری شد که استادان و دانشمندان باید نتیجه تحقیقات خود را بمرکز علمی نامبرده در عراق بدهند من پیشنهاد کردم که با هیئت علمی- بصخره‌های بیستون بروم که لااقل به بسیاری از سوالات فوق و مسائل گفته شده در بالا جواب داده شود گویانکه تمام آن سوالات حل نشود شاید برای بسیاری از آنها جواب قانع کننده بدست آید . بعد از چند ماه من بکرمانشاه رسیدم، جائیکه قرار بود اولین اقدام مایشروع شود . زن و دو فرزندم نیز در این مسافرت با من همراهی کردند . پنج میل بطرف شمال « طاق بستان » خرابه‌های پایتخت شاهان ساسانی که ۱۵۰۰ سال قبل از آن استفاده میکردند واقع شده است . روی صخره‌ها نزدیک دو مرداب و بر بدنه کوهها تصاویری از شاهان ساسانی در حال شکار و نموداری از زندگی شاهنشاهی ایشان دیده می شود .

کهکرها و راهنمائیهای شرکت نفت - وسائل حمل و نقل دنیای

جدید و اسباب و لوازم ارتباط قرن بیستم شهر کرمانشاهان را از هستی ساقط مینمود ولی با کشف نفت این ذخیره طبیعی و تاسیس پالایشگاه ، این شهر زندگانی تازه شروع کرد و مانند غنچه از نو شکفته شده است . اکنون آن خیابانهای خاکی سنگفرش شده سابق پر از جمعیت

کرد و مردم سایر شهرستانهاست اتوبوس ها و حتی اتومبیل های شخصی که بر قابت با اسبها و شترها و الاغها برخاسته اند و با مردمانی که پشته های سنگین بر پشت دارند در کنار هم دیده میشود. يك مریضخانه امریکائی برای کمک بکسانیکه بطیب و دازو نیاز دارند کار میکند. اداره کننده این مریضخانه که دکتر اسل با سوپلر و خانمش هستند با ماطر ح دوستی و مساعدت ریختند. در اولین قدم، ما با مدیر شرکت نفت و مساعدتهای او روبرو شدیم که قول داد تمام وسائل موتور و دنیای جدید قرن بیستم و آنچه در اختیار شرکت است برای مساعدت و همراهی باستان شناسانیکه برای خواندن این خطوط می آیند در دسترس ما بگذارد.

راهنمایان ماعده ای از بچه های چوپان بودند که با وسائل و تجربه گذشته شروع به بالا رفتن نمودند و بطول دوست پابالای سرسنگ نبشته ها که رسیدند در بدنه صخره ها سوراخهایی کردند و میخهای پولادی را در آن جای داده و اطرافش را با سیمان محکم نمودند. حالا دیگر ما برای خواندن و کشف کردن بقیه اسرار نوشته های داریوش آماده بودیم . بادقت هرچه تماظر و با کمک چوب بست ها شروع به بالا رفتن کردیم تا جائیکه تقریبا در موازات سنگ نبشته ها قرار گرفتیم.

دوباره در پشت کوه شروع به بالا رفتن کردیم و بجاهائی که آشناتر بنظر می آمد رسیدیم و بکمک طنابهاییکه به صخره ها بند شده بود یکی پس از دیگری تا انتهای طنابها رفتیم . این طنابها و میخها آنقدر در محل خود محکم شده بودند که مافقط توانستیم باز حمت خود را نگهداریم .

پس از آنکه بیالا نظر انداختیم ، مطلع شدیم که بالا و پائین رفتن هرروزه کار آسانی نیست پیشرفتگیهای زیاد در صخره ها و شیب فراوان برای بالارفتن و پائین آمدن بدون شك کار ساده ای نبود و مانع سرعت کار میشد . سی پابالای سرما يك طاقچه کوچکی قرار داشت ، اگر ما میتوانستیم وسائل کار را در آخر روز در این طاقچه جای بدهیم برای پائین رفتن و بالا آمدن مجدد از حمل اثاثیه لازم راحت میبودیم . بنابراین بایك نردبان بلند خود را باین طاقچه رساندیم و در حقیقت حالا برای انجام کار آماده بودیم . تار سیدن باین نقطه عده زیادی از اهالی محل که برای تماشا و یابرای کار آمده بودند در اطراف ما جمع بودند . برای انجام منظوره نفر مورد نیاز بود که یکی از آنها طبعاً خود من میبایست باشم . من بطرف دو نفر که بنظر قابل تر میآمدند نظر انداختم و گفتم : آیا حاضرید با من بیالای صخره بیایید ؟ متفق الصدا گفتند «مانه» من پرسیدم چرا؟ جواب دادند برای اینکه بسیار خطرناک است .

من از این حرکت جاخوردم و پرسیدم آیا کسی داوطلب می شود که در مقابل پول و انعام اینکار را انجام دهد؟ دو صدای ضعیف باین پیشنهاد من پاسخ گفت . اگر این دو نفر حاضر بهمکاری نمیشدند نقشه های من باطل میشد . بالاخره یکی از آنها فقط برای یکروز قدم جلو نهاد و داوطلب شد . دنبال سراو يك پسر بچه دیگر بنام «غلامعلی» نیز حاضر شد بمن کمک کند . اینجا دو نفر از همکاران من برای امروز پیدا شدند تا فردا دیگر چه کسی جای آنها را بگیرد . کار ما مشکل بود که میبایست هرروز از روی

صخره‌ای بر روی صخره دیگر نقل مکان کنیم. اما بتدریج چوب بست‌ها را بیالاتر منتقل می‌کردیم. مانده فقط با سنگینی بدن و صخره‌ها مبارزه می‌کردیم؛ بلکه باندازه يك دوجین اشخاص هم درپائین بمراقبت و حفظ موقت گذرانی می‌کردند.

بلبله صخره می‌رسیم - از طاقچه‌های كوچك كه بار تفاع سی‌پا در بالای سرمان قرار داشتند گذشتیم. پس از آن از يك سراسیمی كه با اسکنه بر روی صخره‌ها سوراخ‌هایی تعبیه کردیم توانستیم عبور کنیم. بالاخره از يك راه پیمائی طولانی بلبله‌های صخره‌ای كه در زیر آن سنگ نبشته‌ها قرار داشت رسیدیم و برای اولین بار چشم‌ها و دست‌های من آن یادگار را نوازش نمود.

آن دقایق، دقایق فتح و پیروزی بود، تمام دل‌واپسی‌هایی كه در این وقت برایم ممكن الحصول شده بود از بین رفت. تمام موانع و عوائق و حتی خود كوه نیز در برابر من ناچیز آمد. هیچ چیز باقی نماند جز نسخه برادری از طریق علمی و تحصیل اطلاعات بیشتری راجع باین نبشته‌ها و یادگارهایی كه تقریباً بیست سال از وقت مرا بخود مشغول داشته بود. من دانستم كه در این نبرد پیروز خواهم شد.

اولین روز كار ما با این تفصیل بپایان رسید. وقتی كه شروع بپائین آمدن نمودیم من توانستم كه معنی سرازیری و شیب‌تند صخره‌ها و پائین آمدن از آنرا بدرستی بفهمم و صخره‌های كج و مورب را كه در زیر پای ما دهن كجی می‌کرد بدرستی ببینم.

این راه سابقا راه عبور و مرور بوده ولی امروز بواسطه مرور زمان و خراب شدن باین صورت خطرناك درآمده است . چوب بست را گذاشتیم و خود شروع به آئین آمدن کردیم ، هنوز چهل و هشت پا از این راه صعب و مشکل باقی است . بعد از آن سراشيب ديگري كه تقريباً بطول پنجاه پا است، خواهد آمد .

در انتهای آندو سرازیری يك نیم دایره دیگری بصورت پیاده رو و بعرض ۹ پا و بطول ۱۸ پا و ارتفاع ۵ پا پیش آمده . ما باین پیاده رو رسیدیم و بهائین نظر افکندیم هنوز بقدر ۱۲ پا در زیر پای ما باقی بود که به زمین برسیم با دقت بسیار خود را بهائین رساندیم برای تمام مدت که بکار مشغول بودیم بدنهای ما بیالا کشیده میشد ، بهر حال هر قدر مشکل و خطرناك هم بود این طریق ساده ترین راهی بود که ما میتوانستیم صعود و نزول کنیم . در آن موقع ما تشخیص دادیم که فقط طناب میتواند در صعود و نزول ما وسیله مطمئنی باشد اولین روز کار ما تمام شد ولی من احتیاج بیک نفر دیگر داشتم که بجای طناب دار کار کند. يك بار من اشخاص را و طلب را بكمك خواستم برای فردا مرا یاری کنند موفقیت روز گذشته ما جوان دیگری را تشویق کرد که آمد و پشت سر عبدالعلی جای گرفت من از او اسمش را پرسیدم جواب داد (حسین) ، این مطلب بخاطر من خطور کرد که برای ایرانیان اسم علی و حسین که ازائمه بوده اند از سایر اسامی عمومی تر و در نزد آنها عزیزتر است .

برای مدت سه روز متوالی این جوانها با من کار کردند . اما متأسفانه

عبدالعلی میخواست از کار دست بکشد و من کوشیدم که شاید ما نند دفعات قبل کسی را بجای او انتخاب کنم ، دیدم هیچ گوشی شنوائیست و از این جهت متوجه يك مشکل شدم در حالیکه کار ما هنوز فوق العاده خطرناك وسخت بود .

تطبیق نوشته ها - در این اثنا پسر م توماس که هنوز ۱۵ سال بیش ندارد برای مساعدت داوطلب شد از آنروز بعد حسین و فرزندم تام و من شروع بکار نمودیم و از آن نوشته ها شروع به نسخه برداری کردیم و علی رغم باران و باد و سرما که شروع شده بود و میخواست در کار ما دخالت نماید بکار خود ادامه میدادیم . مقصود و منظور اصلی بررسی آنچه در گذشته از تاریخ زندگانی داریوش خوانده شده و تطبیق آن با سایر مدارك بود . این نوشته ها مستقیما در زیر پنج ستون عمودی که هر کدام بار تقاع تقریبا ۱۲ پا است کنده گری شده اند . در اولین نظر آنچه که جلب توجه می نماید این است که این قسمت از آثار کمتر قابل قرائت است از یکصد سال پیش هنگامیکه رالینسن از آنها نسخه برداشته است و حتی خراب تر از آن زمانی است که کینگ و تامپسن از آنها نسخه برداشته اند و روی آن کار کرده اند . يك شکاف افقی که در بالای ستونهای نوشته و در زیر آن دیده میشد مسئول قسمتی از خرابی است ، مسبب واقعی این جریان آبهای زیر زمینی بوده است . برای مثال باید گفت بعد از يك رگبار که بیش از چند ساعت بطول نینجامید ، آب شروع به شستن و گذشتن از روی سنگ نوشته ها کرد و این کار تا ۵۲ ساعت ادامه داشت . از عهد داریوش تا امروز که قرینها میگردد

بواسطه اینکه صخره نیز گچی بوده است بقدر پنج تا شش اینچ سائیده شده و اثرات بعضی از آن نوشته ها بکلی نابود شده اند.

اما نوشته هایی که بر روی سنگ و زیر آنها نوشته شده اند از میان نرفته اند ، آب باران تمام آن گچ ها را که در بالای سنگ نبشته ها بوده در خود حل نموده است و امروز توده از آن گچ ها در پائین صخره که رویهم انباشته شده دیده میشود.

جاهائی که شکاف یا علائمی در صخره ها کنده گری شده بود سالها گمان میرفت که از بین رفته اند اما حالا معلوم شد که آنها در يك مخزن محکمی بامانت گذاشته شده بود . این را نمیبایست « نابودی » نام گذاشت بلکه میبایست یکنوع ذخیره پنداشت . این يك آهك مالی بود (از نظر علوم زمین شناسی صخره های خلل و فرج دار) که بر روی سنگ نوشته ها و برای محافظت آنها انجام شده بود ما در وضعی قرار گرفته بودیم که نمیدانستیم برای از بین بردن رسوبات چطور میتوانستیم دست بخرابی آن روپوش بز نیم بدون آنکه علامات زیر از بین بروند؟ بدون شك اسید حلال خوبی نبود - اسید نه تنها آنچه که بر روی نوشته ها بود از بین میبرد بلکه خود صخره را نیز میخورد . جواب ما فقط يك چکش و مقداری آب بود با چکش زدن آهسته و مداوم من موفق شدم که به نتیجه برسم. پس از آن توانستم که با يك تیکه پارچه خیس شده شکافهای ناخوانا را روشن کنم. وقتی که آب بخار میشد اختلافی در رنگ صخره های تمیز شده و صخره های طبیعی دیده میشد ، پیدایش علائم بعد از علائم و

کلمات پس از کلمات شاهد این مدعا بود.

در بعضی مواقع مسائل باغیر هماهنگی حل میشد . برای مثال ، بعضی جملات در برخی از آن سطر ها یافت میشد که تاکنون هم بر سر خواندن آن عبارات در بین دانشمندان اختلاف نظر است . کاملاً آشکار بود که داریوش در باره یکی از غلامان و پیروان خود مطلبی را عنوان کرده بود ولی هیچیک از خوانندگان قادر به خواندن آن نبودند.

بعضی ها با خواندن مکرر بیشتر باطلاعات ما افزوده اند. آنجائیکه پادشاه صراحتاً میگوید « اکنون آیا با آنچه من عمل نموده ام معتقد هستی؟ اگر چنین است بمردمان دیگر هم بگو و آن را پنهان مکن » . این عبارت نیز برای مدتها مورد بحث شرق شناسان بود تا اینکه با کوشش و سعی بسیار ما توانستیم که از آرزوهای داریوش باخبر شویم.

پاره سنگ حادثه جو - راه سنگلاخ از یکطرف به پرتگاهی

ختم میشد که يك روز وقتی که حسین بیلا صعود مینمود و من در نزدیکی یکی از طاقچه ها سکونت گرفته بودم ، نزدیک بود حادثه ای پیش آید. با يك علامت اومیبایست چرخ بزند و بپیچد و همینطور عین همین عمل را میبایست اینجانب در نزدیکی طاقچه ای انجام دهم . علامت داده شد و ما با هم شروع بد چرخیدن نمودیم و من صدائی در بالای سر خود شنیدم ، مثل اینکه پاره سنگی افتاده باشد . برای من و همچنین برای زن و فرزندم که در پائین قرار گرفته بودند پناهگاهی نبود. فریادی زدم و خود را در جلوسنگ نشسته ها سپر نمودم . آن پاره سنگ عظیم دهانه طاقچه

را خراشید و بنظر آمد که مشتعل و منفجر شده است . همه ما از این حادثه بوسیله سنگ ریزه‌های كوچك نصیبی بردیم . اما احتمال نابودی و از بین رفتن هر کدام از ما مایه این شد که هر کس دیگری را بنام صدا کند . شما میتوانید اتفاق این حادثه را در خیال خود مجسم کنید .

طاقچه‌ای که در زیر نوشته‌های فارسی باستان واقع شده بود بعرض پنج تا شش پا بطرف چپ در زیر نوشته‌های بابلی و عیلامی (اگرچه زیاد وسعت ندارد) قرار داشت . در طرف راست نوشته‌های فارسی باستان امروز مطلقاً طاقچه وجود ندارد . در بالای این یادگارها در ارتفاعی قابل توجه چهارستون نوشته وجود دارد که قبل از این هنوز نسخه برداری نشده و زبان آن نیز تاکنون شناخته نشده بود .

ما با دقت فراوان از طاقچه بالا سروض استقرار خودمان را طوری مرتب کردیم که در مقابل این نوشته‌ها قرار گیریم ، نوشته‌هایی که تاکنون مقداری از آن بر خوانندگان پوشیده بوده است . با نگاه اول معلوم میشود که این اثر از حوادث طبیعت مانند باران و باد و غیره صدمه بسیار دیده و قسمتی از آن محو شده است . هنوز اینجا و آنجا علائمی دیده میشود که بزبان و خط عیلامی بودند .

شروع بخواندن کردم «داریوش پادشاه گوید، مردی بنام فرارتس... و فوراً تشخیص دادم که این متن نسخه دومی از کدام نبشته است . نسخه‌ای که بر مراتب بهتر از این محفوظ مانده و در زیر نبشته‌های بابلی و طرف چپ است ، دیده میشود .

از ستون اولی بجانب ستون دومی حرکت کردیم و همینطور ازدوم بسوم و خواندن عیلامی را ادامه دادیم . بالاخره خود را بستون چهارمی رسانیدیم ، هیچ تغییری در عبارات یا زبان داده نشده بود ، این نوشته نیز نسخه دومی از همان نوشته معروف عیلامی بود . برای یافتن کتیبه تازه از داریوش طبیعتاً من تمام امیدهایم را ازدست دادم ، اما بهر صورت با نسخه برداری از این نوشته‌ها توانستیم که تا حدی خواندن آن نوشته عیلامی را اصلاح کنیم .

نسخه برداری نوشته‌ها - روش نسخه برداری و عکس گرفتن ما

خیلی مشکل بود و دست‌ها و چشمان ماصدمه دیدند. عکس برداری بعلت بودن داریوش تقریباً آسان بود ، آنچه که چشم میتوانست ببیند بر روی کاغذ نسخه برداری مینمود . با لوازمیکه در اختیار داشتیم توانستیم که از آن نوشته‌ها طوری قالب‌گیری کنیم که هر دانشمندی بتواند بخواند و از آن اطمینان داشته باشد و این طریق میتواندست تمام علائم را آنطوریکه در گذشته بر روی سنگ کنده‌گری شده‌اند و یا آنطور که امروز دیده میشوند بنمایاند .

در ابتدا روی آن صخره‌ها را با برش‌های ملایم صاف کردیم و سپس روی آنها را با مایع مخصوص پوشانیدیم . اولین مایع که خیلی نازک بود در مدت ۱۰ تا ۱۵ دقیقه خشکید بر روی مواد اول برای دومین بار مایع تازه زدیم و همچنین این عمل را برای دفعه سوم تکرار کردیم تا در ظرف مدتی کمتر از یک ساعت خشک شد. روی پوشش سوم برای چهارمین

بارپوششی که ضخیم تر و از نوع کیسه‌های کرباسی کلفت بود گذاشتیم و برای پنجمین بار روی آنها را مواد مخصوص مالیدیم . بعد از ۲۴ ساعت آن پوشش را که قالب‌گیری شده بود از نوشته‌ها جدا کردیم و با دقت فراوان لوله نموده و با خود بزمین آوردیم .

این نوشته‌ها که تا کنون نسخه برداری نشده بود تقریباً بوسعت ۲۲ پا سراسر بیستون را پوشانیده بود . چوب بست ما تقریباً بدر ازای ۱۶ پا بود که باندازه طول سه پا در هر طرف می‌توانست بالا یا پائین بسته‌شود . همیشه یکی از ما دریکی از انتهای چوب بست ، جائیکه هیچگونه محافظی نبود مشغول کار بودیم . حالت قرار گرفتن ما بر روی چوب بست‌ها جز در مواقعی که می‌خواستیم به بیرون از حدود داربست‌ها برسیم زیاد خطرناک نبود اگر چه بطور کلی میدانستیم که کوچکترین غفلت موجب پرت شدن از صخره خواهد شد .

يك روز فرزندم تام و من مشغول بودیم که یکدفعه مراتکان دادو گفت « پدر جان اگر بیفتید من دیگر هرگز با شما صحبت نتوانم کرد » . « در زیر پای ما همسرم فرانتس و فرزندم دو گلاس که هر روز در چپ از کرمانشاه با ما می‌آمدند ما را نگاه میکردند . بدون هیچ معطلی هر روز ظهر من و پسر تام و حسین از نردبانها پائین می‌آمدیم و در دامنه کوه با سایر افراد فامیل نهار صرف مینمودیم . اگر پائین آمدن ما بتأخیر می‌افتاد سایر افراد خانواده با انتظار ما و بادرخواست سلامتی ما تا انتهای موفقیت کار چشم‌براه می‌آمدند . آنهائیکه در پائین بودند با قطعه قطعه نمودن کرباسها برای آسانی کار بما کمک میکردند بعداً برای سرعت انجام کار توانستیم که

پارچه های بافته محلی را در بازارهای کرمانشاه تهیه نمائیم .

هر يك از ما هر روز با پشته های سنگین از کوهها بالا میرفتیم تا بدامنه های آن یادگارهای تاریخ میرسیدیم. هر روز اشیائی از قبیل ظرف آب نوشیدنی ، خوراك ، لباسهای اضافی ، پتو و همچنین بطری هائیکه محتوی جوهر نشادر (برای تهیه عکسهای سنگ نشسته ها بر روی پارچه) بود و چیزهای دیگر با خودمان میبردیم .

در بعضی مواقع هنگام وزش باد رایحه ای گلها از شکاف و درز کوهها بمشام مامیرسید و ما از این رایحه های لطیف لذت میبردیم . گاهی رشته افکار ما از هم گسیخته میشد، مثلاً وقتی که مشاهده میکردیم سوسمارها با پای دراز و بطرز عمودی به صخره ها چسبیده اند و یا هنگامیکه مشاهده میکردیم پرندگان از اینکه ما با فضولی های بیجا و صدای کلنگ و غیره آنها را از آشیانه ها و جایگاه استراحت دور مینمودیم و اسباب زحمت و دردسر آنها را فراهم میکردیم ، ناراحت شده اند . جالب توجه تر از همه منظره راهپائی بود که در زیر پای ما و در سراسر کوه پیچیده شده بود تا بدشت صاف میرسید . در این بلندی میتوانستیم قهوه خانه ها . پاسگاه امنیه و شهر بانی ، اطفالیکه از مدارس خارج میشدند و چشمه های آبی که نصف زمینهای حاصلخیز آنجا را مشروب میکردند از دور مشاهده کنیم و در پائین آن جاده زنان خوش پیکر با حیاولی مغرور کردی را که هر کدام کوزه های مانند تاج بر سر داشتند و برای پر کردن آب به نزدیک چشمه میآمدند ببینیم. همچنین در آن نزدیکی گله های گوسفند که بر اه خود ادامه میدادند

و بطرف چراگاه میرفتند و الاغهای صبور که بعلت بارسنگین آهسته حرکت میکردند دیده میشدند .

اتو بوسها و اتومبیل های شخصی و قتی که مسافرین خود را برای نوشیدن چای در قهوه خانه نزدیک پیاده میکردند ، بعضی از مسافرین بطرف کوه و در جائی که مامشغول بودیم میآمدند تا بدانند خارجیا چه کسانی هستند و چکار میکنند ؟ یکروز یک نفر آمریکائی که بعداً هم او را در بغداد ملاقات کردم سهواً یادداشت یابشوخی گفت ، بیعلاقه آن کسانی هستند که هنگامیکه ازیستون باعجله میگذرند توجهی باین یادگارها نداشته باشند .

دور از آن دشت ، کوه دیگری بادامنه ها و دندانه های ناهموار و برفی دیده می شود . برای ۱۰ تا ۲۱ روز هوا در یستون آرام و فرح انگیز بود و تا آنروز مردمان زیادی برای دیدن پیشرفت کارما با نجا میآمدند . پس از آن مام مجبور شدیم که با عوامل طبیعی بمبارزه پردازیم .

اول باد شروع بوزیدن نمود و ضربتهای شدید بچوب بست ما وارد آورد و این ضربت در بعضی مواقع چنان محکم بود که ما مانند بازیگران سیرك بر روی چوب بست ها پیچ و تاب می خوردیم .

یکی از روزها حادثه غم انگیزی روی داد ، يك صفحه از دفتر یادداشت من پاره شد و باد آنرا با خود برد و بارتفاع ۵۲ پابلندی رسانید و پس از آن با سرعت بسیار زیاد بطرف قله کوه برد ، بجائی که هزار پا از ما دور بود و هنوز میدیدیم که بطرف بالا صعود میکند . در همین اثناء

بود که تام و دو گلاس دو پسر با صدای فوق بشری فریاد زدند «بالا رفت ، بالا رفت» پس آنگاه ایر بالا آمد . باران و ابرهای متراکم سرد بیستون را پوشاند و تمام کوه رامه گرفت و پشت سر آن برف شروع به باریدن کرد و تقریباً این عوامل طبیعی مانع سرعت کارما شدند در آن روز چنان هوا تاریک شده بود که بی شباهت بکا بوسی وحشتناک نبود . خود را گرم نگه داشتن مشکل بود . یکی از روزها که فوق العاده سرد بود ، هنگامیکه حسین برای کار حاضر شد فقط یک تاپیراهن و بایک شلوار بود و ما با و کت دادیم مع هذا هنوز دندانهایش از شدت سرما بهم میخورد . از آن بعد حتی المقدور من خودم به تنهایی روی چوب بست ها بکار میپرداختم . اگر چه راهی که انسان خودش را گرم کند بنظر نمیآید ، علاوه بر زیر پوش و جوراب و دو شلوار که رویهم پوشیده بودم و همچنین پیراهن و غیره که همه از پشم بود و با وجود یک کت سر بازی و یک ژاکت پوست بره هنوز احتیاج به پوش بیشتری داشتم که شانه ها و گردنم را گرم و از سردی باد و باران در امان دارد .

بعد از کامل نمودن و امتحان کردن نوشته های فارسی باستان و اولین نوشته عیلامی ، چوب بست را بطرف چپ حرکت دادیم تا مجدداً از نوشته های دومی بنوشته های بابلی که از اعمال داریوش در آن صحبت شده است خود را آماده کردیم ، خوب میدانستیم که این يك كار فوق العاده خطرناك و مشکلی بود تقریباً محال بود که بتوان از آنجا بطرف بالا رفت . همانطور

که رالینسن تقریباً یک قرن پیش متوجه شده است «چنین بنظر میرسد که سرعت این نوشته ها رو بمحو شدن میرود ... جریان آبهای باران از بالا که تقریباً این قسمت از صخره را از سایر قسمت ها جدا نموده و همچنین وزن سنگین عظیم خودش و سایر عوامل طبیعی ممکن است مدتی دیگر آنرا بصورت قطعات کوچک وریز درآورد.»

ما باتمام دقت سعی کردیم که اینچ اینچ چوب بست را بطرف بالا حرکت دهیم ولی دقیقه بدقیقه باشکست مواجه میشدیم. یکبار هنگامیکه چوب بست بتندی کج شد ما تقریباً بحالت وحشتناکی آویزان شده بودیم و کم کم خود را بحال تعادل قرار دادیم کم کم باتازه کردن نفس صعود ما با موفقیت همراه شد. با ابزار و آلاتیکه در اختیار داشتیم توانستیم که يك نسخه تمیزتری و بهتری از این قسمت نوشته ها را تهیه نمائیم.

کار ما تقریباً بپایان میرسید اما هنوز مایل بودیم که بدانیم راه رسیدن باین نوشته ها در گذشته از کدام طریق بوده است. آیا از سمت چپ نوشته ها نظر میافکندند یا از پائین؟ بعضی گفته اند. این کننده کاریها خیلی ظریف بنظر نمیآید، این ادعا بهیچ وجه صحیح نیست. در حقیقت بامقایسه بانوشته های معروف داریوش در پرسپولیس واقع در ۴۵۰ میلی جنوب غربی این ادعا باطل میشود (۱)

1- See «Exploring the secrets of persepulise» by Charles Breasted, National Geographic Magazine, october, 1933

اینها نوشته‌هایی بود در پایتخت بمنظور تماشای مردم که در هر سال روز جشن اول سال جمع میشدند و تصاویر نشانه هدایای ملل مختلفی است که از سرزمینهای دوردست برای شاهنشاه می‌آوردند. آنهاییکه در بیستون کنده‌گری شده‌اند در ارتفاع بسیار بلند واقع شده و تصاویر نیز با اندازه قد انسان معمولی که پادشاه و گارد شاهنشاهی را نشان میدهد کنده‌گری شده‌است اما بواسطه ارتفاع زیاد کوچک بنظر میرسند. باوجود این، اشکال بطور خیلی دقیق و عالی ساخته شده و در معرض نمایش اشخاص قرار گرفته‌اند چنانکه در نمایش ریش و سبیل و ناخن انگشت و دست بند و کمان و تیر حتی کفشها و غیره دقت فراوان شده‌است.

بعلت اهانتی که عده‌ای از گناهکاران بمقام سلطنت نموده‌اند داریوش به‌نه نفر از اشخاصیکه با همدستی یکدیگر خواستند اساس سلطنت را واژگون کنند باحالت خشم و غضب مینگرند در حالیکه یکی از پاهای او بر روی سینه گوماتای غاصب قرار دارد. موی ریش مجدداً پادشاه يك قطعه سنگ جداگانه را تشکیل میدهد که بر روی تصویر قرار گرفته و بامیخ آهنی بتصویر چسبیده‌است.

یکی از میخها از ناحیه گردن شروع شده و دیگری در ناحیه دهان قرار گرفته است تمام این سوراخها بنظر میرسد که روزی با سرب پر نموده‌اند.

یکی دیگر از این نمونه‌ها قطعه اضافی است که برای زیبایی از

روی شانه داریوش و کمانهای او تا بکمانهای دوتن از گارد شاهنشاهی و تاج شاهنشاه امتداد دارد و تا بالهای فروهر میرسد . تقریباً سه اینچ بالا تر از تاج فروهر یک گل میخ آهنی دیگر دیده میشود که انتهای آن را دایره از سرب پوشانده است ، این میخهاروزی بدون شك بانقره یا طلا پوشیده شده بودند و برای زینت و درخشش زیبایی بوده اند تا در مقابل نور خورشید با جلای خاص خود نموداری از تجلای فرشتگان باشند.

در بالای دستگیره ها در زیر تصاویر سنگ نبشته دیگری از داریوش کنده گری شده که در این کتیبه داریوش از ممالك و ملت هائیکه در زیر فرمان دارد بخود میبald . در این کتیبه از گذشتگان خود که همه از نجباء و بزرگان بوده اند نامبرداری میکند و داخل این کتیبه ها با سرب پر شده اند که زمان بیشتری در مقابل حوادث و عوامل طبیعی مقاومت کنند. ساکنین سالمند دهات اطراف ممکن است از لوازم آرایش که در اینجا بکار رفته بود هنوز چیزهایی بخاطر داشته باشند زیرا در گوشه و کنار جسته گریخته مطالب بگوش میرسید. این شایعات وقتی بیشتر قوت گرفت که روزی همسر من لباسی که روی آن بادکمه های ظریف آراسته پوشیده و در گیسوانش چیزی شبیه طلا فرو برده بود همه جا این مطالب درازهان عمومی بود که «این امریکائی کمر بندی از طالاراکه در کمر یکی از نه درویش بوده بز نش تقدیم کرده است»

شکارچیان عصر حاضر با ابزار شکار صورتها را خراب کرده اند . از

اینجا و آنجا میتوان برای آلعین دید که بعضی از اعضای بدن این تصاویر با نشانه گیری شکارچیان خراب شده و نه تنها به تصاویر آسیب رسانیده اند بلکه مقداری از کتیبه ها نیز از آسیب آنها در امان نبوده است .

کتیبه ها در بعضی موارد از جریان جویهای آب نیز در امان نبوده و خساراتی دیده اند که دولت ایران برای جلوگیری از این خسارت باید با تمام وسائل ممکنه اقدام کند .

بهر حال هیئت ما توانست که بطور بهتر و دقیق تری از صورت داربوش

و گارد شاهنشاهی و گوماتای غاصب قالب گیری کند ، از روی این قالب ممکن است روزی مجسمه های تهیه شود و در یکی از شهرهای امریکا یا جای دیگر در انظار تماشا کنندگان قرار گیرد . همانطور که متجاوز از ۲۵۰۰ سال بر روی صخره های بیستون ایستاده است .

مدتهای زیاد فکر ما متوجه این نکته بود که آیا استادان کارد در زمان داریوش با چه وسیله خویشتن را باین مکان رسانیده و نقش ها و کتیبه ها را کنده گری نموده اند . آرام و آهسته بامنتهای دفت من و حسین با تامل و صبری زیاد باندازه ۶۰ پا اطراف کوه را گشتیم تا بیک نقطه که شاید شروع راه از آنجا بوده است رسیدیم بسا خوشحالی و مسرت زیاد متوجه شدیم که این جا يك جاده پیاده رو که با دوپله بیائین میرسد دیده میشود . در بالای پله ها سوراخهایی تعبیه شده که بدون شك برای گذاشتن و قراردادن چوب در آنها بوده است . در زیر پله دومی هیچ چیز دیگر جز يك پله عمودی

که آنهم بوسیله اسکنه نجاری درست شده بود قرار نداشت اکنون برای ما مسلم شد که در زمان گذشته برای رسیدن باین نقطه ایرانیها چه کوششهایی نموده بودند .

چهار مقصود و هدف ما تقریباً عملی شد . توانستیم از چهارستون کتیبه‌هایی که تاکنون رونویس نشده بودند نسخه برداری کنیم-توانستیم سه متن کتیبه را که در گذشته نسخه برداری شده بودند مطابقه نموده و بسیاری از مشکلات را حل کنیم سپس از این آثار عکسبرداری و امتحان و قالب‌گیری نمودیم و توانستیم تحقیق کنیم که آیا راهی که ایرانیان باین نقطه میرسیدند کدام بوده است .

آخرین روز فعالیت ما فرارسید و برای آخرین بار در برابر این آثار فنا نشدنی قرار گرفتیم . دستهایم را بطور خیلی ملایم و آرام روی کتیبه‌هایی که صاف نموده بودم قرار دادم :

«داریوش شاه گوید ... اگر تو این حکم و فرمان را پنهان نداری بلکه بر مردم آشکار و روشن کنی اهورامزدا بتو خانواده بزرگ خواهد بخشید و زندگانی دراز خواهی یافت .»

این زمان برای من خیلی دقیق حساس و پر شور و التهابی بود که در حال تفکر می‌گذراندم .

مساعدتهای آمریکا و انگلیس و آلات و ابزاری که در اختیار من بود و همچنین فرصتهایی که مدرسه عالی شرقشناسی دانشگاه میشیگان بمن

داده بود و مساعدتهای گرانبهای آن جوان ایرانی که با من همکاری میکرد بمن وفامیل من این فرصت را داد که کارمان را با تمام برسانیم .

همه ما با تمام کوششهاییکه بخرج دادیم منظورمان رسیدن بهدنی عالی یعنی ثبت وضبط آن یادکارهای داریوش بود که برای اخلاف و اولاد خود برجای نهاده است . مثل اینکه دعاهای خیر او امروز مستقیماً برای ما بر روی سنگها نقر گردیده است .

آرام و آهسته حسین ، توم و من از همان جاده بیائین سرازیر شدیم و از نردبانها خود را بزمین رساندیم بمجردیکه بزمین رسیدیم دستهایمان بیوتههای اطراف نردبان تماس گرفت ، بوتهایکه باقطعه پارچه بسته شده بود و این نذریه برای درخواست فرزندی از الله (خداوند) بود . ما نیز پرسش ایستادیم زیرا یکی از کوششهای ما با موفقیت پایان رسیده بود . برای آخرین بار من و فامیلم بتصویر شاهنشاه ایران نظر دوختیم .

پس از آن دست در دست بسدون تاخیر در حالیکه آخرین اشعه خورشید غروب میکرد و بدورنمای زیبای دشت و دمن در حالیکه دهات آبادان در زیر پایمان بنظر میرسید نظر دوخته بودیم ، متوجه شهر شدیم . هنوز پا بداخل شهر نگذاشته بودیم که زنگ مدارس بصدا درآمد و فرزندان داریوش ، مردان فردای کشور ایران از در مدارس خارج شدند .

در اینجا با غروب خورشید کارها نیز پایان یافت . «پایان»

مهاجرت پارسیان به هندوستان

سال ۶۴۱ میلادی زرتشتیان یکی از سالهای پررنج و بدبختی و مصیبت بود در همین سال بود که اجداد و گذشتگان زرتشتیان در جنگ نپاوند از اعراب شکست خورده و امپراطوری عظیم و با قدرت ساسانی با آخر رسید. قوم مغرور و غالب زرتشتیان مغلوب قرآن و شمشیر پیشنهاد نموده که از آن میان یکی را برگزینند.

اگرچه آن شکوه و جلال و قدرت امپراطوری عظیم ساسانی خرد و نابود گردید اما آن فکر و وسعت نظر ایرانی و غیرت و همت او برای نگهداری دین آباء و اجدادی و آن شجاعت و دلیری رام نشدنی او نه مغلوب اعراب شد و نه قوم غالب توانست که آنرا محو یا بکلی نابود نماید در حالیکه شبه مخوف مرگ و انهدام بر چهره‌ی فرزندان جمشید

وانشیروان سایه انداخته بود ولی درقلب آنها آتش مهر ووطن وفاداری
 نسبت بآیین آباء واجدادی شعله میزد وازتمام خوشی های ظاهر چشم
 پوشیدند و با خود و خدای خود عهد بستند که برای نجات و آزادی دین ایران از
 هیچگونه فداکاری خودداری ننمایند و ترجیح دادند که بنام یکنفر
 زرتشتی باغوش مرگ شرافتمندانه پناه برند عده بیشمارى ازدم شمشیر
 اعراب گذشتند و بسیاری نیز خواه و ناخواه جمله (لااله الا الله محمد
 رسول الله) را برزبان راندند درحالیکه درقلب نسبت بگفتار پیغمبر
 ایران « اندیشه نیک گفتار نیک و کردار نیک» معتقد بودند و در زیر لب
 زمزمه میکردند بااین وضع امپراطوری ساسانی باخر رسید وعده دیگر از
 فرزندان ایران که حفظ دین و کتاب آسمانی ایران را خواستار بودند
 بازحمات فراوان ازجزیره هرمز بجانب هندوستان و بسوی برادران آریائی
 خود پناه بردند و در حمایت ومهمان نوازی آنها قرار گرفتند و تا امروز که
 متجاوز ازدوازه قرن میگذرد در میان جمع برادران هندی بسر میبرند
 و مانند الماسی درخشان و باتمام قوای مادی ومعنوی در راه ترقی و پیشرفت
 وطن ثانی خود میکوشند اما هرگز ایران را فراموش ننموده و بهرنحوی
 که توانسته اند نسبت بمام میهن وفاداری خود را ثابت کرده اند خوشبختانه
 برای ایندسته آواره وتبعید از وطن جائی بهتر از هندوستان یافت نمیشد
 زیرا ایرانیها بامردمانی روبرو شدند که اولاً از يك نژاد وثانیاً درهمان
 نوازی و مهربانی و شفقت قلب دست کم از ایرانیها نداشتند . داستان

ورود پارسیان بسرزمین هند مفصل است و از حوصله این مختصر خارج و خوانندگان میتوانند بمدارك مربوطه مراجعه و مطالعه نمایند. در بدو ورود و تا قرن‌ها پارسیان بکار زراعت و آداب و رسوم مذهبی روزگار را با سودگی طی مینمودند و بزبان و ادبیات هندوستان هم‌کم و بیش آشنا شدند ولی زبان فارسی را همیشه با علاقه هرچه تمامتر تا یکصد سال قبل حفظ نمودند امروز متأسفانه فارسی از میان پارسیان دارد رخت برمی‌بندد و جای خود را بزبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی وغیره میدهد برعهده کسانی که در دبیرستان یادانگاه زبان فارسی را بجای زبان دوم انتخاب کند روز بروز کاسته میشود.

از قرن هفدهم میلادی به بعد پارسیان بکار تجارت و صنعت دست بردند و در این راه پیشرفت‌های قابل توجه نمودند ولی پس از تسلط انگلیس بر هندوستان این مردم در تمام رشته‌های صنعت و تجارت و علم ترقی بسیار کردند تا جائی که در میان اقوام مختلفی که در سرزمین پهناور هند زندگی میکنند برجسته‌تر و نام‌بردارتر شدند همان‌طور که در تاریخ چند سال اخیر پارسیان ذکر است در سال ۱۷۶۵ یکنفر پارسی بنام (هیرجی ریدی منی) اولین شخصی است که از هندوستان برای برقراری روابط تجارتنی بین چین و هندوستان بآن کشور رفت - باز هم در سال ۱۷۵۰ میلادی یکنفر پارسی بنام (لوجی وادیا) بود که در شهر بمبئی اقدام به بنای اسکله نمود. - (دادا بائی انوشیروان جی) در سال ۱۷۷۶

میلادی برای اولین بار در شهر بمبئی اقدام بتأسیس کارخانه نخ‌بافی کرد
نه تنها در شهر بمبئی بلکه در بیشتر شهرهای مهم هندوستان برای پارسیان
اقدام بتأسیس کارخانه مهم نمودند.

پارسیان آنروز در برقراری روابط تجارتي بین هندوستان و
انگلستان و چین و سایر ممالك پیش قدم شدند در دو قرن اخیر بود که
بزرگانی چون (ردی منی‌ها) و (بناجی‌ها) و (وادیاها) (و داشت‌ها)
و جمشیدجی‌ها) و (کامه‌ها) و (جی جی بائی‌ها) و (پتیت‌ها) و (مهرجی‌ها)
و (پتل‌ها) و (عدن واله‌ها) و (تاناها) و سایر اسامی‌ایکه برای همیشه
مایه افتخار جماعت پارسیان است بوجود آمده‌اند.

پارسیان سالها نسبت بسطنت انگلیس وفادار ماندند و چنان
راستی و درستی و صداقت و امانت را از خود نشان دادند تا بجائی که رستم
مانک پارسی از طرف شرکت هند شرقی برای خرید و فروش و غیره مورد
اطمینان شرکت واقع شد.

سال ۱۶۸۸ وقتیکه شهر بمبئی بتصرف انگلیس درآمد و جزو
امپراطوری شد یکنفر پارسی بنام رستم جی بود که خدمات ذیقیمت و
فراموش نشدنی بمردم شهر نمود.

هنگامیکه ضرابخانه در شهر بمبئی برپا نمودند تنها کسی که مورد
اعتبار انگلیس‌ها واقع شد شخصی بنام رتن جی از شهر سورت بود.
فهرست خدماتیکه این جمعیت کوچک (اما در واقع تبعید شده از سرزمین

مادری) برای هندوستان انجام داده‌اند بسیار طولانی است و خود کتابی مفصل می‌خواهد و در این مختصر هم قصد یادآوری تمام آن خدمات نیست بلکه فقط چند نمونه از آن یاد خواهد شد.

افتخار روشن نمودن شهر بوسیله گاز برای یکنفر پارسی بنام اردشیر خورشید جی وادیا است که در روز بیستم فوریه ۱۸۳۴ موفق شد در خانه‌اش واقع در مرگان بمبئی از روشنائی گاز استفاده نماید. بهمان طریق اولین منزل شخصی در شهر بمبئی در سال ۱۸۹۷ که از نور برق استفاده شد خانه شخصی بنام نروزی وادیا بود که از برق دینامیت استفاده می‌شد.

جمشید جی تاا اولین نفری بود که در تمام هندوستان از اتومبیل برای سواری استفاده نمود.

در سال ۱۸۵۴ برای اولین بار یکنفر پارسی بنام کاوسیجی نانوبائی داور در تمام هندوستان موفق با افتتاح کارخانه نخ بافی شد. در رشته چاپ کتب و نشریات نیز برای اولین بار یکنفر پارسی بنام رستم جی کرشاسب جی اقدام به چاپ سالنامه سال ۱۷۸۰ نمود.

قدیمترین چاپخانه‌ای که در شهر بمبئی تأسیس و شروع بکار کرد بنام «چاپخانه بمبئی سماچار» است که بتوسط یکنفر پارسی بنام فریدون جی مرزبان که خود روزنامه نگار هم بود بکار افتاد.

اولین روزنامه‌ای که در غرب هندوستان چاپ و نشر شد همان روزنامه

«بمبئی سماچار» است که اولین شماره آن تحت سرپرستی فریدون جی مرزبان نامبرده روزاول ژوئیه ۱۸۲۲ منتشر شد و تا کنون نیز ادامه دارد. شاید برای خوانندگان خالی از فایده نباشد که یادآور شویم اولین کسی که در تندنویسی بدریافت تصدیق موفق شد و در روزنامه (تیمزاف ایندیا) بکار مشغول گردید یکنفر پارسی بنام «بانوبائی چیچ گار» بود با یادآوری این مختصر خوانندگان ملاحظه خواهند فرمود که پارسیان در تمام شئون زندگانی اجتماعی و سیاسی و ادبی و علمی و غیره پیش آهنگ و پیشرو و پیشقدم بوده اند. از دیر زمان یعنی از بدو ورود به هندوستان، پارسیان بداشتن سخاوت و شفقت و مهربانی مشهورند. همه کوشیده اند و میکوشند از رنج هموعان بهر طریقی که باشد بکاهند. یکنفر اروپائی در سال ۱۶۹۰ نسبت بجمعیت پارسیان اینطور اظهار عقیده مینماید که «کمک به ینیوایان و دستگیری از بیچارگان سرشته طبیعت این قوم است همیشه و در هر موقعی که بتوانند برای آسودگی ابناء بشر گام برمیدارند و تا حد توانائی در کم نمودن بار رنج و غم دیگران میکوشند و جز این از زندگی منظوری ندارند یکی دیگر از اروپائیان که در سال ۱۷۶۳ در هند بوده است درباره پارسیان چنین مینویسد: در همه حال سعی میکنند که نسبت بفقراء و درماندگان مساعدت نمایند در میان آنها بیکاره و گدا یافت نمیشود. من سرپیشرفت این مردم را در پیروی از گفتار آسمانی و خشورایران میدانم. این صحایف و درخ-لال این سطور سعی شده است که بطور خیلی مختصر گذشته عده معدودی نموده شود.

آنچه که بر نگارنده یقین است این است که ترقی و پیشرفت این قوم و ملت وفاداری نسبت بآئین ایران قدیم و پیروی از اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک است . یکنفرپارسی خشنودی خدای خود را در خشنودی خاطر همسایه و کمک بهمسایه و نجات خود را در رهائی هموعان از درد و بدبختی میداند . بهر دهکده درهند که چند خانواده پارسی ساکن اند اگر قدم بگذارید آثار خیر این مردم از قبیل عبادتگاه ، پذیرشگاه و آموزشگاه و حتی يك چاه هم اگر باشد بچشم میخورد . این هیچ چیز دیگر نمیتواند باشد مگر بر اثر تعلیم اندیشه و گفتار و کردار نیک که پیروی از آنرا رهائی روز رستاخیز میداند و بهمین جهت است که بسخاوت و جوانمردی شهره آفاق شده اند مهمترین و درخشانترین تاریخ بشر همان صفحاتی است که سرگذشت علم و هنر در آن به ثبت رسیده باشد . دربین سالهای ۱۸۱۹ و ۱۸۲۷ که دولت بفکر تأسیس مدارس بطرز جدید افتاد ، پارسیان دانستند که باید از این فرصت به نحو شایسته استفاده کنند و نسل جوان را بسلاح دانش بیارایند از این جهت در ایجاد بنگاههای فرهنگی و تأسیس مدارس در شهر بمبئی قدمهای مؤثری برداشتند . سال ۱۸۵۴ در تاریخ تعلیم و تربیت هند یکی از سالهای بسیار درخشان است زیرا در این سال بود که سه دانشگاههای بمبئی و مدرس و کلکته تأسیس شد و پارسیان از این فرصت استفاده نموده وعده زیادی بدانشگاه تازه تأسیس شتافتند و توانستند که در مدت کوتاهی از میان جوانان ایشان دانشمندان و اطباء و

ومهندسين و حقوق دانها وغيره تحويل جامعه داده و براى خدمت بمملكت آماده نمايند . در تمام شئون زندگاني مردان برجسته و نامى از ميان آنها برخاسته است .

در تاريخ هند نوين نام پارسيان نيکه در راه آزادى هند قدم برداشته اند سرلوحه اسامى كسانى است كه زندگاني خود را وقف بدست آوردن استقلال كرده اند . مرداني مانند دادا بائي نوروزجى و مانكجى ها و تگر و سهراب جى سكلاتواله تنها اشخاصى هستند كه در پارلمان انگلستان از طرف هندوستان نمايندگى داشته . اينها بوده اند كه نغمه آزادى هند را در پارلمان انگلستان آغاز كردند . سرفيروزشاه مهتا با قدرت كم نظير خود توانست اساس و پايه شهردارى شهر بمبئي را از روى اصول صحيح پي ريزى نمايد و پياس خدماتى مجسمه اش تا بامروز در برابر شهردارى بمبئي نصب است و در روزهاى عيد و جشن آنرا گل افشان مينمايند و خدمات اين مرد كه به «شیرهندوستان» ملقب است براى هند بطور عموم و براى جماعت پارسيان بطور خصوص فراموش نشدنى است مردانى مانند سهراب جى بنكالى و نوروزجى فريدون جى و دوت بائي كاراكا و مانكجى خورشيدجى و بهرام جى مالابادى و كيخسرو كاراجى و دينشاه و اچه و پيرو زهستنا و كاوسجى جهانگير و هرمزدجى مدى و خورشيد نريمان وغيره و همچنين كسانى كه در خارج از محيط بمبئي ميژيستند مانند رستم جى از افرىقاي جنوبى و كاوس جى از زنكبار و هرمزدجى مدى از هنگ كنگ و جمشيد انوشىروان جى

از گراچی که همه از سرچشمه انسانیت سیر آب و برای خدمت بنوع بشر خویشان را آماده نموده و برای اعتلای نام پارسیان از هیچگونه فداکاری خودداری ننموده‌اند. هندوستان بدون شك استقلال مییافت و از نعمت آزادی بهره‌مند میشد و لسی با کوشش پارسیان خیلی زودتر این آرزوی دیرینه صورت عمل یافت. بسا مطالعه صفحات بعد که مختصری از شرح زندگانی عده معدودی از بزرگان پارسی است ملاحظه خواهد شد که چطور يك يك شاخه كوچك بدرختی عظیم تبدیل شده و بر همه کسانیکه بآن پناه برده‌اند صرف نظر از قومیت و ملیت یکسان سایه افکنده است. تاریخ ترقی و پیشرفت این مردم بهترین سرمشق و درس برای ملتی است که میخواهد جلو برود و در زندگانی اجتماعی و سیاسی خود دارای نام و نشان باشد. فقط دو نمونه کافی است که نشان داده شود بسا سعی و کوشش بهمه جا میتوان رسید جمشید جی جی جی بائی که از خیراندیشان بسیار معروف و آثار خیر او از قبیل مریضخانه و مدرسه و پذیرشگاه و غیره در هر گوشه شهر بمبئی به چشم میخورد و دادا بائی نوروز جی که پدر آزادی هند امروز لقب گرفته است این دو نفر وقتی که خیلی كوچك بوده‌اند از نعمت داشتن پدر محروم شدند و از خانواده فقیر بودند این دو نفر بخوبی میدانستند که خداوند برای هر آفریننده رزقی آماده کرده است ولی هرگز رزق از آسمان بآشیانه مرغ نمی‌افتد بایستی در پی رزق در کار و کوشش بود. با شجاعت و پشتکار و زحمت و صرفه جویی و راستی و درستی و صداقت و امانت که از گذشتگان

خودبارث برده بودند چنان کوشیدند که یکی اگر او را حاکم وقت بنامیم اغراق نیست و دیگری نجات دهنده اش اگر بخوانیم دور از انصاف نخواهد بود اینها گفتار دانشمند انگلیسی را در نظر داشتند که گفته است « خدایان ثروت و دانش را در برابر عرق پیشانی قرار داده اند » موفقیت بتدریج برسر آمد و سایه افکند تا بجائیکه یکی بانی بزرگترین آثار خیر در شهر بمبئی و دیگری بزرگترین مرد سیاسی زمان خودش و تا با امروز نام هر دو زنده و جاویدان است .

یکی از بزرگان میگوید : « مجموعه تاریخ يك ملت سرگذشت بزرگان آن ملت است . » به پیروی از همین گفتار در این مجموعه مختصر سرگذشت چندتن از کسانی که برای آسایش ابناء بشر روزگار را طی نموده و در میان سایرین برجسته تر بوده اند آورده میشود .

مطالعه کارهای این مردان بزرگ و سرگذشت کوشش آنها برای يك زندگانی بهتر . خوانندگان را به تحسین و اعجاب وامیدارد که چگونه يك عده مردمان در واقع آواره از خاك میهن و تبعید شده از وطن ، توانستند که به پیروی از دستورات مذهبی خودشان بزرگترین مقام را در سرزمین دوست و برادر خود بدست آورند که حتی برای اروپائیان متمدن هم این سرعت ترقی تعجب آور بوده است علت این سرعت پیشرفت واضح و آشکار است .

آنها با صفای قلب زیستند و به ندای وجدان گوش دادند . آنها

تواضع و آرامی و قناعت را پیشه ساختند و گرد خودخواهی و خودپرستی نگشتند. آنها دانستند که همه چیز در سایه سعی و کوشش بدست خواهد آمد بطور خلاصه بخداوند یکتا تکیه کردند و از دستورات مذهبی سرپیچی نمودند و بهمین جهت نه تنها قوم پارسی را نجات دادند و سربلند نمودند بلکه خدمات فراموش نشدنی نیز نسبت به مردم هندوایران هر دو انجام دادند.

خاطرهٔ پرفسور ادوارد براون از رشتیان ایران

مقدمه

در میان دوستداران ایران و ایرانی، در میان دانشجویان و پژوهندگان فرهنگ و ادب فارسی، نام دانشمندان انگلیسی پرفسور ادوارد براون استاد زبان فارسی در دانشگاه کمبریج مشهور و معروف است. پرفسور براون طب و فارسی و عربی را در دانشگاه کمبریج تحصیل نمود و در همهٔ آنها تصدیق گرفت و کمرچه در طب از همه جهت واجد شرط بود اما ترجیح داد که اوقات خود را وقف آموختن زبان فارسی نماید و از راه طبابت امرار معاش نکند. یادگار ذیقیمت زندگانی این دانشمند چهار جلد کتاب «تاریخی ادبی ایران» است یکی از آرزوهای پرفسور براون مسافرت بایران بود. هنگامیکه این فرصت پیش آمد از موقعیت استفاده

کرد و در بین سالهای (۱۸۸۶ - ۱۸۸۸ میلادی) بار سفر بست و بسرزمین موردعلاقه‌اش شتافت. نتیجه این مسافرت و تجربیاتی که در این مسافرت بدست آورد در کتابی تحت عنوان «یکسال در میان ایرانیان» و بسال ۱۸۹۳ منتشر نمود. مؤلف در این کتاب برخی از خاطره‌های بسیار حالب از بنگاه‌های فرهنگی و اوضاع اجتماعی و اخلاقی و رفتار و برخورد دیگران را بازترتیبان ایران با قلمی شیرین شروع و شرح داده است.

طرز تدفین اموات

پروفسور براون قبل از هر چیز در خصوص آرامگاه (دخمه) زرتشتیان بحث میکند و مینویسد و: «این رسم یعنی گذاردن جنازه در هوای آزاد و در معرض حمله پرنده‌گان فقط در مملکتی مانند ایران که صحراهای وسیع و کوه‌های زیاد و مرتفع و آب و هوای خشک و آفتابی سوزان دارد قابل اجراء است. امروز در ایران جمعا پنج آرامگاه (دخمه) وجود دارد که یکی متعلق بزرتشتیان تهران و چهارتای دیگر مخصوص اموات زرتشتی‌ها در کرمان و یزد است. ولی در روزگار قدیم که تمام ایرانی‌ها زرتشتی بودند، گذاشتن جنازه درون (دخمه‌ها) و روی کوه‌ها و بلندی‌ها آسیبی بمردم نمیرسانید. زیرا کوه‌های مرتفع و دشتهای وسیع و آفتاب تابان و هوای خشک ایران بزودی جنازه‌ها از بین میبرد (۱).

۱ - مطالبی که در گیومه « » گذاشته شده، بنقل از کتاب «یکسال در میان ایرانیان» ترجمه ذبیح‌الله منصوری است.

از نقطه نظر مذهبی به پرفسور براون اجازه داده نشد که بفاصله
بیست یارد به محل تدفین نزدیک تر شود و این فاصله حتی برای خود زرتشتیان
نیز نهی شده است .

ضرب المثل

کتاب پرفسور براون مجموعه از ضرب المثلها و شوخی های ایرانی
است که تا کسی همه کتاب را مطالعه نکند نمیتواند از آن شوخی ها و
ضرب المثلها لذت ببرد . در یک مورد هنگامیکه پرفسور براون در کاشان
بود از زبان میرزا حسین خان رئیس گمرک میشنود که یکروز مانکچی
لیمچی هوشنگ ها تریا نماینده انجمن اکابر پارسیان در ایران ، ماست و
خیار میخورد و سهواً بعد از خوردن آن آب مینوشد و سلامت مزاج خود را
از دست میدهد . مانکچی نامبرده از پارسیان هندوستان است که تمام
زندگانی خود را وقف خدمت و بهبود زرتشتیان نموده و در ایران بانامی
نیک از این جهان برفت .

ملاقات با یکنفر پارسی

در شیراز پرفسور براون با یکنفر پارسی متجدد ملاقات میکند و
قصه خود را از مسافرت به یزد با او در میان میگذازد ، اما آن پارسی
اظهار عدم علاقه مینماید و میگوید: یزد شهر یست خاك آلود و مردمانش
از تربیت عاری . پرفسور در پاسخ به پارسی نامبرده میگوید : من با وجود

اینکه زرتشتی نیستم و یکنفر مسیحی هستم معینا تصمیم گرفته‌ام یزد را به‌بینم قبل از اینکه ایران را ترك گویم ؛ بخصوص منظور اصلی از مسافرت به یزد دیدن زرتشتیان یزد و همکیشان شماست و خیلی در شگفتم از اینکه شما نمیخواهید با وضاع و احوال همکیشان خود آگاه شوید
این خود بهترین نشانهٔ علاقه و محبت و شفقتی است که پرفسور براون نسبت بیک اقلیت رنج‌دیده و ستم‌کشیده دارد .

ورد به یزد و ملاقات بادستور تیرانداز

پس از ورود به یزد و اقامت در يك کاروانسرا ، پرفسور براون معرفی نامه راجهت اردشیر مهربان تاجر زرتشتی میفرستد و از او تقاضای وقت ملاقات میکند.

پرفسور براون اینطور ادامه میدهد : « تازه از شست و شوی خود فراغت حاصل کرده بودم که حاجی صفر یکنفر زرتشتی میخواهد مرا ملاقات کند - وقتی آمد مشاهد کردم مردی است سالخورده با عمامه و جامهٔ برنگ زرد که مخصوص زرتشتیان است - وی خود را معرفی نمود و دانستم که دستور تیرانداز - بزرگترین رئیس روحانی زرتشتیان در یزد است و اظهار داشت که : حضرت والا شاهزاده عمادالدوله حکمران یزد وقتی که مطلع شد که يك اروپائی وارد شهر شده است مرا نزد شما فرستاد که از ملیت و شغل شما و اینکه برای چه به یزد آمده اید پرسش نمایم و بدانم که اگر دارای مقام رسمی هستید و « متشخص » میباشید از طرف حکمران

با احترامات لازم مورد پذیرائی قرار بگیرید . ادوارد براون در پاسخ دستور تیرانداز این طور میگوید .

« ملیت من انگلیسی است ، و شغل من جهانگردی است و برای دیدن جاهای تازه و تکمیل زبان فارسی بایران مسافرت کرده‌ام و در خصوص مقام من بحکمران بگوئید من مقام رسمی ندارم و « متشخص » نیستم و ایشان نباید برای پذیرائی از من خود را بزحمت بیندازند و برای من قائل با احترامات و تشریفات شوند و بعکس این من هستم که احترامات خود را بایشان تقدیم میکنم . دستور زرتشتی گفت بسیار خوب ولی اگر مقصود شما تکمیل زبان فارسی بود می‌توانستید که در تهران و اصفهان و شیراز این زبان را تکمیل کنید و لزومی نداشت که به یزد بیائید ، و این مسافرت خسته کننده را بپیش گیرید .

گفتم منظور از این مسافرت دیدن شهرهای ایران و مخصوصاً شهرهای قدیم آن است و چون شهر یزد يك شهر قدیمی و مرکز دیانت زرتشتی است فکر کردم که بایران بیایم و این شهر رانه بینم مثل این است که ایران را ندیده باشم . دستور گفت چطور چنین چیزی میشود که شما اینهمه زحمت مسافرت را فقط برای دیدن این شهر تحمل کنید و قطعاً منظور دیگری دارید .

من باو گفتم هیچ منظوری ندارم و فقط برای دیدن یزد و اطلاع از اوضاع زرتشتیان باینجا آمده‌ام چون دیدم دستور حرف مرا قبول

نمی‌کند یکمربه از او پرسیدم که آیا حرف مرا باور مینمائید یا نه؟ دستور در جواب من صادقانه گفت نه.

ملاقات با اردشیر مهربان

در این اثنا يك زرتشتی دیگر که دارای قدی بلند و چهل و پنج ساله یا پنجاه ساله مینمود و ریشی سیاه و قیافه دلچسب داشت وارد شد و معلوم شد که او اردشیر مهربان تاجر زرتشتی است . اردشیر مهربان چون مدتی در بمبئی زندگی کرده بود انگلیسی را خوب و روان صحبت میکرد . من و او قدری باهم صحبت کردیم و بعد وی باتفاق دستور تیرانداز رفت و دیگر نفهیدم که آنها در باره من باهم چه گفتند.

اقامت در باغ اردشیر مهربان

بعد از ظهر همان روز دو نفر زرتشتی آمدند و گفتند که آنها از مستخدمین اردشیر هستند و او مایل است باغ خود را و خانه کوچکی را که در آن باغ است برای مدت سکونت من در یزد اختصاص بدهد و معلوم شد که یکماه قبل از این آن خانه محل سکونت يك انگلیسی دیگر بنام ستوان «وگان» بوده است که مسافرت مشکل و خسته کننده‌ای را در ایران شروع کرده از بندر لنگه واقع در ساحل خلیج فارس براه افتاد و به یزد آمد و در اینجا تدارک خود را دید و سپس از راه غربی لوت ایران بطرف دامغان و شاهرود رفت که آن دوشهر در سر راه تهران و خراسان واقع شده است .

من این پیشنهاد را با امتنان پذیرفتم زیرا کاروانسرا محل سکونت حویلی نبود و سکونت در آن خانه بمن فرصت میداد که بیشتر با زرتشتی در تماس باشم زیرا یکی از هدف‌های آمدن من بیزدآشنائی با زرتشتی‌ها و اطلاع از مذهب و سایر خصوصیات آنها بود و باطناً خیلی مسرت میکردم زیرا بالاخره بمنظوری که سالها مورد توجه من بود رسیدم و در محیطی دور از هموطنان و هم مذهبان خود میتوانستم از چگونگی افکار و عقاید یک اقلیت ستم‌دیده و رنج‌کشیده که یادگار ایران باستان هستند مطلع شوم.

نقل مکان در باغ اردشیر مهربان

لہذا باتفاق نوکران زرتشتی اردشیر مهربان بطرف باغی که برای سکونت من تعیین شده بود روانه شدم. باغ مزبور در شهر و در کنار دشت قرار داشت. وقتی بآنجا رسیدم دیدم که میزبان من (اردشیر مهربان) و دستور تیرانداز در انتظار من میباشند و هر دو با محبت مرا پذیرا شدند و دستور تیرانداز بمن اطلاع داد که حضرت والا عمادالدوله حکمران یزد - علی رغم شکسته‌نفسی من که حاضر نیستم با احترام پذیرفته شوم - تصمیم دارد که بامن مثل یک میهمان (متشخص) رفتار کند و فردا بعنوان خیر مقدم برای من یک بره و یک سینی شیرینی بفرستد. (و این موضوع نشان میداد که حکمران و دستور تیرانداز تصور کرده‌اند که من غیر از آن هستم که میگویم و خواسته‌اند که مطابق اصول

دیپلوماسی از من بهتر پذیرائی کنند.) من زیاد از پیشنهاد دستور خوشوقت نشدم چون در ایران (متشخص) بودن اسباب زحمت میشود و برای انسان هزینه‌هایی پیش می‌آورد ولی چون میدانستم که عمادالدوله مردی است عادل و رؤوف و دارای اطلاعات ادبی و فلسفی؛ از اینجهت این پیشنهاد را پذیرفتم - عمادالدوله با اینکه يك مسلمان متعصب میباشد، از رویكه حکمران یزد شده بازرشتی‌ها بخوبی رفتار کرده بطوریکه نه فقط کسی زرتشتی‌ها را آزار نمیکند بلکه زرتشتیان حکمران یزد را بهترین دوست و حامی خود میدانند و من تصور نمیکنم که در هیچ يك از شهرهای ایران حاکمی مانند عمادالدوله وجود داشته باشد و متأسفانه بعد از اینکه بانگلستان مراجعت کردم شنیدم که او را معزول کرده‌اند و یزدی‌ها را از يك حکمران عادل و بی‌طمع و رؤوف محروم نموده‌اند.

دستور تیرانداز که در ساعت اول نسبت بمن ظنین شده بود و فکر میکرد که من برای يك کار خطرناك به یزد آمده‌ام و مأموریت مخصوص دارم بزودی نسبت بمن اعتماد حاصل کرد.

در این مدت از فرصت استفاده کردم و از اردشیر مهربان راجع بمذهب و آداب و رسوم زرتشتیگری سئوالاتی نمودم از آنجمله راجع بسدره و کشتی و از او توضیح خواستم و دانستم که مفهوم سدره و کشتی چیست و دانستم که در شبانه‌روز هر زرتشتی باید پنج بار بدرگاه خداوند یکتا نماز بگذارد. علاوه بر این اردشیر مهربان افزود که زرتشتی‌ها موظف هستند

که چهار آخشیخ را پاك نگه دارند و آلوده نکنند و از این جهت است که از کشیدن قلیان و سیگار خودداری مینمایند. ادوارد براون ادامه میدهد «شماره زرتشتی‌ها در یزد و توابع تا حدود ده هزار نفر است و همگی بکار کشاورزی و بازرگانی اشتغال دارند بنابراین آنچه در یزد و کرمان و سایر نقاط ایران شنیدم زرتشتی‌ها بدرستی و امانت معروف هستند و گرچه امروز مانند ادوار گذشته مورد آزار نمی‌باشند مع الوصف بعضی از مسلمین متعصب آنها را اذیت میکنند و بهمین جهت تمام زرتشتی‌ها باید لباس زرد دربر کنند و حق ندارند که عمامه خود را محکم به بندند و طرز پیچیدن عمامه آنها باید با مسلمان فرق داشته باشد و نیز نباید سوار بر اسب شوند و هنگامیکه سوار هستند اگر يك مسلمان از دور پیدا شود باید از محمل بزیر آیند ولو اینکه از حیث سن و سال و مقام از مسلمان مزبور برتر باشند.

وضع کنونی زرتشتیان

البته از روزگار شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه کبیر و هم چنین در زمان فرمانروائی اعلیحضرت محمد رضاشاه پهلوی شاهنشاه آریامهر اوضاع زرتشتیان روبه بهبودی رفته و از هر حیث پیشرفتهای قابل توجه نموده‌اند و در تمام شئون اجتماعی و سیاسی صاحب‌پست و مقام‌عالی هستند و دوش بدوش برادران مسلمان خود بخدمت میهن و شاهنشاه اشتغال دارند. نویسنده در طول ۴ سال (۱۹۵۶ - ۱۹۶۰) اقامت خود در دانشگاه تهران - که از طرف دولت شاهنشاهی ایران به تحصیل و تحقیق اشتغال

داشتیم - در بسیاری موارد شاهد و ناظر احساسات گرم و دوستانه اغلب طبقات نسبت بزرشتیان بودم . بارها بگوش خود شنیدم و بمن می گفتند که «ما برادر هستیم و دارای افتخارات گذشته مشترك میباشیم» .

استعداد زرتشتیان در باغ داری

در باره قدرت و استعداد و لیاقت زرتشتیان در باغداری ادوارد براون

چنین مینویسد :

«زرتشتی ها باغ بانهای زبردستی هستند و من در باغ اردشیر مهران توانستم اسامی عده زیادی از گیاهها را یاد بگیرم و بخواص طبی آن نژاد ایرانی ها پی ببرم . متأسفانه من نتوانستم اسامی این گیاهها را در زبان انگلیسی پیدا کنم و یا در علم گیاه شناسی از آنها سراغ بگیرم ، زیرا من گیاه شناس نیستم .»

بازدید از محله زرتشتیان

یکی از روزها پرفسور براون برای بازدید از معبد و محله زرتشتی نشین یزد میرود و اینطور ادامه سخن میدهد : « بفشار خروج از آتشکده که در وسط محله زرتشتیان یزد واقع شده دو صف از مردان و پسران زرتشتی که آمده بودند (فرنگی) را به بینند عبور کردیم . ولی آنها غافل از این بودند که چقدر تماشای خود آنها با البسه زرد رنگ برای من جالب توجه و لذت بخش است و هنگامی که از وسط آنها میگذشتم در قلب خود بر استقامت و همت و تصمیم آنها که دین بزرگ نیاکان خود

را حفظ کرده‌اند آفرین گفتم - زیرا امتجاوز از هزار و دوست سال است که انواع مصائب و آزارها و تحقیرها و زحمات را تحمل میکنند و دست از دین ایرانیان قدیم که اجداد آنها بودند برنمیدارند .

زرتشتی ها همه دارای قیافه‌های منظم و زیبا هستند و معلوم است که از نژاد خالص و بدون غل و غش آریائی میباشند زیرا مذهب آنها ازدواج بترك و عرب و سایر نژادهای غیر آریائی را منع کرده‌لذا تا امروز اصالت نژاد خود را حفظ کرده‌اند.»

لهجه زرتشتیان ایران

زرتشتیان یزد و کرمان بزبانی صحبت میکنند که آنها خودشان آنرا زبان دری میخوانند و باز براون اینطور ادامه سخن میدهد . « زرتشتی‌ها بین خودشان و هنگامی که مسلمان ها حضور ندارند با این زبان صحبت میکنند ولی همگی زبان فارسی را خوب میدانند و وقتی که بلهجه خودشان صحبت میکنند يك مسلمان یزدی نمیتواند گفتگوی آنها را بفهمد . » در موقع اقامت در شهر یزد ادوارد براون موفق شد تعداد زیادی از کلمات لهجه زرتشتیان را در کتاب خود ضبط کند . بعقیده براون زرتشتیان حاضر نیستند لهجه خود را با افراد غیر زرتشتی بیاموزند اما حالا معلوم نیست چطور و بچه ترتیب او موفق شده است که مقدار زیادی از کلمات و اصطلاحات را در کتاب خود ضبط نماید . آنچه مسلم است براون در این اظهار نظر بی‌غرض نمانده است . براون اظهار

مینماید که در مدارس زرتشتیان اوستا و پهلوی باطفال زرتشتی آموخته میشود و درباره پاکتی و تقدس یکنفر زرتشتی بنام جمشید - براون مینوسد: « که او همیشه و در هر فرصت اوستا را زیر لب زمزمه میکرد».

سر نوشت نسخه‌های اوستا و پهلوی

در خصوص نسخه‌های خطی اوستا و پهلوی و نگهداری آنها در آتشکده ها به پروفیسور براون از طرف دستور تیراند و اردشیر مهربان گفته شد که اغلب نسخه‌های خطی با ارزش و قیمتی برای حفظ و نگهداری به بمبئی و پیش پاریسیان فرستاده شده است (۱). يك نسخه خطی و نذیداد که قدمت آن بسال ۹۷۷ یزدگردی میرسد و همچنین نسخه خطی دیگری که بوسیله مرزبان بن بهرام بن مرزبان بن فریدون و در سال ۱۰۴۴ یزدگردی برابر سال ۱۰۸۶ هجری نوشته شده است باو نشان داده شد .

نسخه خطی یشت‌ها که بسال ۱۱۰۴ یزدگردی نوشته شده است باو نشان داده شد و روز هشتم ژوئن ۱۸۸۸ که پرفیسور براون برای بازدید از يك «درمهر» میرود و شرح آن گذشت ، دستور تیرانداز باو اطلاع میدهد که يك نسخه از کتاب «جاماسب نامه» در کرمان و نسخه دیگری در مشهد است .

۱ - به پرفیسور جکسن امریکائی نیز جوابی نظیر همین جواب داده شده است (مترجم) .

در خصوص گیاه هوم که زرتشتیان در برخی از مراسم مذهبی آنرا بکار میبردند، براون مینویسد که دستور تیرانداز باو گفت که این گیاه در کوهستانهای اطراف یزد میروید ولی براون تا مادامیکه در ایران بود موفق نشد آنرا بدست آورد و حتی موفق بدیدنش هم نشد اما پس از مراجعت بانگلیس دستور تیرانداز مقداری از گیاه و مقداری تخم آنرا در جعبه برای وی بانگلستان فرستاد. براون تخم آن گیاه را بدانشکده علوم طبیعی دانشگاه کمبریج میدهد ولی دانشکده مزبور نتوانست آن گیاه را برویاند.

حرکت بسوی کرمان

پرفسور براون پس از اقامت در یزد عازم کرمان شد و در آنجا در کاروانسرائی اقامت کرد و در اولین روز ورودش دو نفر زرتشتی که یکی بنام ملاگشتاسب و نماینده اردشیر مهربان در کرمان بود بدیدن وی میروند. براون مینویسد که زرتشتیان در کرمان بعنوان «ملا» خطاب میشوند و حتی مسلمانان هم آنها را به همین عنوان خطاب میکنند. ملاگشتاسب به پرفسور براون میگوید که برای اقامت وی باغی در خارج از شهر در نظر گرفته است از سه محل مختلف که برای سکونت انتخاب نمود و بمدت دو ماه در آنجا بماند. پس از آنکه پرفسور براون بوصف باغ میپردازد، وصف شبهای کرمان و بوی گل و آوای بلبل را چنان زیبا بیان میکند که باید از زبان

خود اوشنید .

جمعیت زرتشتیان در کرمان و دهات اطراف آن - در روزگاران
براون بین ۷ الی ده هزار نفر بوده است . زرتشتیان ایران بامر تجارت و
زراعت مشغولند و از این راه و ممر امرار معاش مینمایند . براون با عباراتی
تحسین آمیز اخلاق و عادات و آداب زرتشتیان ایران را میستاید و یادآور
میشود که اینها مردمانی امین و درست کار و راستگو و فعال و از هر حیث مورد
اعتماد و قابل اطمینان هستند ؛

مقام زن در مذهب زرتشت

براون در ایران ملاحظه میکند که زنان زرتشتی بدون روبند در
مجامع عمومی آمد و رفت دارند . این برای او که در مدت اقامت خود در
ایران همه زنهارا با چادر و روبند دیده است بسیار شگفت آور است و
به خصوص که با دیدن چند دختر زیبای زرتشتی این حیرت دوچندان میشود.
در خصوص مقام زن در ایران باستان اینجانب (نویسنده مقاله) در مدت
اقامت در ایران و بمرأجه به بیش از یکصد جلد کتاب تحت عنوان (زناشویی
در ایران باستان) کتابی نوشته ام که ترجمه فارسی و متن انگلیسی آن هر دو
بچاپ رسیده است و در دسترس است .

براون و حاکم یزد

براون در مدت اقامت خود در یزد چهار مرتبه موفق بدیدن حضرت
والا شاهزاده عمادالدوله حکمران یزد میشود . حکمران نسبت به براون

کمال محبت را مبذول میدارد .

روابط دستور تیر انداز با حکمران بسیار حسنه بوده است . براون از قول یکنفر از زرتشتیان کرمان که او را در راه یزد بکرمان ملاقات نموده است مینویسد که خوشبختانه حکمران کرمان نی- ز حضرت والا شاهزاده نصیرالدوله نسبت بزرتشتیان بسیار مهربان و نظر لطف و عطوفت دارد. ضمناً به پرفسور براون اطلاع میدهد که هوای کرمان از هوای یزد بسیار خنک تر و مطبوع تر است . براون مینویسد که در مدت اقامتش در یزد و کرمان از طرف بسیاری از دوستان زرتشتی اش مهمانی های مجملی بافتخار داده شده که در آن مهمانی ها گروه زیادی از زرتشتیان شرکت مینموده و او آزادانه بگفتگو و صحبت هائی که آنان با بهجه « دری » خودشان بوده . گوش میداده است .

اقدامات براون پس از مراجعت به انگلستان برای زرتشتیان

پروفسور براون مینویسد « بعد از اینکه من با انگلستان مراجعت کردم من و ستوان «وگان» مسافران کلیسی که اسم او را سابقاً ذکر کردم ، نزد دولت خودمان اقدام نمودیم که یکی از زرتشتی های یزد را بسمت نماینده سیاسی خود انتخاب نماید و زرتشتی ها از این موضوع خیلی خوشحال شدند زیرا میدانند که در هنگام بروز اغتشاش و ناامنی خطری آنها را تهدید نخواهد کرد . »

این بود آخرین نشانه محبت و دل سوزی براون نسبت به اقلیت زرتشتیان ایران و از این راه مهمان نوازی های زرتشتیان را در ایران جبران نمود .

اوستا و زرتشت

مطلبی شبیه بداستان درباره کشف اوستا کتاب مقدس ایران باستان در میان مردمان جهان غرب زبانزد است. قسمتی از این کتاب در سال ۱۶۳۳ میلادی بشهر کانتر بوری آورده شد. قسمتی دیگر از این کتاب در سال ۱۷۲۳ بکتابخانه بوردلین در آکسفورد رسید، اما هیچکس تا آن موقع نتوانست آن صفحات را بخواند و از مطالبش آگاهی حاصل کند این صفحات همانطور در حال فراموشی تا اینکه برای اولین بار صفحه ای از آن پیاریس فرستاده شد و مورد توجه جوان پرشور فرانسوی بنام انکتیل دوپرون قرار گرفت.

Anquetil du perron

1- Nilla We Milla, The Australan Bulletio of Compafalve Religion, Numbber Three, November, 1963.

در هر صورت با توجه به اهمیت مطلب ترتیبی فراهم نمود که به هندوستان و نزد پارسیان برای فرا گرفتن زبان مزبور برود . او بایشوایان مذهبی پارسیان روابط دوستی ریخت و زبان اوستارا از موبدان آموخت و پس از مدتی اقامت در هندوستان با چندین جلد نسخه های خطی بکشور خویش مراجعت نمود . با گذشت ده سال از مراجعت وی از هندوستان موفق شد که در سال ۱۱۷۸ برای نخستین بار ترجمه ای از اوستا با شرح و حواشی منتشر نماید .

اگرچه این ترجمه طرف توجه مردمان زمان قرار گرفت ، اما بهیچوجه نتوانست مورد قبول ایشان واقع شود که این ترجمه اسیل و از روی زبان اصلی ایران باستان انجام شده باشد . در حدود نیم قرن گذشت تا اینکه یکی دیگر از دانشمندان توانست خویشی نزدیک زبان اوستا و زبان سانسکریت را که کتاب ریگ ودا و سایر کتب مذهب هند در حدود ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح با آن نوشته شده بود دریابد . بدین طریق در حدود يك قرن و نیم میگذرد که ارزش و درستی اوستا شناخته شده است . دانشمندان با کمک زبان سانسکریت موفق شدند معانی و تفاسیر بسیار از نکاتی را که برای انکتیل دوپرون نامفهوم بود دریابند .

این کار بسیار شباهت دارد بکار دانشمندان زبان عبری که برای فهم و درك بیشتری از مفاهیم آن زبان و با کمک از زبانهای دیگر سامی و بخصوص از زبان عراق قدیم توانستند از پیشینگان نشان بهتر و جلو تر بیفتند .

يك قسمت از اوستای موجود بنام «گاتها» خوانده میشود که از سایر قسمتهای اوستا امتیازاتی دارد و این مطلب برای اوستاشناسان روشن شده است. «گاتها» بصورت نظم سروده شده و زبان آن بازبان سایر قسمتهای اوستا تفاوتی دارد. در ابتدای قرن بیستم دانشمندان ایران شناس متفق الرأی شدند که «گاتها» از لحاظ يك نواخت بودن و تباین و از نظر دستور زبان با سایر قسمتهای اوستا اختلاف دارد و مورد قبول واقع گردید که کار اصلی زرتشت، پیغمبر ایران باستان و مؤسس دین مزدیسنا است.

سپس چند سالی قبل از جنگ اول جهانی یکی دیگر از دانشمندان در زبان اوستائی را مورد توجه قرار داد. این شخص جمس هوپ مولتن James Hope Multon بود که تحقیقاتش در زمینه انجیل بزبان یونانی باعث نام و شهرت او شد. در سال ۱۹۰۶ هنگامی که مولتن همت بچاپ ترجمه انجیل خود بزبان یونانی همراه با دستور زبان و از روی قواعد دستوری پرداخت، نه آنکه فقط بصرف يك ترجمه تحت اللفظی قناعت کند، همان روش و زبان درستی را بکار برد که بعدها همان زبان جهان امپراطوری رم شد. همان تحقیقات و تتبعات مولتن بود که او را بازبانهای دیگر هندو و رمن مانند اوستا و سانسکریت آشنا ساخت او هرگز نظاهر نکرد که خود را در میان دانشمندان اوستاشناس جای دهد. اما با فکری روشن موضوع را مورد توجه قرارداد تا جائیکه بحقایقی چند آشنا گردید و از آن جمله اینکه بر وی مسلم شد که «گاتها» از سخنان

زرتشت ، پیغمبر ایران باستان است ،

نتیجه این تحقیقات در کتابی تحت عنوان «طلیعه مذهب زرتشت» ، در سال ۱۹۱۳ منتشر گردید . دو سال یا سه سال پس از انتشار این کتاب ، متأسفانه مولف قربانی غیر مشخص یکنفر در یابی جنگی آلمان شد . مطالبی که در کتاب مولتن مورد بحث قرار گرفته اند بشرح زیر خلاصه میشوند :

«گاتها» بدون شك از گفتار زرتشت بانی و مؤسس دین یکتاپرستی ایران قدیم . سایر قسمتهائی از اوستا که از حیث مطالبی با گاتها متفاوتند ، نماینده مذهب زرتشت در دوران بعد از زرتشت است ، آنطور که در طی قرون بوسیله مغها بمردم عرضه شده است . مولتن اضافه میکند که مذهب زرتشت را فقط و فقط از روی «گاتها» باید قضاوت نمود . چگونگی این تغییرات از دین اصلی زرتشت و آنچه بعداً بمردم نموده شد باید بطور جامعی مورد بحث و تحقیق قرار گیرد . مولتن با دلائل قوی و متفق شرح داده است که مغها ایرانی نبودند بلکه آنها بیگانه و بت پرست و از آسیای مرکزی و اسلاف آنها از بودائیان مبتنی اند . بهر تقدیر این مغها بعدها از پیشوایان مذهب زرتشتی شدند و بعدها بسیاری از عقاید خود را باین دین افزودند و همین عقاید است که بعدها وارد مذهب شد و برجای ماند .

برای آنکه بهتر بتوانیم بکنه مذهب زرتشت واقف شویم باید چند قرن به پیش از زمان زرتشت برگردیم و از مذهب و عقاید ایرانیان آن

زمان آگاه شویم. ما میدانیم که هندوان و ایرانیان از يك نژادند
زبانشان نیز با هم خویشی نزدیک دارد. هنگامی که هندوان در حدود
۱۴۰۰ سال قبل از میلاد در سرزمین هند رحل اقامت افکندند، یحتملاً
در همان حدود آریائیه‌ها نیز بر سرزمین ایران ورود کردند. بنابراین باید
اذعان نمود که ایرانیان نیز در این هنگام مانند هندوان، خدایان متعدد
را پرستش مینمودند.

اولین مدرک و گواه بر ثبوت این مطلب حفریاتی است که در بغاز
کوی در آسیای مرکزی انجام شده است در یکی از اسناد کتبی که در آنجا
پیدا شده بتاریخ ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد است و در آنجا اسامی مهر،
وارونا، ایندرا و نستیا Nasatya آمده که این اسامی بواسطه ذکرشان
در ریگ‌ودا، کتاب مذهبی هندوان بنظر ما غریب نیستند. اگر این
اسماء در آثرمان و در بین ساکنین سرزمین هند آشنا بوده‌اند، بعید نیست
که در ایران نیز مورد پرستش مردمان بوده باشند.

نه قرن پس از آن یعنی در قرن پنجم قبل از میلاد مورخ یونانی
هرودوت که از ایران و عراق دیدن نموده است راجع بمذهب ایران
باستان و طرز پرستش آنها مطلبی دارد که مولتن در کتاب خود به نام
«طلیعه مذهب زرتشت» در صفحه ۳۹۱ باین شرح آورده است: «مجسمه
ساختن و معبد و محراب برپا کردن نزد ایرانیان موسوم نیست و کسانی که
بچنین اعمال میپردازند بنظر آنان کار ناصوابی مرتکب میشوند، برای
اینکه آنان مثل یونانی‌ها پیرو دگاران آدمی شکل اعتقاد ندارند.»^۱

۱ - اخلاق ایران باستان تألیف دینشاه ایرانی (سلیسبتر) (ترجمه آقای

سپه ۷۸ چاپ سوم ۱۳۳۴.

ایرانیان در بلندی و قلّه کوهها ستایش خود را آغاز میکنند. ایشان در معابد خود برای خدایان قربانی نمیکند. مغان نماز را با آهنگ و با آواز می‌سرایند. همین طرز ستایش و سرایش سرودهای مذهبی در بین هندوان نیز رایج بوده. هندوان نیز ریگ‌ودا را با آواز و آهنگ می‌سرایند مراسم مذهبی گیاه «هوم» در آئین زرتشتی بی‌شبهت با انجام مراسم «سوم» در بین هندوان نیست.

این شرح و توصیف در قرن پنجم یک رسم زرتشتی نبوده بلکه بطور معلوم امر بوط بدین ایران قبل از ظهور زرتشت است. حالا این پرسش پیش می‌آید که زرتشت کجا و چه وقت ظهور نموده است؟ تاریخ سنتی زمان زرتشت را بین ۶۶۰-۵۸۳ قبل از میلاد قرار داده که این تاریخ درست یک قرن قبل از ولادت هرودت است.

پس چطور است که هرودت آثاری از آن را ندیده باشد؟

داریوش بزرگ (۵۲۲ ق.م- در روزگار وی زرو بابل کنیسیای یهودیها در اورشلیم از نو بنا شد) بطور یقین زرتشتی بود زیرا او نام خدای زرتشت یعنی «اهورامزدا» را در کتیبه‌های بیستون نوشته است. کوروش که قبل از او (داریوش) میزیسته است با احتمال ضعیف زرتشتی نبوده زیرا در یکی از مهرهای استوانه‌ای خود پیروزی بر بابل را بیاری مردوک خدای بابلی‌ها میداند. (۱)

۱- در خصوص مذهب کوروش کبیر رجوع کنید بمقاله «دو هزار و پانصدمین سال کوروش کبیر و شاهنشاهی ایران» - مجله بررسی‌های تاریخی - شماره ۴ - سال یکم دیماه ۱۳۴۵ - ص ۲۹-۴۴

نزدیکی و شباهت زبان اوستا بخصوص زبان گاتها بازبان مانسکریت و آنهم زبان وداخودگویای یک زمان بسیار دوراست مطلبی که دراین جا شرح آن واجب مینماید این است که زرتشت خیلی قبل از تاریخ سنتی میزیسته است و حداقل باید زمان ظهور او را بین ۱۰۰۰-۹۰۰ قبل از میلاد قرار داد . اما درقسمتی دورازایران درسیستان درقسمت غربی افغانستان یادر بلخ واقع در شمال افغانستان بوده است. مذهب او بطور خیلی کندی پیشرفت نمود ، تاهنگامیکه بوسیله مغ ها بنقاط مختلف پراکنده شد، اما درهمان موقع بسیاری از افکار و عقاید مغ ها دراین مذهب داخل شد و آن را از اندیشه عالی اولیه خود بزیر آورد .

هرودوت میگوید که در زمان او شش قبیله یاایل در ماد میزیستند که یکی از آنها آریائی بوده و دیگری بنام مغ ها خوانده میشدند، اما آنچه هرودوت آنها را بنام قبیله خوانده است بیشتر بنام طایفه باید گفته شوند . داریوش بزرگ در کتیبه های خود «اهورامزدا» را بنام خدای آریائی ها خوانده است. شاید اینجا کلمه «آریائی» تنها به طایفه ای اطلاق میشده است که داریوش نیز یکی از افراد آن طایفه بوده است . اما امروز این واژه بهمه ایرانیان اطلاق میشود. بموجب روایت های بعدی زرتشت خود نیز از مغان بوده است و پیشوایان مذهبی نیز بعداً خود را از همین تبار میدانند. اما چنین بنظر میرسد که به ظن غالب زرتشت نیز یکی از افراد همان قبیله یا طایفه بوده است که هرودوت و داریوش آنها را بنام «آریائی» خوانده اند.

از آنچه گفته شد آشکار است که دین قدیم ایران پیش از ظهور زرتشت اعتقاد به مظاهر مختلف مانند دین هندوان داشته است. از مطالب گاتها بخوبی برمی آید که زرتشت علیه این شرک و چند خدائی قیام کرد و خدای یگانه خود را بنام «اهورامزدا» بجهانیان اعلام نمود. زرتشت بخدای خود «اهورا» خطاب نمود و این همان نامی است که بصورت «اسورا» و در ریگ و دای هندوان به چند مظهر مختلف مانند وارونا و غیره که خدایان هندوان باشند، اطلاق میشد. «اهورامزدا» از دو جزء ترکیب شده که جزء اول اهورا بمعنی «سرور و بزرگ» و «مزدا» بمعنی «دانا و بر همه چیز آگاه» است و این ترکیب زمانها پیش از زرتشت بوسیله آشوریها بکار برده میشد.

در ریگ ودا کلمه «ریتا» که همکار با «وارونا» است بکار برده شده. «ریتا» در سانسکریت بمعنی «امر و فرمان» مخصوصاً «دستورات اخلاقی» و راستی و درستی از آن اراده شده و نماینده این عمل «وارونا» خدای راستی و درستی است و در پرستش انتظار راستی و درستی را از پیروان خود دارد. همین کلمه و همین دستور اخلاقی در مذهب ایران بصورت ارت یا آشا آمده است. این کلمه در سال ۱۴۰۰ قبل از میلاد قسمتی از نام شخصی بنام «ارتاتا» را تشکیل میدهد. این شخص پادشاه قوم میتانی بوده است و حتی بعدها در نام پادشاهانی مانند ارتخشیر دیده میشود.

این مینماید که زرتشت اهمیت فوق العاده برای اشا یعنی راستی و پاکی و درستی قائل بوده است. یکی از افتخارات تورات نیز این است

که در آن برای خدای یگانه قوم اسرائیل همین صفت راستی و درستی را تأکید نموده است. از این اشاره در گاتها چنین استنباط میشود که زرتشت دین یکتا پرستی را بجهانیان عرضه کرد و این در حدود دو قرن قبل از آن بود که از طرف پیغمبر قوم بنی اسرائیل این ندا در داده شود.

در مذهب زرتشت دو قوه قوی یا دو اصل مهم در برابر یکدیگر صف آرائی کرده اند اشا یعنی راستی و دروغ یعنی دروغ. در مذهب زرتشت «اهورامزدا» خدای یگانه و قادر متعال است. اما بعداً این اشتباه برای مطالعه کنندگان پیش آمد و با اشتباه مذهب زرتشت را مذهب دو گانه پرستی دانستند و این اشتباه از آنجا ناشی شد که دو قوه «اشا» و «دروغ» را دو عامل اصلی پنداشتند. مولتن در این باره کاملاً حق داشت که زرتشت را از این افترا مبرا بداند.

برای تأیید این مطلب، در زیر قسمتی از یسنا ۳۰ آورده میشود تا نشان داده شود که مذهب زرتشت مبرا از افتراء و دو گانه پرستی است. در بند از یسنای ۳۰ های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ چنین آمده است.

«بسختان مہمن گوش فرادھید با اندیشہ روشن بآن بنگرید و میان این دو آئین (دروغ و راستی) خود تمیز دهید پیش از آنکہ روز واپسین فرا رسد ہر کسی بشخصہ دین خود اختیار کند. بشود کہ در سرانجام کامروا گردیم.»

«آندو گوہر ہمزادیکہ در آغاز در عالم تصور ظہور نمودند یکی

از آن نیکی است در اندیشه و گفتار و کردار و دیگری از آن بدی (در اندیشه و گفتار و کردار) از میان این دو مرد دانا باید نیک را برگزیند نه زشت را .»

«هنگامیکه این دو گوهر بهمرسیدند زندگی و مرگ پدید آوردند. از این جهت است که در سرانجام دروغ پرستان از زشت ترین مکان (دوزخ) و پیروان راستی از نیکو ترین محل (بهشت) برخوردار گردند .»
«از میان این دو گوهر دروغ پرست زشت ترین کردار را بر خود برگزید . پیرو راستی آن کسیکه همیشه با کردار نیک خویش خواستار خوشنودی مزدا اهوراست خرد مینوی را که با زیور ایزدی آراسته است اختیار نمود .»

«از میان این دو گوهر دیوها نیز بد را از خوب تشناختند زیرا که در هنگام مشورت آنان با همدیگر (دیو) فریب فرارسید ناگزیر زشت ترین اندیشه برای خویش برگزیدند آنگاه بسوی خشم روی آورده تا بتوسط آن زندگانی بشر را تباه کنند» ۱

کلمه دیو که در قطعات بالا بکار برده شده با کلمه دیوس DEUS لاتین و دیو (با یای مجهول) در زبان سانسکریت از یک ریشه بن هستند با این تفاوت که در مذهب زرتشتی دیو منفور است ولی در مذهب هندوان نام

۱ - از کتاب گاتها ترجمه استاد پور داود چاپ اول بمبئی ۱۳۰۵ ،

نقل شده است .

خداست و در زبان سانسکریت ولاتین بمعنی روشنائی است. تمام خدایان قوم هندو آریین در مذهب زرتشت مردود شناخته شده‌اند بجز اهورامزدا که بخدای یگانه اطلاق میشود.

بعقیده مولتن امشاسپندان در مذهب زرتشت از صفات اهورامزدا هستند نه آنکه وجود خارجی داشته باشند.

درویشی و پست پا بد نیازدن از مذهب زرتشتی دوراست. جهان میدان کار و کوشش و فعالیت است. جهان میدان مبارزه نیکی و بدی است. انسان باید همیشه جانب نیکی را بگیرد تا بدی از جهان معدوم شود. در مذهب زرتشت با امر کشاورزی و آبادی جهان سفارش فراوان شده است. در جهان دیگر نیز زرتشت از پیروان خود در مقابل اعمال بد آنها شفاعت نخواهد نمود و هر کس با کردار خود بجهان دیگر میرود و پاداش اعمال این جهانی است که در جهان دیگر انسان با آن روبرو میشود. امید زندگانی و پاداش در جهان دیگر و رسیدن به خسترا بسیار شباهت با فکر «سلطنت آسمانی» در آئین مسیحیت دارد. همین افکار است که بعدها بنام «سوشیانت» یا نجات دهنده در این دو مذهب آشکار می شود.

در مذهب زرتشت اعتقاد بر ستاخیز موجود است. طرز از بین بردن اموات در روزگار زرتشت روشن نیست اما از برخی از پادشاهان هخامنشی مقابری از سنگ موجود است. در حال حاضر پارسیان اموات خود را در بلندی و در معرض نور آفتاب و ماه تاب میگذارند و این از آن جهت است که

نباید آتش و آب آلوده شوند و به همین سبب برخلاف هندوان مرده را نمیسوزانند و یا بآب نمی اندازند. این طرز از بین بردن اموات در سرزمینی مانند ایران با آن زمستانهای سرد و تابستانهای گرم از پسندیده ترین روش است. يك مطلب دیگر که شاید از روزگار هخامنشی ها در مذهب زرتشت وارد شده است مسئله نجوم و ستاره شناسی است که مغان از بابلی ها هنگامی که بعراق امروزی ورود نمودند آموختند و از این جهت این علم را در زبان های اروپائی مجیک^۱ خواندند.

يك مثل فوق العاده که از پیشگوئی مغان در داستان سن ماشیو آمده این است که مغان با علم نجوم تولد حضرت مسیح را دانستند. قبل از تولد مسیح مغان بعزم دیدار طفل بمحل تولد وی رفتند و از هر کس سراغ نوزاد و نجات دهنده پیروان مسیح را می پرسیدند. این مغان تولد مسیح را خبر دادند. باین صورت در این داستان دو مطلب آشکار میشود یکی آنکه زرتشتیان با اهمیت راستی و حقیقت پی بردند و دیگر اینکه مغان با اطلاع از علم ستاره شناسی تولد وجودی را خبر دادند که نجات دهنده پیروان خودش نامیده شد.

با مطالعه کتاب تحقیقی مولتن و قضاوت صحیح او در شناسائی زرتشت آنطور که در کتاب «گاتها» معرفی شده است فهمیده میشود مذهب زرتشت با آنچه که مغان بعدها نشان دادند تفاوت کلی دارد. اکنون با توجه بمطالب

فوق میتوانیم بدون هیچگونه ابهامی زرتشت را پیام آور راستی و نخستین کسی که اندیشه یکتاپرستی را بجهان آورد بشناسیم و براو درود و تحیت بفرستیم .

تنها پرستی که باقی میماند این است که چرا این مذهب زیاد گسترش نیافت . برای قرنهای در سرزمینی که بوجود آمده بود چندان پیشرفتی ننمود و هرگز بنام يك مذهب تبلیغ نشد و در جهان گسترش نیافت. اگر اثر و نفوذی در مذهب یهود گذاشته است نه از راه تبلیغ بوده است . عقیده بروز رستاخیز و یا عقیده به سوشیانت (نجات دهنده) که در مذهب یهود و سایر مذاهب است از اندیشه مزد یسنا است . بسیاری از اعتقادات مذهب شیعه که باید صورت ایرانی اسلام دانست از اثر تماس با مذهب زرتشت و در تحت نفوذ آن مذهب بوجود آمده است.

نوشته‌ی دکتر دادا بائی نوروزجی

ترجمه و اقتباس : دکتر فرهاد آبادانی

دین پارسیان

سعی و مقصود من در اینجا این نیست که مطالب مباحثه آمیز در بارهٔ مذهب پارسیان بیان کنم بلکه مایلم تصویری از مذهب امروز پارسیان و نیز چگونگی ترقی و توسعه آنرا در ادوار گذشته بطور اختصار در پیش چشم شما اهالی بریتانیا مجسم نمایم.

بسیاری از معتقدین و مومنین باین مذهب بر این عقیده اند که مذهب زرتشت تقریباً چهار هزار سال قبل پیدا شده است. اما مقصود من در اینجا کشمکش و بحث بر سر این موضوع برای معتقدین باین عقیده و یا کسانی که باین عقیده همراه نیستند، نیست بلکه همانطور که عرض کردم کوشش من در تنظیم این خطابه بیشتر راجع باوضاع کنونی پارسیان است.

در هنگام تسلط اسکندر بر ایران مذهب زرتشت از رونق افتاده این حال ادامه داشت تا پادشاهی بخاندان ساسانی منتقل شد، بخصوص

اردشیر بابکان و شاپور دوم و انوشیروان عادل که هر کدام در کار اصلاح مذهب و رونق دین کوشش‌ها نمودند در زمان اردشیر بابکان مذهب زرتشت در قلمرو پادشاهی ساسانیان چنان رونق گرفت که آنرا دین رسمی کشور قرار دادند .

بعد از تسلط عرب بر ایران و برچیده شدن خاندان پادشاهی ساسانی مذهب اسلام نیز با سربازان عرب و به همراه سر نیزه بایران وارد شد و تقریباً جانشین مذهب قدیم ایران شده ایرانیها در این دوره به چند گروه تقسیم شدند: عده‌ای بزور اسلام آوردند و گروهی در لباس اسلام بمیهن و فرهنگ خدمت کردند و دسته نیز با تحمل همه گونه سختی کیش آباء و اجدادی خود را نگهداری کردند و بالاخره گروهی نیز جلای وطن نموده و بجانب هندوستان رهسپار شدند . باین عده که با قلبی آکنده از مهر میهن ترک وطن نمودند ، با شرایطی که در روایات ثبت و ضبط است اجازه اقامت در هند داده شد .

از جمله شرایط آنکه در زبان و طرز لباس پوشیدن و برخی آداب و رسوم و احترام بگاوا از هندوان پیروی نمایند بحث در اطراف جزئیات برای هر دسته از حوصله این مجلس و این مختصر خارج است و مطلب ما بیشتر در اطراف وضع کنونی پارسیان و مذهب آنها دور خواهد زد پارسیان در هندوستان بسبب آمیزش و رفت و آمد با هندوان بیشتر آداب و رسوم و روش مذهبی ایشان تغییر نمود ولی در حفظ و نگهداری کتب مذهبی بعد

کمال کوشش نمودند معانی و تفسیر زبان مذهبی در بین طبقه پیشوایان دین (موبدان) تقریباً موروثی بود - یعنی دانش مذهبی از پدر پسر منتقل میشد - اما اینکاری را که آنروزها موبدان انجام میدادند فاقد ارزش علمی بود یعنی معانی ای که آنها بدون شرح و تفسیر بر اوستا مینوشتند برای اشخاص غیر قابل فهم بود .

در بسیاری از آداب و رسوم نیز چنان از هندوان پیروی نمودند که کاملاً در بسیاری از آداب و رسوم شبیه هندوان شده بودند حتی بسیاری از پارسیان وارد بتکده‌های هندوان شده و نماز می‌گزارند زمانی که من (دادابائی نوروژی) رئیس الوزراء استان برودا Baroda بودم یک نفر بانوی پارسی برای انجام کاری نزد من آمد من هرگز نمی‌توانم برای این خانم نام پارسی بگذارم . زیرا از طرز پوشیدن لباس و حرکات هیچ شباهتی بیابانم پارسی نداشت .

بیشتر زنان پارسی بواسطه رفت و آمد و نشست و برخاستی که با همسایگان هندوی خویش داشتند چنان تحت تأثیر این هم صحبتی و هم نشینی واقع شده بودند که در خانه اغلب از آداب و رسوم مذهبی هندوان پیروی میکردند ؛

بعد از ورود اسلام بهند نیز ، بعضی از آداب و رسوم را پارسیان از مسلمانان پیروی نمودند . اما پارسیان از دو موضوع هرگز صرف نظر نکردند و همیشه آنرا از مد نظر داشتند : یکی آنکه خداوند یکتا و بی

همتاست - دیگر اینکه هر مردی در زندگی باید فقط با يك زن ازدواج کند .

درست است که پارسیان در تمام ادوار تاریخ اوستا را بزبان اصلی میسرودند (و فعلا هم می‌سرایند - مترجم) بدون اینکه توجهی بمعنی داشته باشند و یا از معانی آن چیزی بفهمند اینکار را در شبانروز چند بار انجام میدادند . جز عده معدودی از موبدان سایر مردم از درك معانی کلام آسمانی بی بهره بودند .

در این مدت که پارسیان با هندوان رفت و آمد و هم صحبتی داشتند بسیاری از آداب و رسوم ایشان با آداب و رسوم هندوان مخلوط شده بودو این جمعیت کوچک که هر آن برایش بیم خطر اضمحلال میرفت احتیاج مبرمی براهنمائی باندیشه نيك ، گفتار نيك و کردار نيك داشت . احوال پارسیان و دین ایشان در قرون گذشته تا ابتدای قرن اخیر بهمین منوال بود .

تسلط و فرمانروائی حکومت انگلیس بر هندوستان راه پیشرفت و ترقی و آزادی زیادتری را برای پارسیان باز گذاشت . پارسیان اولین قومی بودند که شروع بنوشتن روزنامه بزبان و ادبیات محلی نمودند (شاهد مثال روزنامه گجراتی جام جمشید است که در حدود یکصد و سی سال از انتشار آن میگذرد و هنوز هم بطور روزانه منتشر میشود - مترجم) (و در همین هنگام با ازدیاد تعداد روزنامه و مجله کوشش کردند که تبلیغات مذهبی را



درین جمعیت پارسیان شروع نمایند . این موضوع سبب شد که پارسیان بکوشند راجع بمذهب خویش اطلاعات مفیدتر و جامع تری کسب نموده و در انجام امور مذهبی توجه و دقت بیشتری داشته باشند .

در همین گیرودار بود که مبلغین مسیحی در هندوستان شروع به تبلیغات مذهبی نمودند .

اینگونه تبلیغات نیز تاحدی سدره پیشرفت دانش دینی در بین گروه جوانان شد و حتی کار بجائی رسید که دو نفر از جوانان پارسی تحت تاثیر اینگونه تبلیغات واقع شدند جماعت پارسیان و سران قوم و آنانکه علاقمند به پیشرفت اجتماع بودند از این پیش آمد سخت بو حشت افتادند و در پی چاره جوئی برخاستند .

اولین و موثرترین راه علاج را در انتشار نشریه ای که بیشتر جنبه انتقادی نسبت بمذهب مسیح داشته باشد دیدند دومین قدمی که از طرف علاقمندان با اجتماع برداشته شد این بود که فرزندان خود را در کوچکی بمطالب و آموزش مذهبی آشناسازند و اینکار را از دبستان شروع کردند تا جوانان پارسی پس از ورود با اجتماع بتوانند در برابر تبلیغات دیسگران مقاومت و ایستادگی نمایند .

دانشمندان و آگاهان بدانند دینی کتب مذهبی را یکی بعد از دیگری بزبان گجراتی ترجمه نمودند اما این ترجمه ها بدون هیچگونه شرح و تفسیر و فاقد ارزش علمی بودند و آن طور که باید و شاید از آنها نتیجه عاید افراد زرتشتی نشد .

در سال ۱۸۴۹ من (دادا بائی نوروژی) بکمک عده‌ای از جوانان پرشور و حرارت پاریسی که تازه از دانشکده‌های مختلف فارغ التحصیل شده بودیم بتاسیس مدرسه دوشیزگان همت گماشتیم (اینکار تا آلمان درهند سابقه نداشته و این اولین مدرسه دوشیزگان است که تاسیس شده است مترجم) این مدرسه تحت نظر «مجمع علمی و ادبی دانشجویان» اداره می‌شد.

همه کارکنان و کارمندان این مجمع باشوق و ذوق هر چه تمام‌تری باجیب تهی شروع بکار نمودیم همه ما افتخاراً و بدون اخذ یکدینار حقوق صبح‌ها و عصرها بعد از ساعت کار رسمی ادارات بانجام وظیفه محوله همت می‌گماشتیم در این اثنا چهارتن از خیرخواهان جماعت بکمک ما برخاستند و با مساعدت مادی ایشان مدرسه ما توانست که برای تمام روز رسمی و دائر باشد.

سپس بتاسیس «مجمع افاضه دانش» که شعبه‌ای از «مجمع علمی و ادبی دانشجویان» بود همت کردیم. اینگونه مجامع با تشکیل مجالس سخنرانی و باقرائت مقالات مفید کمک زیادی به پیشرفت جوانان در راه تعلیم و تربیت و بیداری افراد جماعت نسبت بآداب و رسوم مذهبی به‌ود یکی دیگر از پیشرفتهائی که نصیب مجمع ما شد تأسیس روزنامه و ماهنامه‌های مختلف بود.

در سال ۱۸۵۱ من (دادا بائی نوروژی) بتاسیس يك نامه هفتگی

بنام (راست گفتار) همت گماشتم و با چاپ و نشر این نامه گمان میبرم که در راه آموختن آداب و رسوم مذهبی به خواهران و برادران هم کیش و دادن اطلاعات جامع و مفید بایشان مؤثر بوده‌ام در همین سال ۱۸۵۱ بود که مجمع دیگری بکوشش چند تن از دانشمندان پارسی بنام «انجمن رهنمای مزدیسنان» تشکیل و تاسیس گردید.

هدف این انجمن در ابتدا دورداشتن و خارج نمودن آداب و رسوم سایر مذاهب از مذهب زرتشت بود. در نظر دوم کوشش میشد که مذهب را آنطوریکه در کتب دینی مانده بود و آنطوریکه آورنده‌اش دستور فرموده است بسایر پیروان کیش بهی بفهمانند.

البته واضح است که اینگونه تشکیلات در وهله اول با مشکلات زیادی از طرف پدران و مادران و سران خانواده و اداره کنندگان فامیل و خلاصه آنهاییکه خود با آداب و رسوم قدیم خو گرفته بودند روبرو میشد در مدرسه‌ایکه مانیز تاسیس کردیم به پیروی از همین مقصود و منظور با انجمن رهنمای مزدیسنان همکاری نزدیک داشتیم در اینجا موفقیت نصیب ما و انجمن مذکور شد زیرا نسل جوان که عهده‌دار امور خانواده در آینده بودند در مدرسه‌ای که ما بنا نهاده بودیم بفرافتن و آموختن آداب و رسوم مذهبی از روی «گاتها» که از گفتار و خورشو ایران است مشغول بودند هر زمانیکه یکی از دوشیزگان تحصیل کرده مدرسه ما با آداب و رسوم غیر مذهبی در منزل خود روبرو میشد شانه‌های خود را بالا انداخته و خطاب بمادرش میگفت :

«مادر جان ! این کاری که شما انجام می‌دهید مذهب ما نیست و اینها از دیگران وارد مذهب ما شده‌اند و موهومند و من از اینگونه رسوم پیروی نخواهم کرد.»

مادر ناچار بحرف صحیح و منطقی دخترش گوش میداد و گاهی هم مادر بکلی تحت تأثیر افکار درست دخترش قرار میگرفت و ازدختر خود پیروی مینمود تقریباً دو نسل عوض شد و حالا همان دست پروردگان و تحصیل کرده‌های مدرسه ما عهده‌دار امور خانه و مادر خانواده هستند .

در همین اوان یعنی بین سالهای ۱۸۵۲ و ۱۸۵۳ بود که يك گام مؤثر تردیگری برای پیشرفت زنان پارسی در اجتماع برداشته شد. در تمام ادوار تاریخ گذشته زن در بین زرتشتیان دارای احترام بوده است فقط با این تفاوت که زنان پارسی پیش از این هیچگاه نتوانستند و موقعیتی هم نداشتند که بتوانند بطور آزاد در مجمع مردان رفت و آمد نمایند و برخی نمیتوانستند در کارهای اجتماعی هم دوش و هم قدم با مردان باشند . برخی از خانوایه‌های پارسیان و همچنین خود من (دادا بائی نوروزجی) کوشش کردیم و مجامعی تشکیل دادیم که در آنگونه اجتماعات خواهران ما نیز با ما همکاری و هم فکری داشتند .

و نتیجه این اقدام با وجود مخالفت‌های بسیار این بود که بعدها خواهران ما توانستند در پیشرفت جماعت پارسی نقش بسیار مهم و مؤثری را بازی کنند یکی از مهمترین دلیل و برهان و مدرکی که در دست ما بود و

توانستیم که آنرا بر علیه مخالفین سپر خویش سازیم همانا کلمات خود
و خشورایران است که میفرماید:

« ای عروسان وای دامادان ، زنان و شوهران ، اینک بیاموزم و
آگاهتان سازم پندم را بخاطر بسیاری در نهادهای خود از پی زندگی پاک
منشی بکوشید - هر يك از شما باید در کردار نيك بردیگری سبقت جوید
و از این رو زندگی خود را خوش و خرم سازد. »

این کلامی است که پیش از چهار هزار سال قبل بر زبان و خشورایران
جاری شده است . در کتب دینی ما همه جا زن و مرد يك درجه ستوده
شده اند اگر چه پارسیان قرون متمادی در بین اقوام هندو و مسلمان زیستند
ولی تعدد زوجات را از آنها اخذ نکردند .

• • •

معمولا دیگران پارسیان را «آتش پرست» میخوانند - در حالیکه
بعقیده من (دادا بائی نوروزجی) این حرف را کسانی تکرار می کنند که از
مذهب مزدیسنا و کتب دینی ایشان هیچگونه اطلاعی نداشته باشند .

پارسیان بزرگی و عظمت خداوند را در اشیاء نورانی جستجو
مینمایند و بهمین جهت گاهی بطرف نور خورشید و زمانی بجانب نور ماه و
وقتی بسوی روشنائی و گاهی نیز رو بسوی نور آتش نمازمیگذارند هر يك
از این روشنائی ها ذره از فروغ نور ایزد یست .

زرتشتیان برای خدای خود جای مشخصی نمیشناسند و او را لامکان

و همه جا حاضر میدانند . بهترین گواه یکتا پرستی و خدا شناسی زرتشتیان در یکی از یشت ها بنام «هرمز دیشت» موجود است .

کشمکش و نزاع بین بدی و نیکی و نابود نمودن بدی در جهان یکی از دستورهای اکید این مذهب است .

تحصیل زبانهای اوستا و پهلوی که هنوز هم در بین موبد زادگان و حتی خانواده های غیر موبد متداول است و روز بروز برداشته این دانش دینی افزوده میشود (متأسفانه امروز مطلب برعکس زمان نویسنده مقاله است - مترجم). بسیاری از خرافات و مطالب غیر مربوط را از مذهب دور نموده است «انجمن رهنمای مزدیسنان» که مدت ها این جانب (دادا بائی نوروزجی) افتخار ریاست آنرا داشته ام در این موضوع نقش بسیار مهمی را بازی کرد بدین طریق که بیشتر دانشمندان و مطلعین بعلم دین از این انجمن بودند و کوشش این دانشمندان در آموختن و یاد دادن ادبیات مزدیسنا و زبانهای پیش از اسلام بود و همواره نتیجه مطالعات خود را یا بوسیله نشریات و یا بوسیله تشکیل جلسات سخنرانی عمومی در معرض استفاده افراد جماعت میگذاشتند. این مجمع میکوشید که بیشتر آداب و رسوم مذهبی را همانطور که در (گاتها) نوشته شده و دستور داده است انجام شود . زیرا افراد این انجمن معتقد بودند که از کلام پیغمبران ایران آنچه بما رسیده فقط (گاتها) است و سایر کتب مذهبی بعد از آن حضرت و بدست پیشوایان دین تنظیم شده اند .

حضرت زرتشت با ظهور خود یکباره بر علیه بت پرستی قیام نمود و فرمود: تنها خدائی قابل ستایش است که سرور همه و آفریننده جهان و آنچه در آن است میباشد یکتا پرستی در مذهب پارسیان بحد کمال است و بقدری روشن و واضح است که جای هیچگونه تردیدی برای سایرین باقی نمیگذارد.

همانطور که قبلاً گفته شد بسیاری از کتب دینی ما بعداً و بوسیله پیشوایان دین تنظیم گردیده است و تنظیم کنندگان کوشیده اند که بیشتر مطالبی را در آن بگنجانند که بسود شخصی خودشان باشد چنانکه در میان همه مذاهب و کتب آنها اینگونه مطالب دیده میشود.

در مذهب زرتشت ستایش اهورامزدا بدون هیچگونه واسطه و وسیله بایستی انجام شود؛ یعنی آدمی باید با اندیشه نیک و گفتار نیک بستانیش اهورامزدا بایستد.

مطالعین علوم دین و اعضای «انجمن رهنمای مزدیسنان» کوشیدند تا بسیاری از آداب و رسومیکه مربوط بآئین زرتشت نبود از مذهب جدا ساختند، اگرچه در این راه مواجه با مخالفت های شدید شدند ولی از پای نشستند تا سرانجام بمقصود رسیدند.

یکی از کتب دینی پارسیان که امروز نمی توان مطابق دستورات آن بطور کامل پیروی نمود کتاب «وندیداد» است. شك نیست که این کتاب در زمان خود دارای دستورات مفید و مؤثر بوده است اما بایستی از غان

نمود که همه دستورات آنرا بمورد اجرای گذاشتن کار بسیار مشکلی است. در خاتمه عرایض متذکر میشوم که جمعیت پارسیان از لحاظ کمیت وعده بسیار ناچیزند چنانکه در میان جمعیت چهارصد میلیونی هندوستان فقط در حدود (۸۵۰۰۰) نفر پارسی وجود دارند. (این عده امروز بحدود تقریباً یکصد و پنجاه هزار نفر افزایش یافته است - مترجم).

اگرچه این جمعیت از لحاظ عده بسیار قلیل اند ولی شهرت آنها تقریباً عالمگیر است. من (دادا بائی نوروژی) گمان میکنم شهری که نصیب پارسیان شده و تاکنون هم توانسته اند که با همه مشکلات و پیش آمده های سخت و ناگوار دین خویش را نگهدارند. همانا بر اثر تعلیمات مذهبی ایشان است.

اثر گفتار آسمانی پیغمبر ایران اشوزرتشت است که آنها را به پیروی از راستی و بذل و بخشش و نیک اندیشی نیک گفتاری و نیک کرداری دستور داده است و این جمعیت به پیروی از دستورات آئینی خود توانسته است که تاکنون خویشتن را زنده نگهدارد.

من (دادا بائی نوروژی) امیدوارم که این جمعیت برای همیشه آن راهی را پیماید که سرانجامش نام باشد، نه ننگ، آمین!

یادگار داریوش در بیستون

(۱)

هنوز تا کنون معلوم نشده است که چرا داریوش، شاهنشاه بزرگ هخامنشی صخره‌های بیستون را برای یادگار تاریخی و جاودانیش نموده است. بارها از این راهی که میان همدان و بغداد واقع است مهاجرین و سربازان متجاوز عبور نموده‌اند ولی خوشبختانه باین یادگار جاویدان صدمه نرسانده‌اند. این محلی که در کنار شاهراه و در نزدیکی چشمه آبی زلال و صاف واقع شده است همیشه و همه وقت جایگاهی مقدس بوده است. زمین‌های سبز و خرم اطراف و چشمه آب جاری آن این محل را در قدیم باسم ((بغستان)) معروف نموده که بعداً در کتب عربی بکلمه ((بهستان)) و در فارسی امروز بنام ((بیستون)) ناغیده میشود. یادگار و نوشته داریوش بزرگ از سال ۵۲۱ پیش از میلاد شروع و یکسال پس از آن پایان رسید. هر کس که این یادگار تاریخی را از نزدیک

۱ - مطالب قسمتی از این مقاله از نوشته مارگریت کامرون است.

دیده باشد بر استادی و مهارت نقر کنندگانش آفرین خواهد گفت و تعجب خواهد نمود که چگونه و با چه وسائلی این یادگار عظیم بر دل کوه نقش بسته است . شاید این نوشته‌ها از بالا شروع شده و متدرجاً پس از پائین آمدن دامنه کوه را تراشیده و صاف نموده باشند .

صخره‌های این محل از نظر طبیعی بسیار محکم و با دوام هستند و کارتراش آنها نیز بقدری خوب انجام شده است که حتی امروز هم که قرن‌ها از آن زمان می‌گذرد چنان صاف و صیقلی شده مانده‌اند که گوئی دیر زمانی نیست که این یادگارها بر سنگ کنده شده‌اند .

نقشهای بر جسته‌ایکه بر روی سنگ یادگار مانده‌اند تقریباً همگی سالم و دست نخورده‌اند .

تصویر داریوش بزرگ با اندازه قد طبیعی‌اش دیده میشود که پاهای خود را بر روی مردیکه در زیر پای او خمیده است نهاده است (این کسی که بر روی زمین افتاده گئوماتای مغ است که خود را برادر کامبوزیا و پسر کورش مینامید و غاصب تاج و تخت ایران بود .)

با يك نظر ملاحظه میشود که ریش داریوش از يك قطعه سنگ جدا گانه دیگری تهیه شده و بامیخهای سنگی و بامهارت تمام بصورت داریوش پیوند شده است .

پشت سر داریوش کماندار او و روبروی شاهنشاه نه نفر از کسانیکه گردن آنها بوسیله طنابی بهم پیوسته شده دیده میشوند . اینها نمایندگان وروسای قبایلی هستند که در دو سال ابتدای سلطنت داریوش از فرمان وی

سرپیچی نمودند و طوق عیادت و بندگی را گردن ننهاده اند .
در این نوشته ها داریوش شرح داده است که چگونه توانسته است
این قبایل مختلف راه طبع کند و بر آنها مسلط شود .
وقتی که کار نوشته ها نزدیک با تمام بود . شاهنشاه ایران بر قوم سکاها
غالب شد و آنها را نیز بفرمانروائی خویش اضافه نمود . این طبیعی است
که شاهنشاه مایل بود که این فتح بزرگ را نیز بیادگارها و فتوحات خویش
اضافه نماید ولی جائی برای انجام این منظور از طرف دست راست آن نه
نفر باقی نمانده بود . زیرا که نوشته بزبان عیلامی در آن گوشه نقر
شده بود .

این خود پیداست که شاهنشاه دستور محو قسمتی از کلمات عیلامی
را داده تا بتواند نماینده قوم سکاها را نیز بسایرین اضافه نماید .
سپس شاهنشاه دستور داد تا آن نوشته های عیلامی که از آنجام محو
شده بود در جای دیگر و در سمت چپ وزیر نوشته فارسی باستان نقر شود .
ملاحظه میشود که منظور شاهنشاه در ابتدا این بوده است که موازنه بین
نوشته های سه زبان مختلف (عیلامی، بابلی و فارسی باستان) موجود باشد
بطوریکه نوشته بزبان بابلی در سمت چپ و نوشته بزبان عیلامی در سمت
راست و نوشته بزبان فارسی باستان در وسط قرار گرفته باشد . وقتی که
نوشته بزبان عیلامی برای دومین بار و بفرمان شاهنشاه نقر گردید این
موازنه از بین رفته است . در این نوشته ها باستان موفقیت داریوش بسه
زبان عیلامی و بابلی و فارسی باستان شرح داده شده است . در قلمرو

فرمانروائی داریوش بزرگ ، مردم بزبانهای گوناگون تکلم میکردند و مینوشتند ولی سذبائی که بیشتر رواج داشت همان زبانهای عیلامی و بابلی و فارسی باستان بود که هر يك از این سه زبان در قسمتی از قلمرو شاهنشاهی داریوش رواج داشت مثلاً شاهنشاهان هخامنشی و مردمان جنوب مرکزی ایران بیشتر بزبان فارسی باستان سخن میگفتند و مینوشتند و مردمان جنوب غربی ایران یعنی شوش و حوالی آن بزبان عیلامی تکلم میکردند .

الفبای فارسی باستان از الفبای دو زبان دیگر ساده تر و کامل تر است مثلاً الفبای فارسی باستان ۳۲ حرف دارد در حالیکه در الفبای عیلامی ۱۵۰ علامت و در الفبای بابلی متجاوز از ۴۰۰ علامت وجود دارد . مقدار زیادی آثار و نوشته از این سه زبان تا امروز باقیمانده است که تمامی آنها یادگار دوره داریوش بزرگ و جانشینان اوست .

علاوه بر بیستون مقداری از این نوشته ها در کوه الوند ، نزدیکی همدان و مقداری زیادی در تخت جمشید برجای مانده است و به همین جهت میتوان زبانهاییکه در حدود بیست قرن متروك مانده بودند ، خواند و فهمید .

نوشته های بیستون کلیدگشایش این زبانها بدست کاشفین بود ، زبان فارسی باستان بواسطه قرابتی که با زبان سنسکریت و فارسی کنونی دارد زودتر از همه خوانده و فهمیده شد در حال حاضر زبان بابلی بواسطه آثار بیشتری که از آن برجای مانده است

قابل فهم و درك است . خوشبختانه نوشته‌های بیستون از دستبرد اعراب و حملات اقوام بیگانه و وحشی که بسر زمین ایران میشده در امان مانده است .

این یادگار ایران باستان تا قبل از آمدن رالینسن انگلیسی بایران براروپائیان نامعلوم بود . رالینسن در بین سالهای ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۷ یعنی قریب دوازده سال پس از اینکه از این آثار نسخه برداری نمود بر روی آن مطالعه و تحقیق مینمود اگرچه در وهله اول او نتوانست این آثار قرائت نماید ولی با وسایلی که در اختیار داشت توانست بهترین وجهی که ممکن بود از این نوشته‌ها نسخه برداری نماید . طبعاً بعضی جاهائی بود که نتوانست بوسیله نردبان بآنها برسد یعنی قسمت علیا که عیلامی بود و قسمتی از نوشته‌های بابلی بروی مجهول ماند .

بكمك نسخه برداری ای که رالینسن نموده بود و اکتشافی که او کرد باب تازه از دانش و اطلاعات راجع بدنایای قدیم بر مردم جهان باز گردید . پنجاه سال بعد از رالینسن دو نفر دیگر از طرف موزه بریتانیا بنام کینگ و تامپسن نوشته‌ها را از نو خواندند ولی موفق نشدند بقسمت عیلامی برسند و از آن نسخه برداری کنند .

بهر حال نتیجه مطالعات این دو نفر كمك زیادی بدنایای علم بود و حتی نوشته‌های آنها تا به امروز هم قابل استفاده است .

آخرین دانشمندی که از این یادگار نسخه برداری نموده خوانده است پرفسور جرج کامرون استاد دانشگاه میشیگان آمریکاست که یکبار

در سال ۱۹۴۸ و بار دیگر در سال ۱۹۵۷ از این یادگار نسخه برداری و تحقیقات خود را ادامه داده است. کارهای پرفسور کامرون را میتوان کاملترین کاری دانست که تاکنون راجع باین یادگار انجام شده است. در این یادگار ها و نوشته داریوش تمام وقایع که در زمان زمامداریش تاهنگام نوشته شدن این سنگ نبشته رویداده بادقت هرچه تمامتر و بدون کلمه اغراق برای آیندگان شرح میدهد. در ابتدا داریوش از بدست آوردن تاج و تخت اجدادی اش صحبت مینماید و سپس تمام مشکلاتی که در مدت دو سال ابتدای سلطنتش با آن مواجه بوده است بیان میکند و هم چنین شرح میدهد که چگونه بر تمام فرمانروایان جزء که سر بطغیان برافراشته بودند فائق میشود و ضمناً شرح تمام نبردهائی است که در آنها داریوش فاتح بوده است. داریوش آنچه را که انجام داده است همه را خواست و اراده اهورامزدا میداند.

در پایان این نوشته ها داریوش کشور گشائی و کشور داری و عدالت گستری خود را می ستاید و اهورا مزدا ی توانا را بشهادت می طلبد که همیشه در راه راست و انجام راستی گام برداشته و آنچه نوشته اخت همه راست و عین حقیقت است. داریوش در آخر نوشته ها از کسانی که این یادگار رامی خوانند، درخواست مینماید که داستان عدالت پروری و عدالت گستری او را بدیگران بازگو نمایند و بر کسانی که قصد نابود کردن و از بین بردن این یادگار ها را داشته باشند نفرین مینماید. اها پس از دو هزار و پانصد سال وزش باد و ترشح آب باران و سرما و یخ بیشتر از آنچه که دست بشر صدمه رسانیده مایه خرابی این یادگار عظیم شده اند.

«پایان»

اندرز بهزاد فرخ پیروز

گفتاری برسم سرآغاز :

ترجمه درزیر نظر خوانندگان محترم میرسد از يك متن پهلوی است که عنوان آن «اندرز بهزاد فرخ فیروز» است. اندرزنامه در زبان پهلوی عنوانی است که بچند قطعه بزرگ و کوچک داده شده است ، و بیشتر این اندرزها منسوب به پادشاهان ووزیران وپیشوایان مذهبی و دانشمندان است، از آن جمله اند «کارنامه اردشیر بابکان» و «اندرزنامه بزرگمهر حکیم» و «اندرزنامه آدر بادمهرسپند» و متن حاضر و غیره .

این ترجمه از روی متن کتاب «اندرزنامه پهلوی» تألیف دستور خدایار دستور شهریار ایرانی است ، کتاب نامبرده در بمبئی ودر سال ۱۸۹۹ میلادی بچاپ رسیده است . در این ترجمه - بنا بر روش همیشگی ، کوشش فراوان رفته است که نزدیکترین واژه فارسی ای که باواژه پهلوی در متن خویش دارد بکار برده شود و نیز سعی شده است که عبارت ترجمه

بهمان شیوه جمله در زبان پهلوی نموده شود . برای فهم جملات و روشن شدن مطلب و درست بودن جملات از نظر دستور زبان فارسی به پیروی از زبان فارسی - امروز گاهی واژه‌ای بجمله افزوده شده که این گونه واژه‌ها در قلاب [] جای داده شده ضمناً بسیاری از واژه‌ها با همان شکل و صورت پهلوی که در کتب متقدمین بکار برده شده در اینجا نیز آورده شده اما هرگاه واژه‌ای نامأنوس بنظر رسید معادل آن در پراتنز (-) آورده شده است .

امید است که ترجمه این نمونه‌های کوچک پهلوی جوانان ما را برانگیزد تا بیشتر بدانستن زبان پهلوی رغبت نمایند و برای آنچه خود دارند دست نیاز بسوی بیگانگان نبرند و بکوشند تا از این راد زبان‌پازسی را غنی‌تر سازند . « مترجم » .
اینک برگردانیده اندر زها .

((بنام یزدان))

۱ - بهزاد فرخ فیروز راست گفتار فرزانه گفت کم (= که من)
آموزدم . خرد (برای) کنشن (= عمل ، کردار) مینوی (= جهان دیگر) خویست . (زیرا) هر چیز در گیتی (= جهان مادی) به بخت است .

۲ - اوی (= آن کسی) پر خرد همیشه در آسایش [است] . اوی (= آن کسی) دش خرد (= زشت خرد ، بد خرد) همیشه برنج [است] .

۳ - دو کس اندکشان (= که اوشان) از کنشن (= عمل .
کردار) خویش آسانی [بهره است] یکی آنکه گزیدار (=) و یکی
آنکه بد خرد .

۴ - آن گزیدار (=) از خرد کش (= که او را) [بهره] هست .
آن بد خرد از هوش کس (= که او را در تن نیست .

۵ - دو [کس] اندکانای گزیدار افزارمند (= توانا و قدرت) ،
دستور (= وزیر با پیشوای دین) خرد دستور (دانشمند دانا) که خواسته
ندارد [و] دین افزارمند [بهیچ چیز] آزردہ نمیشود .

۶ - دو کس اند بیمار نیازان (= نیازمند و مستمند) که بخویشتن
مستمند و ستمکار [هستند] .

۷ - باتخشا (= کوشا ، ساعی) باشید و کرفه (= عمل نیک ، ثواب)
اندوزید و از خویشکاری نگردید تا بهره ور شوید از بخت .

۸ - بخویشتن گستاخ م باشید و به کمترین گناه [وزریدن] ناخشنود
[باشید] و به افزار بلندترین (= دستگاه بزرگی) مگرائید (= میل
میکنید و آرزومند می باشید)

۹ - به افزار [دیگر] کسر کار می کنید .

۱۰ - اشگهانی (= کاهلی و سستی) بخت را به کنشن شمارید .

۱۱ - بسودتخشا (= کوشا ، ساعی) باشید و بد بخت و گستاخ [که]
همانا بد بخت [نیک کامه شوید] .

۱۲ - چہمن آزمودم کہ از ہریدی از دام (۱) بردن از خرد فراخی

- و فریاد هشتن (= مدد) (بهره شود) .
- ۱۳ - چه مرد با فراز (= بزرگی) از خور (رسید) و از شکفت ترین
بالارهایی یابد .
- ۱۴ - خرد داشتار پناه جان است ، خرد بوختار (= نجات دهنده)
فریاد رس تن (است)
- ۱۵ - آمده است که در توانائی خرد بدو نیز در کم مالی (= فقر ،
نداری) خرد پاسبان و نگهبان (است) .
- ۱۶ - اینجا به یاری خرد به (یعنی در اینجا برای یاری خرد بهتر
است) در آنجا به پشت و پناه خرد پاسبان تری یعنی در آنجا برای پشت و
پناه خود پاسبان تراست) .
- ۱۷ - افزار بخرد پاینده تر (است) .
- ۱۸ - نام پیرائی از خود (است) .
- ۱۹ - رادی (= جوانمردی) از خرد (است) .
- ۲۰ - فریاد رسنده تر خرد (است)
- ۲۱ - دوده (= خانواده ، خانمان) افروزشن (= نام نیک حاصل
کردن) از خرد (است) .
- ۲۲ - دین باور (= یاری دهنده دین) تخشاطر (کوشاطر، ساعی تر)
دانش خرد راستاینده تربیمان (= یعنی کسیکه بیاوری دین تخشا است
بیشتر سزاوار ستودن است تا که خردمند است)
- ۲۳ - پیداتر خرد - دانش خرد را کاری تر (است) .

۲۴ - چه هر کس (= که او) را خرد است هوورز (= نیکوکار ، ثواب کار) چه هر کار نیک [از] بن (= ریشه و اصل) بخرد یافت شود .

۲۵ - چه هر که در زمان (= روزگار) صد سال بزید (= زندگی کند) بآخر برامپل رسد . (یعنی آدمی اگر صد سال نیز زندگی کند سر انجامش مرگ و رسیدن به چینودوپل است) .

۲۶ - انگار که [مرا] دوده (= خانواده) توانا باشد [چون] از من جدا و دور شوند ، مراجعه شود که انباز من خاك و كرم اند - شوی زن خویش رانیز همراه نباشد .

۲۷ - چه دانا کار بدین (= اصل و ریشه) دارند ، دژ آگاه (= بد آگاه) به سر (= انجام و آخر) شناسد .

۲۸ - چه [چون] پراکنده شد و کالبد شکست [و] جان از تن فراموش بشد ، کار از کار برخاست و کالبد بی بر (= پی ثمر ، بی فایده) بماند [و] قوه ادراك بشد از کالبد کار رنجور بشود .

۲۹ - کور از مان رسد ، پس چشم دوزد که از خواب نخیزد [و] دل که درو آمد نه جنبد [و] دست که شکست نروید [و] پا که شکست نرود .

۳۰ - ستور که آمد جدا [از] باز نرود - بخت که آمد سپوختن نشاید .

۳۱ - اکنون تن بگাহان (= تابوت) و نسا (= لاشه) بدخمستان (= کورستان) شود (= رود) .

۳۲ - اینکه دوده بدوده آمیزد .

۳۳ - مال و ثروت فرمان به‌خدای « = سردار و سرور و بزرگ)
دیگر رود - زن شوی بمنش گیرد و خواسته نیز بخواسته‌دار (= ثروتمند
دولتمند) رود .

۳۴ - جان یکتا و تن تنها ، [و] نسابجای خویش ، سگ و مرغ
به همیمالی در نشینند .

۳۵ - هم مهمتر و هم کمتر و هم خدا « = سردار و بزرگ و سرور)
و هم بنده و درویش و آزاد مردان و فرزنانگان بآنجا آیند .

۳۶ - از فرمان آزاد مردان و فرمان و حکم خوب [کسیکه]
نافرمانی کند بمینو ، چون آن سپری [است] که از فرمان پدر نافرمانی
کند .

۳۷ - فراز رود و راه به‌چینود پل (= پل صراط) بلند گذارند
و هر چه تن ورزیده روان بیند . فرجامید (= پایان یافت) بدرود و
شادی و رامش .

زمان زرتشت

گفتاری برسم سر آغاز

« در شماره یازدهم دوره هیجدهم مجله هوخت، مقاله‌ای تحت عنوان «زمان زرتشت» توجه مرا بخود جلب نمود مقاله مزبور را بادقت وعلاقه فراوان خواندم. از این که مجله هوخت میکوشد و از نشریه‌های مختلف دست به ترجمه مفیدمیزند مایه سپاسگزاری و امیدواری است.

« بانویسنده مقاله یعنی آقای دکتر کارخانه‌والا - موبدزاده است ولی تحصیلاتش در رشته علوم و آنهم اتم‌شناسی است. افتخار آشنائی دارم. در چندین سخنرانی نامبرده حضور داشته‌ام و استفاده فراوان برده‌ام، دکتر کارخانه‌والا، تعلیمات اشوزرتشت را با علوم جدید تطبیق می‌نماید و نتیجه بهداشتی و علمی بسیار عالی از آن بر میگیرند، در سخنرانی‌های وی که

در روزهای معینی در هفته انجام می‌شود، چندین هزار نفر با اشتیاق و علاقه تمام شرکت مینمایند.

با وجود آنکه آقای دکتر کارخانه‌والا در رشته علوم کار می‌کند و مکرر بکشورهای اروپائی و امریکائی مسافرت نموده‌است، معیناً هرگز لباس روحانیت را از تن بدر ننموده و لباس اروپائی خود را ملبس ننموده‌است. نامبرده به کیش آباء و اجدادش دل بستگی تمام دارد و یکی از افتخارات زرتشتیان جهان در مجامع علمی است. پس از مطالعه مقاله دکتر کارخانه‌والا (که ایکاش اصل انگلیسی آن بدستم می‌آمد) بی‌ادم آمد که يك سال قبل مقاله‌ای تحت عنوان بالا از دانشمند دیگر پارسی‌بنام آقای شاپور جی دیسای خواندم، با نویسنده هر دو مقاله از نزدیک افتخار آشنائی دارم و مطالب هر دو نفر ارزنده‌است. از اینکه تاکنون فرصت ترجمه این مقاله دست نداده بود بسیار متأسف شدم و با همه گرفتاریهای دیگر کوشیدم که در اولین فرصت ترجمه آنرا بخوانندگان ارجمند هوخست تقدیم نمایم و اکنون از این فرصت که بدست آمده خوشوقتم و آنرا بنام بهترین هدیه نوروزی تقدیم خوانندگان محترم مجله هوخست مینمایم.

امیدوارم که مطالعه این مقاله و مقالاتی نظیر آن جوانان ما را برانگیزد تا در باره دین آباء و اجدادی خود بیشتر توجه نمایند و آنچه خود دارند قدر بدانند و دست‌نیاز بسوی دیگران دراز نکنند. مترجم

شش صد و یاشش هزار سال پیش از میلاد مسیح؟ این پرسش مادر مدتی یکصد سال اخیر دانشمندان برای تعیین زمان اشوزرتشت، پیغمبر ایران

باستان ، از نقطه نظر علم اللغة علم جغرافیا و علم تاریخ کوشش فراوان نموده اند اما از نقطه نظر باستان شناسی ، زمین شناسی ، دوران شناسی و یا مردم شناسی کمتر توجه و کوشش شده است . کاوش های انجام شده در شوش مختصری روشنائی بر روی میراث قدیم ایران افکنده است ، اما با وجود آن زمان اشو زرتشت هم چنان مبهم باقی مانده است . نویسندۀ این مقاله نمی تواند ادعای هیچگونه پیشنهاد برای چنین موضوع عمیق و مبهم را بنماید ، هر چه بیشتر در این زمینه مطلب خوانده شده است بیشتر دچار اشکال شده ام ، این مقاله از آن جهت نوشته شد و طرح ریزی شده است تا پرسش های دیگر را نیز پیش آورد و بر نکته ای که تا کنون مبهم مانده است روشنائی افکنده شود . پارسیان زمان اشو زرتشت را تا شش هزار سال پیش از میلاد جلو می برند . مورخین و برخی از نویسندگان یونان نیز زمان پیغمبر ایران را شش هزار سال قبل از میلاد میدانند ، اما دانشمندان اروپائی بخصوص جکسن آمریکائی و کریستن سن دانمارکی زمان اشو زرتشت را تا ششصد سال قبل از میلاد باین می آورند .

روانشاد بهرام گور انگلساریا ، در مقدمه خود بر کتاب «سرودهای مقدس زرتشت» و با ذکر نام کسانی که : در زمان پیغمبر ایران می زیسته و از نامبرده حمایت و پشتیبانی نموده اند مانند : گشتاسب ، فرشتستر ، میدیوماه و جاماسب و غیره نیز با ذکر اسامی دشمنان تورانی اشو زرتشت - زمان پیغمبر ایران را به هشت هزار سال پیش رسانیده و تحقیقات بیشتر در این موضوع را - به دانشمندان آینده میگذارد .

در هر صورت او معتقد است که پیغمبر ایران در حدود هشت هزار سال پیش میزیسته است و با انتشار دین یکتاپرستی پرداخته است. بهرام گور انکلساریا در صفحه ۳۱ کتاب «سرود های آسمانی زرتشت» اشاره بسرود «اشافروخشا» مینماید. زمانی که بهرام گور فرض مینماید، باید صنعت نویسندگی می بود اگر هنر نویسندگی وجود می داشت، آیا چه نوع خطی بکار برده شده؟ این پرسش دیگری است.

اگر خط و نویسندگی وجود نداشته است. چگونه پنج گانه ها و صدها سرود و قطعات دیگر از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. آیا این کار از راه حافظه و یا کماً خط و نویسندگی انجام شده است؟

با اینکه گفتار آسمانی پیغمبر ایران، بخطی نوشته شده بود که امروز آن خط مفقود شده است؟

از کجا و چگونه میتوانیم آن را احیاء نمائیم؟ و یکی دیگر از دانشمندان پارسی بنام سهراب جی بلسارا، در مقاله خود تحت عنوان «اصل و منشاء الفبا» که در کتاب یادنامه دکتر جیوانجی مدی و در صفحه ۳۷۸ نوشته است، باین عقیده معتقد است که الفبای اوستا (= دین دبیره) از کهن ترین الفبای جهان است و سایر الفبای کهن جهان از آن مشتق شده اند، اما در هر صورت، دانشمند نامبرده شرح نمیدهد که چرا واژه (نوشتن) در ایات اوستا نیامده است. این مطلب نیز هنوز علی التحقیق روشن نیست که آیا خط روستائی، از علامات عمودی و افقی فارسی باستان اقتباس شده است یا بالعکس. آیا میتوان این مطلب را ثابت نمود و چگونه؟ اینهم

پرسی دیگر است که پیش می‌آید؟

دانشمند دیگر پارسی بنام « پروچا » در مقاله‌ای که تحت عنوان « زمان زرتشت » و در یادنامه خورشید جی کامه نوشته است میگوید که :
زرتشتیان از آن جهت تاریخ پیغمبر ایران را ننوشته‌اند که اشو زرتشت سالها ، بلکه قرن‌ها قبل از اینکه علم تاریخ نویسی معمول گردد بین اقوام آریائی میزیسته و همین مطلب - بعقیده‌این دانشمند - کافی است که زمان ظهور زرتشت بسیار قدیم باشید .

سپس دانشمند نامبرده ادامه میدهد: که حضرت زرتشت در روزگار پادشاهی شاه گشتاسب میزیسته است . شاه گشتاسب و برادرش زیر و سایر شاهزادگان: برای ترویج دین بهی و حمایت از آورنده دین باتورانان بجنگها پرداختند .

از جمله مخالفین دین ارجاسب و پدرش وسایرین همه غیر آریائی شناخته شده‌اند و مخالفین دین با ایرانی‌ها در حوالی رودخانه وینکهو هائیتی بجنگ پرداختند . اسم این رودخانه یادآور نام رودخانه ویتسوت یا ویتسته که یکی از پنج رودخانه ذکر شده در کتاب وداها است و این خود بهترین دلیل بر اینکه - در آن روزگاران - اقوام ایرانی نیز با برادران هندو در سواحل این رودخانه در مراسم مذهبی شرکت جسته باشند . در غیر این صورت، این نام با هیچ يك از اسامی رودخانه‌های کنونی ایران شباهت ندارد .

سپس دانشمند نامبرده اینطور ادامه سخن میدهد: « این يك حقیقت

مسلمی است که سرودهای رینگ ودا چند هزار سال قبل از زمانی که تاریخ سنتی برای ظهور اشو زرتشت تعیین نموده ، سروده شده اند . آن زمانی که تاریخ سنتی آنرا به سیصد سال قبل از اسکندر یاد میکند . اما زمان ولادت پیغمبر ایران ، قرن‌ها قبل از تاریخی است که نویسندگان کتب پهلوی بآن اشاره نموده اند .

حالا باید باین نکته توجه داشت که آیا بعقیده دانشمند نامبرده پارسى، رودخانه و تینگه‌هاى تى در کجاست و باید باشد؟ همانطور که تاریخ بازگویی کند : ارجاسب یکی از دشمنان اشو زرتشت بود. اگر این ارجاسب را بتوان با همان واژه ربجر یشوا-سانسکریت . آنطور که آقای «بروچا» حدث زده اند یکی دانست آنوقت باید دید که آیا این ارجاسب همان است که در فروردین یشت از او یاد شده و «بروچا» بآن اشاره نموده است . ارجاسب همانطور که در شاهنامه آمده یکنفر تورانی است و از پیروان دیوسنی و مخالف دین مزدیسنى است اگر جنگ بین ایرانیان و تورانیان که در روزگار زرتشت اتفاق افتاده . در حوالی رودخانه و تینگه‌هاى تى باشد- این همان واژه برای رود ویتاست است که یکی از پنج رودخانه‌ایست که رودهای مذکور در رینگ ودارا تشکیل میداده است این مطلب توجه دانشمند پارسى «بروچا» را بخود جلب نموده است .

برای مطلب گفته شده در فوق دو احتمال می‌توان داد - اول اینکه ایرانیان و دشمنان شان تورانیان (همان مردمان دوره وداها) در روزگار اشو زرتشت بجنگ و نزاع پرداختند. دوم اینکه این جنگ هادر حوالی

هند اتفاق افتاده است . ولی يك پرسش پیش میآید و آن این است که باید محل سکونت این دومردم را حوالی سرحد هند و ایران و هم چنین زمان زیستن آنها را تعیین و مشخص نمود .

اگر جدائی بین دو برادر آریائی یعنی هندی و ایرانی در حدود ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد اتفاق افتاده باشد . پس بایستی جنگ نامبرده نیز بعد از این جدائی صورت گرفته باشد . آیا میتوان حدس زد که اشو زرتشت پیغمبر ایران ، در حدود یک هزار و پانصد سال قبل از میلاد ظهور کرده باشد ؟ این نیز پرسش دیگری است که پیش میآید .

با اظهار این مطلب که اشو زرتشت مذهب خود را در بلخ آشکار نمود و این کار بعد از جدائی هندوان از ایرانیان صورت گرفته باشد . و اینکه شاه گشتاسب دین مزدیسنی را پذیرفته باشد . حالا باید این مسئله را بررسی نمود که آیا چه مدت پس از جدائی هندوان و ایرانیان دین مزدیسنی از طرف شاه گشتاسب پذیرفته شده است ؟ این بحثی است که باید در صفحات آینده درباره آن به بحث و تحقیق پرداخت .

(دنباله دارد)

زمان زرتشت

بخش دوم

دانشمند دیگر پارسی بنام پیتا و Pitwale در مقاله تحت

عنوان :

**Locotiam of the original . aryan . home and
Other Early aryan settlemts P.3**

راجع بسکونت قوم آریا آنطوریکه دروندیداد ذکر شده است بخوبی و
بامبانی ارزنده بیان کرده است بنا بعقیده دانشمند نامبرده بلخ چهارمین مکانهای
نامبرده در ایران ویج و محل سکونت اقوام آریائی بوده است دانشمند مذکور
عقیده مند است که این دهمین یا یازدهمین دفعه مهاجرت است که در ساحل
رودخانه هیرمند اتفاق افتاده است دو قوم هندو ایرانی در این مهاجرت یک شعبه
بجانب ایران و شعبه دیگر بسوی هند و هسپار گشتند فاصله اقامت دو برادر
هند و ایرانی بیش از چند صد میل نیست همانطور که پیتا والا پیشنهاد میکند

مهاجرین که از محل سکونت حرکت کردند و این مهاجرت به نسبت هر سیصد سال یکبار و بطور اجباری صورت گرفته است اگر این مدت زمان قابل پذیرش باشد فاصله زمانی بین بلخ و هیرمند باید بمدت دو هزار سال بوده باشد اما پیتاوالا عقیده دارد که زمان طهمورث اشوزرتشت در حدود یکهزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح است ولی این همان تاریخی است که بعقیده برخی از فضلا زمان جدائی بین ایرانیان و هندوان است اما تعیین این تاریخ برای پیدایش اشوزرتشت تولید اشکالات دیگری مینماید - زیرا این مسلم است که پیغمبر ایران در روزگار پادشاهی شاه گشتاسب کیانی که در حدود دو هزار سال پیش از واقعه استقرار قوم آریا در کنار رود هیرمند پادشاه سرزمین بلخ میزیسته است پس زمانی را که بعقیده پیتاوالا زمان ظهور اشوزرتشت میداند و آن یکهزار و پانصد سال پیش از میلاد است این زمان را برخی روزگار جدائی قوم هند و ایرانی میدانند پس با این ترتیب باید پیغمبر ایران یکبار در حدود سه هزار و پانصد سال پیش از مسیح در بلخ زیسته باشد یکبار نیز بقول پیتاوالا در حدود یکهزار و پانصد سال پیش از میلاد و در حوالی هیرمند زندگی کرده باشد اکنون بعقیده یکی دیگر از دانشمندان پارسی بنام کوکا Kuka می پردازیم دانشمند نامبرده در مقاله تحت عنوان :

The era of Zorathushtra in the light of Bahilanian Researches

به تفصیل از تقویم در ایران بحث نموده و میگوید که تقویم بابلی ها بر اساس و مبنای تقویم ایرانیها استوار بوده است و حتی برخی از نامهای بابلی را از

اوستامشتق میداند این حقیقتی مسلم است که ساکنین بین دجله و فرات غیر
 آریائی بوده اند کوکا **Kuka** عقیده دارد اقوامی که در آسیای مرکزی
 ساکن بوده اند پس از مهاجرت افکار و زبان و عقاید مذهب ایران را با خود
 بنقاط دیگر منتقل نموده اند در حدود چهار هزار و پانصد سال پیش از میلاد
 در بابل سلطنت و پادشاهی بوده است اگر در میان عقاید این مردم همانطور
 که برخی عقیده دارند فرشتگانی مانند سروش و اشا و خرداد مورد
 پرستش بوده اند پس باید این مهاجرت قبل از زمان مذکور یعنی چهار هزار
 و پانصد سال قبل از میلاد صورت گرفته باشد و با این ترتیب باید تولد پیغمبر
 ایران را حتی به پیش از پنج هزار سال قبل از میلاد قرار دارد در اینجاست
 که باش هزار سال پیش از میلاد یعنی زمانی که یونانی ها برای ولادت پیغمبر
 ایران تعیین نموده اند توافق نمود اما يك پرسش بلا جواب میماند
 و آن این است که آیا زمان جدائی اقوام هند و ایرانی را باید کی و چه موقع
 دانست اگر ساکنین ایران از آسیای مرکزی آمده باشند و این مهاجرت
 نیز پیش از پنج هزار سال قبل طول داشته باشد پس این امکان باید همان «ایران
 ویج» باشد که آقای پیتاوالا پیشنهاد کرده است و زمان این مهاجرت نیز باید
 در حدود ده هزار سال پیش از میلاد بوده باشد کوکا **Kuka** ادامه میدهد که
 سارکن **Sargon** پادشاه اکد در حدود سه هزار و هشتصد سال پیش از
 میلاد میزیسته و اقوام وی باید لااقل در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد
 در محل فرمانروائی دی ساکن شده باشند که توانسته باشند در سه هزار و
 هشتصد سال قبل از میلاد امپراطوری بزرگی را تشکیل داده باشند تمدن

اقوام گاسیت و متانی و عیلامی نیز در همان زمان و تا حدود دوهزار قبل از میلاد حکمرانی مینموده است بهر حال پیشنهاد های کوکا Kuka از نقطه نظر زبان شناسی و این که کوشش نموده است هماهنگی بین نام‌هایی اوستائی و اسامی ماه‌های بابلی نشان دهد قابل ستایش است اما چیزی که در مقاله مذکور فراموش شده است راه عبور و مهاجرت اقوام نامبرده است که آیا از کدام راه بجانب بابل حرکت نموده اند و چه زمانی طول کشیده است تا آسیای مرکزی بآن سرزمین برسند همین پرسشها سبب میشود که برای تعیین زمان اشوزرتشت بحث را ادامه بدهیم آیا میشود زمانهای دیگری را نیز بر تاریخهای تعیین شده افزود به تجسس بیشتری می پردازیم در مقابر فراعنه مصر به همراه آنهمه آثار زیبا که پیدا شده اند دانه های گندم نیز یافته شده اند در گاتها و قسمتهای دیگر اوستا از تمام حیوانات و گیاهان و فقراتی که صحبت بمیان است امروز نیز در دسترس فرزندان آدمی است در اوستا از حیوانات اهلی مانند اسب و گوسفند و شتر و گاو و غیره صحبت شده است در پشت ها گفتگو از معامله جنس با جنس است و از پول صحبتی بمیان نیست در اوستا از يك نوع فلز و آنهم مس نامبرده شده است هنوز ضرب سکه معمول نیست زمان پیدایش آهن را بحدود دوهزار سال پیش از میلاد قرارداد اند ولی درودای برهمنان زمان پیدایش آهن را بسه هزار و یکصد سال قبل از میلاد میداند پس آیا زمان پیغمبر ایران را باید در چه تاریخی قرارداد این نکته را نیز باید بخاطر داشت که بسیاری از رستنی ها و گیاهان مفید بعد از دوره یخبندان بوجود آمده اند بنابراین باید اسامی برخی از آنان در

متون مذهبی هند و ایرانی ذکر می شود آیا باید پیدایش این گیاهان و رستنی ها را مقدم بر مذهب دانست و یا مذهب مقدم بر این مطلب است در اینجا شوخی بیاد من می آورد که بین یکنفر ایرلندی و یکنفر کلیمی گذشته است .

روزی یکنفر ایرلندی بالاف و گزاف به کلیمی میگوید که پدران وی مخترع تلگراف بوده اند زیرا در حفاریات اخیر مقداری سیم در زیر زمین پیدا شده است اما کلیمی زیر ک پس از استماع این سخنان لاف و گزاف باخونسردی تمام میگوید که پدران وی مخترع تلگراف بی سیم بوده اند زیرا در حفاریات سرزمین آنها اصلا سیمی در زیر زمین پیدا نشده است گاتها اگر بدقت مطالعه شود توصیف از یک فرهنگ و تمدن و افکار فلسفی و دستورات اخلاقی بسیار عالی مینماید علاوه بر افکار فلسفی و دستورات اخلاقی که متضمن است گاتها بزبان شعر سروده شده است و آنهم شعریکه دارای آهنگ و سیلاب معین و معلومی است آیا پیغمبر ایران این چنین زبان زیبا و عالی و پر معنی را در روزگاری بکار برده است که مردمان روزگار وی و اطرافیان او حتی از نعمت صنعت کشاورزی نیز بی بهره بوده اند بدون شك می بایستی که مردمان آن زمان در تمدن و فرهنگ پیشرفت فوق العاده داشته باشند تا افکار آماده پذیرش آنهمه افکار و فلسفه عالی بوده باشند و گرنه در محیطی خالی از فرهنگ و تمدن آن گفتارهای بی نظیر چه اثری می توانست داشته باشد از مطالب مندرج در گاتها خوب آشکار است که در آن روزگار دو گروه مختلف مردم میزیسته اند یک گروه

صاحب تمدن و گروه دیگر عاری از تمدن و فرهنگ و تمدن و بحال چادر نشینی روزگار میگذرانیدند این گفته از عبارات گاتها آنجا که اشور زردشت مردمان دور و نزدیک را برای شنیدن گفته‌های حکمت آمیزش دعوت مینماید آشکار است پیغمبر ایران خطاب بمردمانی که از دور و نزدیک آمده‌اند میفرماید که باخرد خود مشورت نمایند و مطالب را با اندیشه بسنجند و خودشان بین نیک و بد تمیز دهند راه درست را از نادرست بشناسند این گفته‌ها خطاب بکسانی است که از نقاط مختلف جهان و از مسافتات دور برای شنیدن آمده‌اند البته با این تفصیل جهان آنروز می‌بایست گسترش میداشته‌است مردمانی که از دور و نزدیک برای شنیدن گفتارهای تازه پیغمبر ایران جمع می‌شدند از نقاط مختلف ولی دارای زبان مشترک بوده‌اند که توانسته‌اند باندروزهای پیغمبر ایران گوش دهند و گرنه نمی‌توانستند از اندرزهای وی استفاده برند پیداست که آن اندرزها در سطح بسیار بالا و عالی بوده‌است که حتی امروز نیز پس از قرن‌ها تازگی خود را از دست نداده‌اند و در ردیف عالیت‌ترین اندیشه‌ها و افکار قرار داده‌اند و بقول روانشاد ایرج تارا پور والا اگر از گفتارهای آسمانی دیگر ادیان فراتر نباشند فروتر نیستند آیا این اندیشه‌ها و افکار بسیار بلند درجه روزگاری بزبان پیغمبر ایران جاری شده‌اند آیا ممکن است آنها را بهشت هزار سال پیش از این دانست هشت هزار سال پیش زمانی‌است که بشر از دوره آغاز سنگی بدوره پارینه سنگی دارد هنگامی که ما بدوران زرتشت پیغمبر ایران می‌اندیشیم با افکار و اندیشه‌های خیلی کهن

سروکار داریم در هر حال اشو زرتشت اولین پیغمبری است که اندیشه وحدانیت را بطرز بسیار عالی تبلیغ نموده است اساس و پایه مذهب پیغمبر ایران بر یکتا پرستی استوار است و شهادت يك قادر مطلق بنام اهورامزدا است که هستی همه جهان و هر چه در آن است از قدرت اوست اندیشه امشاسپندان و سایر یزدان که در مذهب زرتشت وارد شده اند ظهور اشو زرتشت در میان مردم آن زمان رواج داشته ولی اشو زرتشت برای آنکه بتواند عقیده یکتا پرستی را در میان مردم رواج دهد در اولین مرتبه به همه معتقدات مردم زمان خود پشت پا نزده است چون اگر غیر از این می بود نمی توانست بمقصود اصلی خودش که ترویج یکتا پرستی بود موفق شود دانشمند روانشاد بهرام گور انگلساریا در ترجمه گاتهای خود «گئوش اورو» را بدرستی روان آفرینش از درگاه اهورامزدا گله مند است و استغاثه رهایی مینماید در حدود هفت هزار سال قبل از میلاد که مذهب در میان برخی از ساکنین زمین شروع می شود با افکار مادر زمین دین بوجود می آید آیا میتوان اندیشید که مسئله روان آفرینش از فکر مادر زمین بوجود آمده یا بالعکس اما اندیشه هایی که در گاتها بیان شده است همه در سطح بسیار عالی اخلاقی است و از دستورات و اندرزهای بسیار پسندید داست آیا دانشمندان زمان حاضر با این ترتیب زمان تنظیم گاتها را در ابتدای دوره پارینه سنگی و نوسنگی قرار میدهند یا بعد از آن تاجائی که موضوع بعلم زمین شناسی مربوط است در اوستا گفتگو از دوماه زمستان و دوماه تابستان و نیز از هفت ماه زمستان و پنج ماه تابستان بمیان است نظریه علمای

جدید برایست که مرکز تمدن آسیای مرکزی بوده است بعنیده اینجانب نویسنده مقاله نظر به اینکه ایران و یج جایگاه سکونت اقوام آریائی بوده و در کتاب و ندیداد نیز صحبت بمیان است باید جائی در حوالی قفقاز و آمو دریا باشد خیلی مشکل است که نظریه دانشمندی تیلک Tilak را قبول نمود که میگوید مسکن اولیه اقوام آریائی یعنی اجداد هندی و ایرانی در دوره یخ بندان و در سرزمینی بوده باشد که پر از یخ و برف بوده است این طبیعی است که در حدودش هزار سال قبل از میلاد آسیای مرکزی دارای آب و هوایی بوده که ده ماه از سال زمستان و دو ماه تابستان تشکیل میداده است و چندی بعد این آب و هوا بهفت ماه زمستان و پنج ماه تابستان تغییر یافته باشد کوههای سر بلند این قسمت از آسیا طبعاً سبب تغییرات مهم از نظر آب و هوا شده است در حوالی جبال هیمالیا و فلات پامیر و جبال هندو کش این تغییرات یخ بندان سخت تر و شدید تر بوده است.

History of Mankind Hawkes And Woolley Vol . I

اگر فرض کنیم که تمدن ایرانی تا حدود این نقاط جهان رسیده باشد بی مناسب نخواهد بود که بگوئیم این فرضیه از آن جهت است که توجه به ده ماه و هفت ماه زمستان و دو ماه و پنج ماه تابستان بوده است بهمین طریق و یا همین شیوه و باز حیات فراوان می توان این موضوع را ادامه داد و بسیار نکات علمی و تاریخی و جغرافیائی محدود نمود بدون آنکه بتوان نتیجه قطعی از آن بدست آورد در هر صورت این کوشش ها کامل نخواهد بود اگر

ما برای تعیین تاریخ گذشته بطریق جدید علمی متوسل نشویم نه تنها دوره پیش از تاریخ و بدون تقویم‌اش همواره يك موضوع فریب دهنده بوده است بلکه دوره تاریخی نیزگاهی موجب اشتباه و سبب گمراهی مورخین و کسانی که در رشته تاریخ تحقیق و تتبع مینمایند می شود پس چهار روش امروز برای تعیین تاریخ امروز درست است که عبارتند از:

۱ - با تعیین و مشخص نمودن عمر درختان که آنهم فقط تا حدود سیصد سال می تواند راهنما باشد .

۲ - آثار سفالین باقیمانده در حفاریات تا حدود پانزده هزار سال زمان را می توان تشخیص داد .

۳ - از روی حرکت منظومه شمسی که تا میلیونها سال زمان را میتوان معین نمود .

۴ - جدیدترین روش همان طریق رادیواکتیو است که تا یک هزار و پانصد میلیون سال زمان را مشخص می نماید اگر برای ما لزومی نداشته باشد که به پانزده هزار سال پیش برگردیم که برای ما دارای ارزش زیاد است اما همانطور که اینجانب قبلا نیز اشاره نمودم باید زمان ولادت پیغمبر ایران را یکی از طرق بالا تعیین نمود آیا هیچگونه تشکیلاتی و باسرمایه کافی تأسیس شده است که بتواند این طرح و نقشه یعنی تعیین زمان اشو زرتشت را پشتیبانی نماید و باین معما که بیشتر از يك قرن است زرتشتیان ایران و پارسیان را متحیر و سرگردان ساخته است پاسخ درست و صحیح بگویند .

اقتباس و ترجمه : دکتر فرهاد آبادانی

بر زمینی که نشان کف پائی از تست
سالها قبله صاحب نظران خواهد بود

فرزند نساجی که بمقام بارونت رسید

پیروزی و کامیابی او در تجارت فقط بخاطر محبتی بود که با افراد
بشر داشت .

عده معدودی از افراد انسانی هستند که نامشان برای همیشه و با
خط زرین در صفحات تاریخ درج و در پیش چشم آیندگان میدرخشد .
یکی از این اسامی درخشان نام فرزند نساجی است که شرح زندگانی اش
بطور خلاصه در زیر نوشته میشود . والدین او هیچ نمی دانستند پیش بینی
کنند که روزی ستاره این طفل در آسمان حیات بشر اینطور خواهد
درخشید . نه بخاطر جی باهائی و نه بفکر جیوی بائی ، که زن و شوهر
وجفت خوشبختی بودند ، خطور نمی کرد که روزی جوانترین فرزندشان

که بنام جمشید جی نامگذاری شده بود ، از معروفترین و مفتخرترین آسیائی خواهد بود که در قلمرو ملکه انگلستان زندگی میکردند . جای تأسف بود که والدین طفل نماندند تا به بینند که روزی جمشید جی اولین مریضخانه را با افراد هم‌میهن تقدیم خواهد کرد ، اولین زایشگاه زنان را او بنا خواهد نمود ، اولین مدرسه هنرهای زیبا از آثار خیره‌اوه خواهد بود و خلاصه اولین سد و ذخیره آب مصرفی در شهر بدستور و پول خیریه او ساخته خواهد شد . اگر چه او خود مسیحی نبود ولی نوع دوستی و محبت با افراد بشر در وجودش سرشته شده بود . جای تأثر است که والدینش نمی‌توانستند پیش‌بینی نمایند که روزی این دولت جمهوری و قدرشناس هند ، بیاس خدمات ملی و اجتماعی اش ، يك دوره تمربست منتشر خواهد کرد و این یادگار یادآور صدمین سال درگذشت مردی خواهد بود که در تمام عمر جز محبت با افراد بشر و خدمت بهم‌میهنان فکر دیگری در سر نمی‌پرورانید .

اگر والدین او این‌ها را پیش‌بینی نموده بودند بدون شك در قلبشان نوری از خوشحالی پرتوافکن میشد .

این فرزند فقیر نساچ روز پانزدهم جولای ۱۷۸۳ میلادی در محله‌ای بنام «یتا اهو او شریو» در شهر بمبئی که جایگاه فعلی آن رو بروی «کرافورد مارکیت بمبئی» است از مادر متولد گردید . وقتی که هنوز بیش از پنج بهار براون گذشته بود والدینش بشهر «نوساری» مراجعت کردند . در سن پانزده سالگی در آغاز جوانی بود که از نعمت داشتن پدر و مادر محروم شد و کرد

یتیمی بر سر و صورتش نشست . چون در ابتدای جوانی یتیم شده بود
 میتوانست احساسات و افکار فرزندان یتیم را درک کند و بهمین سبب منتهای
 کوشش در سرپرستی افراد یتیم بکار برد . برای اینکه بتواند این طفل یتیم
 امرار معاش کند از شهر «نوساری» بقصد بمبئی با پای پیاده حرکت کرده و این راه
 صعب و مشکل را که متجاوز از ۱۵۰ میل بود پیمود. برای مدتی او در دکان عمویش
 بکافروش بطری های خالی پرداخت. در ضمن کار و در مواقع فراغت به تحصیل
 مقدماتی کجراتی و انگلیسی صرف وقت نمود . چون جوانی بلند نظر و
 بلند همت بود، بفکر رفتن بسرزمین اسرار آمیز چین و باز کردن راه تجارت
 بین چین و هندوستان افتاده یکی از اقوامش بنام «تباک» او را با خود بچین
 برد که حسابدار تجارتخانه اش باشد .

در بین سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۸۰۸ او چهار سفر بچین مسافرت نمود .
 در سفر چهارمی که بجانب چین روان بود، کشتی ایکه در آن نشسته بود
 بتوسط قشون فرانسه که در آن زمان با انگلیس در جنگ بودند توقیف و با
 عده زیادی از مسافرین دیگر زندانی زمان جنگ شد .

آن روزها مصادف بود با انقلاب کبیر فرانسه و دو مملکت بزرگ
 یعنی انگلیس و فرانسه در حال جنگ بسر میبردند، بعد از آنکه کشتی آنها
 مورد بازرسی قرار گرفت مسافرین را از حبس آزاد کردند و راه امیدی باز
 شد ، در سال ۱۸۰۳ یعنی چند روزی پس از آتش سوزی بزرگ شهر بمبئی،
 جمشیدجی که بیش از بیست بهار از عمرش نمی گذشت با دختر عمویش بنام
 «آوابائی» که او هم دختری بسن ده سال بود ازدواج کرد .

شش فرزند اولیه‌شان همگی در بچگی بدرود حیات گفتند و پس از آنها خورشید جی ورستم جی و سهراب جی و فیروزه بائی، که سه‌تای اولی پسر و چهارمی دختر بود بر جای ماندند. برای مدت پنجاه و پنج سال این مرد شریف بتوسعه دادن امور تجارتی خود با شرق دور و مصر و انگلیس و غیره فعالیت خستگی ناپذیر مینمود.

او برای حمل و نقل مال التجاره‌های خود چند فروند کشتی خریداری کرد. در امور تجارتی با «موتی چند»، «محمدعلی نکای» که بترتیب یکی هندو و دیگری مسلمان بود شرکت داشت.

امانت و درستکاری و صداقت در امور تجارتی نام او را بعنوان بزرگترین تاجر بمبئی در ردیف اسامی تجار معتبر جهان ثبت و ضبط کرد. «بیارد تایلر» که یکی از سیاهان آمریکائی است مینویسد: «پارسیان گروهی هستند در هندوستان که در هوش و ذکاوت و پشت کار و خدمات اجتماعی سرآمد دیگرانند، این اغراق نیست اگر بگویم بیش از نصف ثروت وامور شهر بمبئی در دست آنها اداره میشود، سرجمشیدجی (KT) یکی از بزرگترین تاجر پارسی است که کمتر نظیرش در بین تجار سایر ممالک دیده میشود او میتواند نمونه خوبی برای آنچه نوشتم باشد.»

هدیه دولت بریتانیا

سرجمشیدجی اولین مرد آسیائی بود که از طرف دولت بریتانیا باو در موقع ورود بلندن خوش آمد گفتند و این افتخار بشرح زیر در روزنامه‌ها درج شده.

«سرجمیدجی که پیاس خدمات اجتماعی و ملی و نودوستی و خدمات بافرد هم میهن یکی از بارزترین نمونه افراد بشر و خدمتگزار اجتماع و بعنوان یکنفر از اهالی شهر بمبئی و بواسطه صحت و درستی و امانت در کارهای تجارتی و یکی از عالیترین و برجستهترین رعیت امپراطوری انگلیس و یکی از تجار هند است شناخته و گواهی میشود.»

شرح زندگانی سرجمیدجی بدون یادآوری تمام خدمات اجتماعی اش که از سال ۱۸۱۹ شروع و متجاوز از چهل سال دوام داشت، ناقص و ناتمام خواهد بود او همیشه معتقد بود و این طبیعت باشیر اندرون شده بود که:

«باید کوشید تا قلبهای اندوهگین را شاد نمود، باید در راه راست قدم برداشت. باید بعدالت و حق سخن گفت، باید برای اشخاص نایبنا نور بصیر بود و برای اشخاص لنگ پای روان ما باید برای اطفال یتیم بجای پدر بود و در کاهشت رنج دیگران کوشش نمود.» تمام این صفحات خود در زندگانی عمل نمود و بهترین نمونه فرد بشر دوست بود. در سال ۱۸۲۷ سرجمیدجی برای اولین بار بعنوان یک نفر هندی از اعضای هیئت قضات شناخته شد. باین امر قناعت ننمود بلکه با همدستی چند تن دیگر تقاضائی بمجلس نوشتند و از مجلس خواستند که «مقام امین صلح» را بمردمان هند واگذار کنند. باید افزود که تا آن موقع تمام پستهای مهم در دادگستری در دست انگلیسها بود و هنوز سابقه نداشت که یکنفر از هندوستان باینگونه مقام رسیده باشد.

اولین فردی از هندوستان بود که عضویت هیئت مدیره بانکها درآمد.

وقتی که در سال ۱۸۳۸ روزنامه «بمبئی تایمز» بوجود آمد هیئت تحریریه از ۱۱ نفر اروپائی و سر جمشیدجی و دو نفر از وکلای دادگستری و یکنفر از اطباء تشکیل گردید.

در سال ۱۸۴۳ او تنها فرد هندوستانی بود که بمقام ریاست بانک رسید.

در همان سال ۱۸۴۳ بود که دولت مالیات بر نمک بست سر جمشیدجی باتفاق چند تن دیگر از اشخاص برجسته هند از دولت متبوع خود تقاضا نمودند که مالیات را از روی نمک بردارد و بر اشیاء کوکس مالیات اضافه کند تا بر اشخاص فقیر سرباری نباشد. بر اشیاء اوکس مالیات افزودن باری است که افراد ثروتمند میتوانند بردوش تحمل کنند. او همیشه و همه جا در فکر افراد فقیر که اکثریت جمعت هند را تشکیل میدادند بود در سال ۱۸۵۲ سر جمشیدجی بعنوان رئیس افتخاری «جمعیت بمبئی» انتخاب شد و اولین باریست که یکنفر از اهالی هند بعنوان رئیس يك جامعه سیاسی انتخاب می شود.

در فوریه ۱۸۵۷ وقتی دانشگاه شهر بمبئی تأسیس شد سر جمشیدجی بعنوان یکی از پنج نفر «اعضای مؤسسين» انتخاب گردید. احساسات نوع دوستی که در قلب این مرد آکنده بود او را وادار نمود که کمک قابل

توجهی بمردمان شهر (سورت) در هنگام آتش سوزی ای که در سال ۱۸۳۷ اتفاق افتاد بنماید و بافرستادن برنج و گندم و لباس و غیره بر جراحات آن مردمان ستم کشیده مرحمی بگذارد .

حتی بکمک بمردمان وساکنین هند ، صرفنظر از مذهب و نژاد قناعت نکرد بلکه بمساعدت سیلزدگان فرانسه نیز برخاست و بافرستادن پانصد لیبره انگلیسی و البته پول صد سال قبل ثابت نمود که او قلبش نه تنها برای هم میهنان بلکه برای همه افراد انسانی در طپش است . اگر چه سرجمشید جی انجیل را بدرستی نخوانده بود و یا خوب تحصیل نکرده بود معینا او همیشه در مدنظر داشت که « از باران دوه دیگران بکاهید » او منافع هنگفتی برای ساختن پذیرشگاهها ، پلها . و مخازن آب و حتی کندن چاه ها در کوچکترین دهات اطراف بمبئی برای رفاهیت افراد همگروه خرج کرد و اینجاست که باید گفت: کاروان رفته و اندازه جاهش پیداست زان نشانها که بهر راهگذار افتاده است .

قبل از ۱۸۴۵ اثری از مریشخانه عمومی در شهر بمبئی نبود در صورتیکه بر جمعیت شهر روز بروز افزوده میشد و هر روز مناظر دلخراش مرگ که با انواع امراض از قبیل وبا و طاعون و حصبه و آبله و سرخک و غیره اتفاق میافتاد قلب رئوف او را جریحه دار کرده و بفکر تأسیس مریشخانه افتاد که سیصد تخت خواب برای پذیرائی از اشخاص مریض بود بنا کرد که در آنروز بقیمت ۱۵۰۰۰ روپیه هندی تمام شده دوباره در سال ۱۹۵۸ (یکسال قبل) سنگ بناء مریشخانه دیگری بنام مریشخانه « سرجمشید

جی جی باهائی « بدست جناب آقای «چاوان» رئیس الوزراء استان بمبئی در حضور نوّه سرجمشیدجی و خانمشان که بسرجمشیدجی بارونت معروفند با حضور عدّه زیادی از مدعوین و افراد سرشناس بمبئی بزمین زده شد

در سال ۱۹۵۱ اولین مریمخانه و بیمارستان زنان برای رفاهیت و خدمت بمردم حاضر و آماده شد. برای مربوط کردن قسمت های مختلف شهر بمبئی که بصورت جزایر کوچک جدا از هم بود، در « مهیم » پیرو خیابانی بنام « لدی جمشید جی رود » بسال ۱۸۴۸ با صرف در حدود ۱۸۰ هزار روپیه ساخته و پرداخته شد که تا امروز همان خیابان بنام «خیابان لدی جمشیدجی» در شهر بمبئی و از زیباترین و طولی ترین خیابانهای آن شهر است .

در مواقع تابستان شهر پونه دچار کم آبی بود تا اینکه اهالی پونه که بخیر اندیشی و خیرخواهی سرجمشیدجی با خبر بودند ، از وی تقاضای ساختن پل وسد و مخزن آب کردند که با کمال گشاده رویی تقاضایشان مورد قبول واقع شد و با صرف ۱۷۳۰۰۰ روپیه پل و مخزن آب آماده و اهالی پونه برای همیشه از نعمت داشتن آب بهره مند شدند .

در سال ۱۸۵۳ سرجمشیدجی مبلغ یکصد هزار روپیه بدولت متبوع تقدیم کرد تا مدرسه هنرهای زیبا ساخته و آماده شود این پیشنهاد مورد قبول دولت واقع و مدرسه هنرهای زیبا بنام سرجمشیدجی ساخته و آماده تربیت هنرمندان گردید و این مدرسه روز دوم مارچ ۱۸۵۷ گشایش یافت.

در سال ۱۹۵۷ (۸ سال قبل) جشن صدمین سال تأسیس این مدرسه برپا و حکومت جمهوری هند نوین در سال ۱۹۵۸ مدرسه را بسمه مدرسه بترتیب زیر نامگذاری نمود .

۱- مدرسه هنرهای زیبای سرجمشیدجی .

۲- کالج معماری سرجمشید جی .

۳- انستیتوی هنرهای زیبا تجارتی سرجمشیدجی .

این تشکیلات یکی از بزرگترین مدرسه هنرهای زیبا در شرق است. اگرچه خود در جوانی از تعلیم و تربیت و تحصیلات عالی بهره نبرده بود ولی مبلغ زیادی از درآمد خود را برای ساختن مدارس و تعلیم و تربیت نسل آینده بمصرف رسانید .

این تعلیم و تربیت منحصر بجنس مذکور نبود بلکه مدارسی برای تعلیم و تربیت نسوان نیز ساخته و آماده گردید .

در سال ۱۸۵۲ بزرگترین درجه افتخار از طرف دولت بریتانیا به سرجمشیدجی داده شد و این لقب (Knight) بود . بداشتن مدالی که يك طرف آن تصویر ملکه انگلیس و یکطرف آن این عبارت نقش شده بود : «سرجمشیدجی جی باهائی» پیاس میهن پرستی و خدمات اجتماعی و ملی اش از طرف دولت بریتانیا بلقب (Knight) مفتخر میشود، موفق شد. در ژوئن سال ۱۸۵۶ هزاران نفر از اهالی شهر بمبئی درخواست نمودند که برای ابراز احساسات و قدردانی از خدمات اجتماعی و ملی سرجمشیدجی مجلسی آراسته شود .

در اینجا چند جمله از سخنرانی لرد ایفنتین که در آن مجلس ایراد نموده است نقل میشود .

« نشانه علاقمندی و وفاداری است وقتی افراد دور هم جمع میشوند تا از خدمات مردی بزرگ اظهار قدردانی کنند . امروز این مجلس بافتخار سرجمشید جی جی باهائی و بوسیله هم‌میهنان او برگزار میشود . آ یادار چه زمانی در کدام کشوری ما نظیر او را خواهیم داشت ؟ معلوم نیست ! تمام دوره پرافتخار زندگی این مرد بزرگ میتواند بهترین سرمشق برای دیگران باشد که درستکاری و صحت عمل بهترین سرموفقیت است . بهمین سبب و به پیروی از همین عمل نام وی سالها پس از او بیادگار خواهد ماند و بهترین نمونه و مثل برای نسل آینده خواهد بود .

در سال ۱۸۵۷ سرجمشید جی بلقب بارونت مفتخر و مجسمه مرمری اش نیز چند هفته پس از برگذاری آن مجلس سپاس بهندوستان رسید و تاکنون هنوز در میدان بوری بندر که از عظیم‌ترین میدانهای شهر بمبئی است نصب و نظر عابرین و تازه‌واردین باین شهر را بخود معطوف میدارد . در روز پانزدهم آپریل ۱۸۵۹ سرجمشید جی برای همیشه چشم از دنیا فرو بست ولی نامی جاوید برای خود در تاریخ بیادگار گذاشت .

روزنامه «تایمز بمبئی» آنروز نوشت : «سرجمشید جی جی باهائی دیگر در میان ما نیست آن مرد محترم و معزز دیروز صبح در منزل شخصی خود برای همیشه دیده فرو بست هیچ يك از بازماندگان بیایه‌وی نخواهند رسید و هندوستان برای یکی از بزرگترین فرزنداناش که از دست داده است

عزادار خواهد بود. اما بگذارید که بازماندگان ناامید و اندوهگین باشند بلکه بیائید همگی بکوشیم تا در راهی که او پیموده است قدم برداریم باشد که موفق شویم».

این بود بطور اختصار نموداری از زندگانی شرافتمندانه‌ی مردی که جز برای خدمت با بناء بشر فکری در سر نداشت و سعادت خود را در سعادت افراد هم نوع جستجو مینمود و زندگانی او عالی‌ترین و بهترین نمونه برای کسانی است که طالب نام نیک‌اند.

پایان اردیبهشت ۱۳۳۸

بقلم : اردشیر منشی

ترجمه : دکتر فرهاد آبادانی

مادام بیکو کامه

اولین زن هندی ای که در تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۰۷
در یکی از شهرهای آلمان درفش هند آزاد
را برافراشت

مادام کامه یکی از اتباع هند و از پیروان آئین زرتشت بود . در
تاریخ بیست و چهارم سپتامبر ۱۸۶۱ پای بعرضه «وجود نهاد او یکی از نه نفر
فرزندان خانم جائی ج و آقای سهراب جی فرامرز جی پتل از شهر بمبئی بود .
اجداد او همه از خاندان صاحب ثروت و تاجر پیشه بودند . مادام کامه
تحصیلاتش در دبیرستان دخترانه الکساندر در بمبئی پایان رسانید .
مادام بیکو در سوم اوت ۱۸۸۵ بارستم خورشید جی کامه ازدواج نمود .

روز ازدواج راهمان روز تولد رستم تعیین کرده بودند . مرحوم رستم نیز در سال ۱۸۶۰ از مادر متولد شده بود . اتفاقاً رستم کامه نیز یکی از نه نفر فرزندان مرحوم خورشیدچی کامه (که یکی از دانشمندان و فضایی بنام زرتشتی و از پیشروان و مصلحین پارسی است) بود . روانشاد رستم کامه شغل مشاور قضائی (سلیسیتر) را داشت و یکی از ملیون و وطنخواه بنام و مشهور بود و در سالهای ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۸ سرپرستی انتشار روزنامه معروف « وقایع بمبئی » را به عهده داشت .

ازدواجی که باغم و اندوه پایان یافت . مادام بیکو روانشاد رستم جی در سال ۱۸۸۵ در بمبئی پیوند زناشوئی بستند . رستم جی بواسطه علاقه ای که با آزادی هند داشت با منتهای کوشش در این راه قدم برداشت . رستم جی در تاریخ نهم سپتامبر ۱۹۳۹ پس از ۷۹ سال زندگی در شهر بمبئی درگذشت . این واقعه سه سال بعد از مرگ زوجه اش مادام کامه اتفاق افتاد . مادام کامه در سیزدهم اوت ۱۹۳۶ در سن ۷۵ سالگی از این جهان درگذشت . زندگی زناشوئی این دوزوج با اندوه و تلخی پایان رسید . علت نیز اختلافات خانوادگی بود ، نه از نظر اختلافات سیاسی که زن و شوهر با هم داشتند . رستم جی در زندگی سیاسی میانه رو و معتدل بود در حالیکه مادام کامه شاید از نظر سیاسی بیشتر متوجه عقیده تند و انقلابی بود . مادام بیکو کامه در سال ۱۹۰۱ هندوستان را بقصد انگلیس ترك نمود . او برای چند ماه بیشتر در انگلیس توقف ننمود و سپس از آنجا عازم پاریس شد و در آنجا برای سالهای مدیدی رخت اقامت افکند و بهمین جهت مشهور بمادام کامه شد .

دست رد بسینه خواستگاران

از عقیده و نظر سیاسی مادام کامه ، قبل از رفتن بانگلیس هیچ معلوم نیست . هیچ اثر و مدرکی نشان نمیدهد که او در جلسات «کنگره ملی هند» در بین سالهای ۱۸۸۵ تا ۱۹۰۱ که عازم انگلیس شد . شرکت کرده باشد در کودکی خودرأی و لجوج و در جوانی آزاد فکر و آزاد گفتار و تند مزاج بود . او در آن سالها معتقد بازواج چشم و گوش بسته نبود و میگفت «ازدواج بین جفت بایستی از روی کمال آزادگی فکر و عقیده و انتخاب سلیقه باشد » ازدواج مادام بیکو وقتی بمرحله عمل رسید که او بیست و چهارمین سال زندگی را طی مینمود و این سن برای دختران آن روزی از حد معمول زیاده تر بود . قبل از ازدواج بارستم جی بچند پیشنهادیکه برای او رسیده بود جواب رد داد و این کار در آن روزها بی سابقه و مایه تعجب مردم شد .

مادام کامه بعنوان يك خادم اجتماع

مادام کامه زنی خیر خواه و نودوست بود . با اینکه از خانواده مشهور و ثروتمندی پای بر صحنه وجود نهاد معینا همیشه و هم دوقت مانند يك نفر مسیح واقعی در پی درمان و چاره درد مردمان مستمند و درمانده بود و تا سر حد امکان برای بهبودی اوضاع بیچارگان کوشش و مساعدت مینمود . در سن ۳۵ سالگی بود که باعده دیگر از بانوان سرشناس پارسی داوطلب شدند که افتخارا در (بیمارستان فیور پارسیان) Parsee Fever Hospital در بمبئی بشغل پرستاری از مرضی مشغول شوند . در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۸۹۶ طاعون در شهر بمبئی شیوع پیدا نمود اداره پارسی پنچایت درد سامبر

۱۸۹۶ اقدام بکشایش (بیم-ارستان فیور پ-ارسیان) Parsee (Fever Hospital) زد و در همین مریضخانه بود که مادام کامه و خانم دین بائی کوئرجی و خانم مهتاوشیرین بائی فرامجی پاتوک و گل بائی وروز جی پاتوک و نواز بائی جمشیدجی بادشاه و دوسی بائی هر مزجی بوئیس و بانو بائی خانباتا افتخاراً بشغل پرستاری از طاعون زدگان و مریضهائیکه بستری بودند پرداختند . در اثناء خدمت مادام کامه خود نیز گرفتار مرض شد و حالت مزاجی وی روز بروز سخت تر میشد تا آنجائیکه از اودست شستند اما تقدیر چنین خواسته بود که مادام کامه بایستی زنده بماند و بهمنوعان خود خدمت کند از اینجهت از آن بیماری سخت نجات و شفا یافت پس از اینکه حالت مزاجی اش رو بیهبودی نهاد مجدداً در همان بیمارستان بشغل خود ادامه داد .

همکاری با آزادیخواهان هندی در اروپا

مادام کامه در اروپا با گروهی از آزادیخواهان هندی تماس گرفت . او در سال ۱۹۰۶ مسافرتی بامریکا کرد و مجدداً در سال ۱۹۰۷ بفرانسه مراجعت نمود . قبل از مسافرت بامریکا مادام کامه موفق شد که با ویرسوارکر Veer Sawarkar و دیگر آزادیخواهان آشنا شود . علت اصلی علاقمندی مادام کامه بآزادی هند تأثیر کلام ویرسوارکر Veer Sawarkar و یکنفر دیگر بنام شیام جی کریشناورمه Shiamjee Krishna Verme بود . ورمه که بین سالهای (۱۹۳۰ -

۱۸۵۷) میزیسته است یکی از تحصیل کرده های دانشگاه کمبریج و برای مدتی نیز در دانشگاه اکسفورد استاد زبان سنسکریت بود و زمانی نیز شغل قضائی بعهده داشته است. ولی همانطور که بعداً خواهیم دید بجرم آزادیخواهی از بسیاری از عناوین ظاهری محروم شد.

ورمه در هند در چهارم اکتبر ۱۸۵۷ پای بعرضه وجود نهاد و در اوایل ۱۸۳۰ در شهر ژنو رخت از جهان بر بست. او نیز در پاریس که آن روز جایگاه آزادیخواهان بود رحل اقامت افکند و در همانجا بود که در فوریه ۱۹۰۵ به تشکیل جماعتی بنام (Indian Home Rule League) موفق شد. این يك تشکیلات مخفی و با این نیت و قصد تشکیل شده بود که حکومت بریتانیا را از هند خارج کند و به هندوستان آزادی کامل عطا نماید. ورمه خود بریاست این تشکیلات انتخاب شده بود و آقایان منوچهر شاه برزجوی گودریج و رانا جی بعنوان نواب رئیس انتخاب شده بودند و مادام کامه نیز یکی از اعضای فعال و پرکار این تشکیلات سری بود. در حقیقت نطفه آزادی هند در اینجا بسته می شد تا اینکه بعداً به ثمر رسید. مادام کامه از اعضای فعال و مؤثر هر مجامعیکه برای آزادی هند میکوشید بود. یکی از آزادیخواهان بنام سوارکر در کتابش نام عده از اهالی هند را که در راه آزادی هند کوشش نموده اند یاد میکند که در آن میان نام مادام کامه و عده ای از پارسیان دیگر بچشم میخورد.

مادام کامه اولین زنی است که گفت هند بایستی او از خود پرچم داشته باشد و بر روی آن هم بایستی کلمات (تعظیم بمادر میهن) بزبان هندی نوشته شود.

در روز ۱۸ اوت ۱۹۰۷ در مجمع سوسیالیست‌های آلمان و در حضور
عده متجاوز از هزار نفر پرچم‌هند را برافراشت. قبل از برافراشتن پرچم
مختصری از تاریخ گذشته‌هند را بیان نمود که طرف توجه شنوندگان و حضار
واقع گردید.

در این اجتماع که متجاوز از هزار نفر و بنمایندگی از طرف ممالک
مختلف در آنجا اجتماع کرده بودند و اغلب از ممالک اروپا بودند عده
قابل توجه بطرفداری از مادام کامه که هندباستی آزاد باشد) برخاستند.
یکی از انگلیسی‌ها که طرفدار عقیده سوسیالیستی بود بحمايت از مادام
کامه صحبت کرد و یکی دیگر از سوسیالیست‌های انگلیسی که بعداً در
انگلستان بمقام نخست‌وزیری رسید و با عقیده مادام مخالفت نمود اما چون
در اقلیت بود حرفش چندان موثر واقع نشد. بر حسب اتفاق فرزند
همان کسی که با مادام کامه مخالفت نموده بود در سال ۱۹۶۵ بمقام بسیار
عالی انگلیس که در جمهوری هند و در دهلی بود. در حمایتی که از طرف
دیگران نسبت بمادام کامه شد سخنرانی مهیج و مفیدی نمود که خلاصه آن
بدین مضمون است.

«ادامه و دنباله اداره نمودن بریتانیا بر هند بسیار مصیبت‌آور و غیر
قابل تحمل و مجروح‌کننده احساسات هر فرد هندیست و دوستداران آزادی
در جهان همگی متفق القولند که بندگی و غلامی يك پنجم افراد جهان جز
ظلم و تعدی با افراد بشر چیز دیگری نیست و بر آن نمیتوان نامی نهاد.»

چند ماه قبل از طرد و اخراج یکی دیگر از آزادیخواهان هند
مادام کامه گفت ،

«ما با قهر و غضب و خشم در این ناعدالتی و بی انصافی ای که بر ما
میشود میسوزیم و من متعجبم که چطور کسانی که احساساتی دارند میتوانند
اینگونه ناملایمات را بر خود هموار سازند . من آرزو می‌کردم که بتوانم
درهای محبس را بگشایم و لاج پترای که بجرم آزادیخواهی در زندان
بسر میبرد آزاد کنم .»

و تئیکه مادام کامه در میان جمع قدمهای استوار برای برافراشتن
بیرق هند جلورفت همگی بیاس احترای این درفش از جای برخاستند و
در آن میان صدای (زنده باد هند) با آسمان میرسید . در هنگام برافراشتن
این درفش مادام کامه چنین گفت :

«این پرچم هند آزاد است . مشاهده کنید که چگونه سوخته است ؟
مشاهده کنید که چگونه با خون جوانان شهید هندی تقدیس شده است ؟
من از همه شما حضار محترم تقاضا مینمایم که برپا شوید و باین پرچم
هند آزاد سلام دهید . بنام این پرچم مقدس من از همه طرفداران آزادی
در جهان تقاضا مینمایم که باین پرچم و برای رسیدن به نیت اصلی اش که
آزادی بیک پنجم افراد بشر است همکاری نمائید .» سرود ملی هند همیشه
ورد زبان او بود ، روزنامه ای که چهل و دو سال قبل مادام کامه در پاریس
دست با انتشار آن زد تحت عنوان «تعظیم بمادر میهن» بود و این نامه وقتی

منتشر می شد که هنوز هند از نعمت آزادی برخوردار نشده بود بر روی سردرب اطاقیکه مادام کامه در آن زندگی میکرد کلمات «تعظیم بمادر میهن» بطور واضح و آشکار نوشته شده بود که جلب توجه هر تازه وارد را مینمود .

در مدت اقامت در اروپا نیز مادام کامه ملبس بلباس هندی بود و کمتر اتفاق می افتاد که از مدهای لباس اروپائی تقلید نماید و اگر هم بر حسب موقعیت مجبور میشد که لباس اروپائی بپوشد روی کلاه او همیشه عبارت «تعظیم بمادر میهن» نوشته شده بود. دو سال قبل از برافراشتن پرچم هند آزاد در آلمان مادام کامه شروع به چاپ و انتشار نامه بزبان انگلیسی نمود که عنوان نامه مذکور «تعظیم بمادر میهن» بود.

این نامه تقریباً در حدود نه سال مداومت نمود و در این نامه بود که مادام کامه حملات شدید بطرز و روش حکومت بریتانیا در هند نمود و خواستار آزادی کامل برای هند بود . همچنین بایک نامه دیگر که مدت مدیدی نپائید و تحت عنوان «شمشیر» بود همکاری فکری و قلمی مینمود این نامه یکی از طرفداران شورش و انقلاب بود و همانطور که از نامش نیز معلوم است طرفدار شورش و انقلاب بود . این نامه وابسته بتشکیلاتی بود که در خارج از هند ولی برای آزادی هند کوشش مینمود . در موقعیکه مرگ سیاسی سرویلیام کرزن و در ماه ژوئیه ۱۹۰۹ اتفاق افتاد مادام کامه نیز یکی از اشخاصی بود که او را خواسته بودند و از او سوء ظن داشتند .

پیش‌بینی‌های مادام‌کامه

در کتاب «شصت سال فعالیت حزب کنگره» و در صفحه ۲۶۷ نوشته شده است که در هنگام مرگ سرویلیام نامبرده از مادام نیز ظنین شده بودند. در هنگام ادای احترام بروح شهدای راه آزادی هند در کشورهای بیگانه که در آن میان یکنفر دانشجوی رشته فنی بشهادت رسیده بود یکی از هندیهای مقیم خارج در نامه «تعظیم بمادر میهن» که بمدریت مادام‌کامه اداره میشد نوشت «در آترمانیکه حکومت جابر انگلیس از سرزمین هند میرود آثار تاریخی و یادگارهای ما یادآور شهدای راه آزادی خواهد بود و ما بیاد آن جوانانی که زندگانی پاک و خون طاهر خود را در راه آزادی هند از دست داده‌اند و در این سرزمین و فرسنگها دور از وطن و در زیر خروارها خاک سرد خفته‌اند دور خواهیم فرستاد و مجالس یادبود برپا خواهیم کرد تا عشق آنها را نسبت بمیهن ستایش نمایم (نقل از کتاب سوارکرو زمان صفحه ۵۷)

در همان کتاب نامبرده در بالا اینطور نوشته شده شده - هندوستان بایستی آزاد بشود - هندوستان باید متحد باشد - هندوستان بایستی يك جمهوری متحد باشد - هندوستان بایستی دارای يك زبان عمومی و خط مشترك داشته باشد - این زبان بایستی هندی و این خط بایستی خط دئونگری باشد :

بعد از مرگ کرزن عدّه از هندوهای وطنپرست از داشتن برخی عنوان علمی که از دانشگاههای انگلستان بدست آورده بودند بعلت نوشتن

مقالات تندو آتشین خود از دست دادند . در سال ۱۹۱۱ وقتیکه (سوار کر) پس از يك محاکمه مسخره محکوم به پنجاه سال حبس با اعمال شاقه شد و در اوت همان سال نیز از طرف دانشگاه بمبئی با و اخطار شد درجات علمی که از دانشگاه نامبرده گرفته است از درجه اعتبار ساقط اند . اما خوشبختانه مادام کامه صاحب مدارك دانشگاهی نبود که لغویا باطل نمایند و بنا بر این از این بابت چیزی از دست نداد و ضرری متوجه اش نشد . بعلمت مقالات آتشین و طرفداری ای که از (سوار کر) در موقع دستگیری اش در سال ۱۹۱۰ نموده بود . مقامات دولتی در پی دستگیری او برآمدند ولی موفق نشدند در سال ۱۹۱۰ (سوار کر) در پاریس بود . او را برای اتهامات سیاسی زیاد بهند خـ واسته بودند . تلگرافی از طرف حکومت بمبئی تحت عنوان «دادگاه جنائی» و بموجب قانون سال ۱۸۸۱ برای (سوار کر) رسید . مادام کامه و دیگران با و راهنمایی و نصیحت نمودند که در چنین موقعیتی او نبایدست از پاریس خارج شود اما آن وطنپرست دلیر پاریس را بقصد لندن ترك گفت . در این سفر پروین کپتن نوه مرحوم دکتر دادبائی روزجی نیز با (سوار کر) همراه بود و آنهاروز ۱۳ ماه مارس ۱۹۱۰ وارد ایستگاه لندن شدند . در همان دقیقه ای که (سوار کر) پا از قطار بیرون نهاد بوسیله افراد پلیس دستگیر و ب اداره پلیس راهنمایی شد . او را بحضور يك قاضی راهنمایی کردند که آن قاضی نیز رأی خود را صادر نمود مبنی بر اینکه (سوار کر) بایستی برای محاکمه فرستاد شود . در ماه ژوئیه ۱۹۱۰ (سوار کر) را به همراه چند تن پلیس روانه هندوستان نمودند .

کشتی حامل (سوار کر) بعلل فنی در نزدیکی بندر مارسل توقف نمود. حکومت انگلیس از این موضوع حکومت فرانسه را با خبر نمود. بهر طریقی بود (سوار کر) برای مادام کامه پیغامی فرستاد که اگر بتواند کمکی برای پیاده شدن او در سرزمین فرانسه بنماید. آن وطنخواه دلیر در خالك مارسل پیاده شد و خودش را در آب و در نزدیکی ساحل پرتاب نمود و با شتاب خود را بخشی رسانید. مادام کامه و دوستانش که برای نجات (سوار کر) نقشه کشیده بودند دو ساعت تمام تأخیر داشتند متأسفانه بعداً اطلاع حاصل کردند که پلیس فرانسوی این وطنپرست دلیر را بدست پلیس انگلیس سپرده است. این عمل پلیس فرانسوی برخلاف قانون بین المللی و قانون پناه بردن بحکومت مملکتی است. بهر حال (سوار کر) را به هندوستان بردند. در همان هنگام مادام کامه تلگرافی یکی از وکلای مبرز دادگستری به بمبئی مخابره و نسبت بکار (سوار کر) توصیه نمود اما با يك محاکمه ای که بیشتر يك بازی کمدی شباهت داشت این وطنپرست دلیر را به پنجاه سال حبس با با اعمال شاقه محکوم نمود.

جنگ جهانی اول و مادام کامه

هنگامی که (سوار کر) برای گذراندن دوره پنجاه ساله حبس با اعمال شاقه اش بزندان فرستاده شده مادام کامه و همداستانش در مجلات و روزنامه های خودشان نوشتند و از دولت انگلیس خواستند که (سوار کر) بایستی آزاد بشود در سال ۱۹۱۴ هنگام شروع جنگ بین الملل اول مادام کامه در روزنامه اش با مقالاتی تحریک مینمود که سر بازان هندی اسلحه را بکنار بگذارند زیرا

هندوستان بهیچوجه در این جنگ مداخله و نفعی نداشته برای همین کارهایش بود که حکومت انگلیس از حکومت فرانسه خواستار شد تا مادام کامه را بدست آنها بسپارد . حکومت فرانسه نیز این قول را داد . اگر مادام کامه بدست انگلیس ها میافتاد شکی نبود که بگناه اخلال در کار حکومت تیرباران میشد . دولت فرانسه تا پایان جنگ او را تحت نظر داشت و وقتی جنگ با خرسید او را آزاد گذاشت که بتواند در پاریس بزندگانی خود ادامه دهد .

نمین مادام کامه را با اتحاد جماهیر شوروی دعوت میکنند

مکرر از نین رهبر جماهیر شوروی مادام کامه بروسیه دعوت شد ولی او این دعوت را بجملگی رد نمود . بواسطه افکار انقلابی ای که داشت مکرر دولت هند خواهش او را برای مراجعت بهند رد نمود . فقط در سال ۱۹۳۵ و هنگامیکه ۷۴ سال از عمرش میگذشت وصحت خود را نیز کم کم از دست میداد با اجازه مراجعت بوطن اصلی اش هند داده شد . در ماه نوامبر ۱۹۳۵ مادام کامه وارد بندر بمبئی و از آنجا مستقیماً بمریضخانه عمومی پارسیان Parsce General Hospital رفت . اثاثیه های او را با نفوذیکه یکی از دوستانش در گمرک داشت بازرسی نشد . در مریضخانه پس از باز کردن اثاثیه شکل اصلی درفش و مقداری روزنامه ها که در اروپا منتشر نموده بود دیده شد پرچم و آن روزنامه ها را از بین بردند تا وجود آن ها مایه گرفتاری مادام کامه نشود : پس از چندی مأمورین

گمرک از موضوع مطلع و برای بازرسی مجدد آمدند و چیزی که بتوانند بر علیه مادام کامه اسلحه پیدا نشد و از این بابت مادام کامه در امان ماند.

مادام کامه در روز سیزدهم اوت ۱۹۳۶ پس از ۷۵ سال زندگی پرحادثه و ماجرا در همان مریضخانه از این جهان درگذشت. مادام کامه خیلی بحلویات ساخت هند علاقه مند بود و این علاقه مندی تا بحدی بود که حتی در اروپا نیز برای دوستان مینوشت که حلویات ساخت هند برایش بفرستند. مادام کامه بسیار علاقه مند بوزش در بازیهای چوگان بازی و در کریکت مهارت خاصی داشت.

آخرین روزهای زندگی مادام کامه

باحتمال اینکه اودر پاریس درخواست گذشت نوشته برای سنگ قبر خویش که نموداری از افکار درونی و اخلاق و روحیاتش بود بدین مضمون نوشت :

« کسیکه آزادی اش را از دست بدهد تقوی و پاکدامنی و نجابت خود را از دست میدهد. تحمل ظلم و مشقت اطاعت بامر خداوندیست.

بعد از اینکه هند از نعمت آزادی برخوردار شد و از زیر یوغ استعمار خارج گردید نماینده سیاسی دولت هند نوین در شهر برن در کشور سوئیس با انتشار و چاپ جزوه کوچکی ترقی و تکامل درفش هند را تشریح کرد که در این جزوه طرح مادام کامه برای درفش کنونی در رتبه اول قرار گرفت.

مادام کامه یکی از بزرگترین زنان عصر خویش و یکی از بزرگترین زنان هندی است که در راه آزادی هند خدمات ذیقیمت نموده است. نام او از نظر سیاسی و خدماتیکه با آزادی هند نوین نموده است در ردیف نام دکتر دادا بائی نوروجی هاوتیلاک هاو پسر فیروز شاه مهتاها و مهاتما گاندیها و سایر کسانی که در راه آزادی هند کوشش نموده اند قرارداد

نام و یادآوری مادام کامه طراح درفش هند نوین انسان را بیاد یکی از زنان مشهور امریکائی بنام تبسی رز میاندازد.

خانم رز که بین سالهای ۱۸۳۶ - ۱۷۵۳ میزیسته است بنا بر شرحیکه در دائره المعارف انگلیسی دیده میشود طراح درفش ملی امریکا بوده که با همفکری و اشنگتن و دو نفر دیگر طرح گردیده است. امریکائیهها این موضوع را با تردید قبول میکنند. بهر حال این داستان یا صحیح است یا غلط اگر صحیح باشد خانم (رز) تنها خیاطی است که طرح درفش امریکا را ریخته است.

قابل توجه دولت جمهوری هند نوین

مادام کامه یکی از زنان میهن پرست و یکی از سیاستمداران پرکار بود طرح يك درفش ملی برای هند ریخت و این همان پرچمی بود که در سال ۱۹۰۷ در یکی از شهرهای آلمان برافراشته شد. علاوه بر این او در سال ۱۹۰۵ راجع با آزادگذاوردن هند سخنرانی میکرد و در نامه ای که در پاریس منتشر مینمود و تحت عنوان « تعظیم بمادر میهن » بود مقاله مینوشت. در کنفرانسی که در آلمان تشکیل شد اوجداً خواستار آزادی کامل برای هند بود در سال ۱۹۰۵ بود که دکتر دادا بائی نوروجی نیز بنای

آزادی هند را پی‌ریزی کرد و خواستار شد که لااقل هند استقلال داخلی داشته باشد در صورتیکه مادام‌کامه در سال ۱۹۰۵ زمزمه آزادی کامل را برای هند آغاز نمود و در سال ۱۸۰۷ سالها قبل از آنکه تیلک سخنی گفته باشد او دست بپای و بیان برد و نغمه آزادی سر داد در حالیکه تیلک در سال ۱۹۱۶ گفته بود که: آزادی حق ما است و بایستی آنرا بدست بیاوریم. « حتی در سال ۱۹۱۹ بود که «حزب کنگره هند» آزادی کامل و مطلق را برای هند تصویب نمود و در سال ۱۹۲۲ بود که جمله «هند را آزاد کنید» بسر زبانها افتاد. حتی امروز نام (رز) در سرزبانهاست و در روز چهارم ژوئیه که روز آزادی امریکا است در برخی از ایالات امریکا از این خانم یاد میشود در صورتیکه نام مادام‌کامه مطلقاً فراموش شده است و یاد او از خاطره‌ها رفته است. هیچ اثریکه یادآور خاطره از مادام‌کامه باشد در هیچ گوشه از هند نیست. نه تنها در هند بلکه در شهر بمبئی یعنی زادگاه این شیرزن از آثاریکه یاد او را در خاطره‌ها تجدید نماید خالی است. امید است که دولت جمهوری و قدرشناس هند نوین این موضوع را در نظر گرفته و لااقل یادبودی، جهت تجدید خاطره و پیاس خدماتی که این زن در راه آزادی هند نموده است، برپا کند. دولت جمهوری و قدرشناس هند نوین نباید مادام‌کامه و نام او را در بوته فراموشی گذارد؛ زیرا او نه تنها یکی از افراد شجاع و وطنپرست هند بود، بلکه او یکی از افتخارات زنان هند است.

بناام خدا

کشور داری داریوش بزرگ

پیش از آنکه بموضوع اصلی یعنی «کشور داری داریوش بزرگ» بپردازم باید خاطر حضار محترم را باین نکته مقدمه
مهم متوجه نمایم که از مدارك و آثار آنچه راجع بدوران هخامنشی در دست ماست بیشتر بقلم بیگانگان نوشته شده و طبیعی است که این نویسندگان در آثار و نوشته های خود خالی از غرض نمانده اند . از طرف دیگر مرز و بوم ایران ، این کشور کهن سال ، آسیب و صدمه فراوان دیده است . روزهای سهمگین فراوان از قبیل تاخت و تاز اسکندر گجستك و دست یافتن تازیان و حمله مغول و تاخت و تاز اقوام دیگر بر ایران گذشته است و هیچ چیز از روزگاران باستان آن چنان که باید برجای نمانده است و یا اینکه رنگ و روی دیگر بخود گرفته است .

اما خوشبختانه در مدت نیم قرن اخیر و با کوشش باستانشناسان ، گاه و بیگاه ؛ در میان ویرانه‌ها اسناد و آثاری از روزگاران سرافرازی و عظمت ایران بدست می‌آید .

چنانکه با خوانده شدن کتیبه‌های هخامنشی بسیاری از نکات تاریک تاریخ ایران هخامنشی روشن شده و آنچه که تا چندده سال پیش جزو افسانه و باور نکرده بود بصورت حقیقت و واقع درآمده است .

در زمانی که کورش بزرگ دولت جهانی خود را بنیانگذاری
تولد و کودکی مینمود و هر روز بر قلمرو فرمانروائی خویش می افزود-
داریوش یعنی در سال ۵۵۰ ق . م . - در خانه ویشتاسب ،
پسر آرشام از بستگان خاندان هخامنشی . فرزندی از
مادر بزاد که او را داریوش نام نهادند . داریوش در کتیبه بیستون نسب نامه
خود را اینطور شرح میدهد: «منم داریوش ، شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه
سرزمین پارس ، شاه کشورها ، پور ویشتاسب - نوۀ آرشام هخامنشی . »
داریوش شاه گوید: «پدر من ویشتاسب ، پدر ویشتاسب آرشام ، پدر آرشام
آریامنا - پدر آریامنا چیش پش ، پدر چیش پش هخامنش بود.»

هنوز داریوش خردساله بود که مادر و دایگان خود را در پارس ترك
گفت و بدر بار کورش رفت. در دربارشاهی بامنسوپین و عموزادگان خود
که از خاندان مستقیم پادشاهی بودند و همچنین بانجیبزادگان و بزرگ-
زادگان ایرانی آشنا شد و در میان آنها و با آنها دوره کودکی و آغاز جوانی

را گذرانید . با همان بزرگزادگان کمانداری و نیزه‌داری بیاموخت . در انواع ورزشها ، داریوش بزودی از همسالان خود پیشی گرفت . بموازات تعلیمات سربازی « بجوانان فرهنگ و دانش و تعلیمات مذهبی نیز می - آموختند ، در هنگام فرا گرفتن دانش و فرهنگ و سایر ورزش‌های لازم داریوش از خود نشان داد که دارای قدرت فکری و روشن بینی عجیبی بوده است . بواسطه همین استعداد ، در همان دوران ، رهبری جوانان دربار بعده داریوش سپرده شد . داریوش در روزگار جوانی با سایر بزرگزادگان دربار کوروش بارآمد و آنچه در طی سالهای جوانی و روزگار کودکی فرا گرفته بود میتوان اینطور خلاصه نمود : قدرت ، دلیری ، وفا ، صمیمیت دشمنی بادروغ ، رفاقت ، وفاداری بارهبران آینده ملت و نیز شرف و افتخار نژادی که او را با سایر بزرگزادگان کشور بهم پیوسته بود .

هنگامیکه کوروش کبیر عازم آخرین لشکر کشی خود شروع خدمت بر ضد ماسازیها (هاگت ها) بود ، تربیت درباری دولتی و پایان داریوش نیز تقریباً پایان یافته بود و دیگر چیزی نمانده تعلیم و تربیت بود که وارد خدمت دولتی شود . در آن هنگام داریوش پاسبان بیست سالگی میگذاشت و مانند سایر نجیب زادگان میبایست وارد در خدمت لشگری و سیاسی شود بدین تربیت داریوش مشاغل لشگری و سیاسی خود را با تاجگذاری کمبوجیه آغاز کرد . اینک دیگر داریوش در ردیف مردان بشمار است و از لحاظ

ساختمان جسمی و روحی بهترین نمونه و نماینده آزاده سوار ایرانی است . برتری داریوش در هنگام تعلیم و تربیت از همگنان خود و هم چنین اصل و نسب بلند او . امکان پیشرفت های زیاد در دولت کمبوجیه بوی داد . وقتی کمبوجیه بمصر میرفت ، داریوش نیزه دار شاه یعنی «آچودان مخصوص» پادشاه بود . در مصر ، داریوش تازگی ها را بدقت تمام میدید و بخاطر می سپرد ؛ چه او بیش از پادشاه خود روشن و موشکاف بود .

اندیشه و توجه داریوش نسبت بسرنوشت دولت کورش کبیر روز بروز بیشتر می شد . آنچه داریوش در مصر می اندیشید نمی توانست در تطورو تکامل و پیشرفت امور دولت کمبوجیه مؤثر باشد زیرا جوانی و مقام داریوش باو اجازه نمیداد که در شخص پادشاه یعنی کمبوجیه زیاد مؤثر و متنفذ باشد .

از طرفی کمبوجیه بحرف بزرگان و مشاورین زیاد توجهی نداشت . داریوش سرنوشت دولت هخامنشی را میدید که بکجایمی انجامد اما نمی توانست در آن تغییری بدهد . هنگام مراجعت کمبوجیه از مصر ، داریوش نیز بجانب ایران رهسپار گردید و در مرگ کمبوجیه حضور داشت . پس از مرگ کمبوجیه در میان آزاده سواران و سپاه ایران پراکندگی و بی نظمی بوجود آمد . داریوش نتوانست بزودی این نابسامانی را سروسامانی دهد .

بر تخت نشستن داریوش بزرگ

با از میان بردن بردیای دروغی تخت شاهی بار دیگر بخاندان هخامنشی برگشت. یاران داریوش او را بر تخت کورش بزرگ نشاندند. آرشام و ویشتاسب هر دو بنفع نوه و پسر خود، داریوش، از حقوق سلطنت چشم پوشیدند و او را فرمانروای خود شناختند. پیداست که سایر بزرگان با سلطنت رسیدن داریوش متفق بودند

زیرا او بر تری خود را قبلاً ثابت کرده بود.

خودش در کتیبه بیستون میگوید: داریوش شاه گوید: هشت تن از خاندان من پیش از این شاه بوده‌اند و من نهمین هستم. ما پشت در پشت شاه بوده‌ایم.

بدین ترتیب درپارس و بر سر آرامگاه کورش بزرگ متبرک ساخت و از غذای ساده‌ترین پارسی‌ها چشید تا پیوستگی ملی را نسبت بقوم خود به نحو بارزی نشان داده باشد. بدین گونه و در سال ۵۲۲ ق. م. داریوش شاهنشاه ایران بزرگ شد.

در همان اوقاتی که داریوش بزرگ پس از برگزاری مراسم تاجگذاری خود رهسپار پایتخت دولت هخامنشی - هکمتانه - می‌شد، در خوزستان و بابل شورشائی برخاسته بود و اهالی بسیاری از کشورهای تابعه با رسیدن خبر مرگ گئومات مغ فرصت را برای بدست آوردن آزادی غنیمت شمردند و درصدد بدست آوردن آزادی و تجدید دولت قدیم خود می‌آمدند.

در اثنای این احوال ، داریوش شخصاً فرماندهی سپاه را برای خوابانیدن شورش و سرکوبی یاغیان بعهده گرفت و نظم و آرامش و امنیتی خاص بکشورهای تابعه برگردانید ، سرکوبی یاغیان و برگردانیدن نظم و آرامش مجدد در مملکت یکسال بطول انجامید . این کار بین سالهای ۵۲۱ - ۵۲۰ ق م بود . بقیه دوران فرمانروائی داریوش بزرگ برای برقراری تشکیلات جدید شاهنشاهی ایران صرف شد که بطور اختصار بعرض خواهد رسید .

سازمان کشوری و دارائی

چنانکه گذشت ؛ داریوش بزرگ پس از برگردانیدن نظم و آرامش در کشور و پس از وحدت کامل در کشور ممالک تابعه را باملاحظات سیاسی و ملی و موقعیت جغرافیائی به ۳۰ بخش قسمت کرد و از میان سرداران و بزرگان ایران ، مردان کاردان و شایسته‌یی را بفرمانفرمائی هر بخش بر میگماشت .

اینگونه فرمانروایان را «خشترپاون» یا شهربان می گفتند . پدر داریوش بزرگ ، ویشناسب هخامنشی ، خود یکی از شهربانان و فرمانروای سرزمین پارت (خراسان) بود ، برای آنکه شهربانان از حدود اختیارات خود بیشی نجویند و بهستمکاری و آزار مردم نپردازند ، با هر کدام از آنها مأموری فرستاده می شد که در ظاهر دبیر مخصوص شهربان بود ولی در معنی کارهای او را بازرسی میکرد و اخبار و وقایع حوزه فرمانفرمائی شهربان را بمرکز گزارش میداد . این مقام حتی در ایران پس از اسلام هم برجای

بود داریوش در هر سال دوبار دو تن را از پایتخت برای بازرسی بهر يك از شهرها میفرستاد که این دو نفر بنام چشم و گوش شاه شناخته شده بودند .

روش پرداخت مالیات

پیش از داریوش بزرگ پرداخت مالیات در ایران روش درستی نداشت و ملت های تابعه هر سال هدایائی بدربار شاهنشاهی ایران میفرستادند - اما داریوش برای هر يك از ملت ها با ملاحظه ثروت و وسعت مملکت مالیات بوجه نقد معین کرد - آنقدر نسبت به پرداخت مالیات تخفیف قائل شده بود که در این باره بلوتارک مینویسد :

«داریوش چون مقدار مالیات هر شهری را معین میکرد ، در پی تحقیق برمی آمد که آیا مردم می توانند این مبلغ معین شده را بپردازند یا خیر ؟ چون از هر کجا پاسخ موافق میرسید باز هم پادشاه دستور میداد مالیات تعیین شده را نصف کنند - چون سبب را پرسیدند - پادشاه جواب داد که شهر بانان هم برای مصارف خود چیزی از مردم خواهند گرفت و باید از مالیات اخذ شده کاسته شود تا بر مردم تحمیلی نشده باشد.»

پست و چاپار

در هر ایالتی ساتراپ ها مالیات را جمع آوری میکردند و سرباز پیاده و سوار را نگهداری مینمودند ، تشکیلات وسیعی برای انجام این عمل لازم بود . مرکز این تشکیلات شهر شوش بود که تقریباً در قلب کشور قرار داشت . از شوش بتمام کشورهای تابعه دستور صادر می شد و از تمام نقاط

اطلاعات به شوش میرسید. برای اینکه شاهنشاه بتواند با تمام ادارات و ممالك تابعه سهولت رابطه داشته باشد و اطلاعات را زود دریافت نماید پیک‌های سریعی ایجاد کرده بود که مورد تحسین یونانیها واقع شد. در نقاط معینی در تمام جاده‌های بزرگ وسایل مخصوصی فراهم کرده بودند تا پیک شاهنشاهی یا چارپا بتواند بدون توقف بمقصد برسد. پیک‌ها از میان اشخاص محترم برگزیده می‌شدند تا چنانکه در تاریخ آمده است که داریوش سوم پیش از رسیدن بیادشاهی چندی چارپا مخصوص بود. در حقیقت هخامنشی‌ها مخترع پست و چارپا بودند. این طریقه را ابتدا مصری‌ها و بعد رومی‌ها از ایران اقتباس کردند - سپس در تمام مغرب زمین در طول قرن‌های متمادی معمول گردید.

ایجاد راهها

برای اینکه اخبار کشور زودتر بمرکز برسد و همچنین روابط بازرگانی و اداری و سیاسی و لشگری میان مرکز و نواحی دوردست برقرار نماید، داریوش بساختن راههای مختلف پرداخت. از آن جمله راه‌شاهی بود که از تمام کشورهای تابعه می‌گذشت.

هرودت مینویسد که طول این راه ۲۹۰۰ کیلومتر بوده و تمام وسایل آسایش و راحتی در طول راه برای مسافران آماده بوده است و حتی مینویسد که در هر چهار فرسنگ مهمانخانه ساخته شده بود و همه جا خوراک و اسب و لوازم سفر مهیا بوده و این راه دراز را با وسائل آن زمان کاروانها در یکصد و یازده روز و مسافران پیاده در مدت ۹۰ روز می‌پیمودند.

داریوش بساختن راههای دریائی نیز همت گماشت چنانکه برای متصل کردن دریای مدیترانه بدریای احمر دستور بحفر کانال سوئز داد و این واقعه بر روی کتیبه بدست آمده و چنین نوشته شده است: «منم داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، پادشاهان کشورهای که مسکن همه نژادهاست، شاه این سرزمین بزرگ تا کشورهای دوردست، پسر و پستای هخامنشی، داریوش شاه گوید»

من پارسی ام، از پارس، مصر را گرفتم، امر کردم این کانال را بکنند این کانال کنده شد، چنانکه فرمان دادم کشتی ها روانه شدند چنانکه اراده من بود. يك مورخ اروپائی در این خصوص میگوید: «واقعاً باید نظر بلند و استقامت داریوش را در اجرای منویاتش تقدیر کرد.»

داد گستری

داریوش بر همه دادرسان کشور خویش سمت ریاست داشت و احکام نهائی از جانب شخص شاهنشاه صادر میشد. مجازات نسبت بگناه مجرم تغییر نمیکرد و شاهنشاه هخامنشی در برابر هیچ گناهی و در هیچگونه مجازاتی برای دفعه اول حکم اعدام گناهکاری را صادر نمیکرد. چنانکه وقتی یکی از گناهکاران که سمت دولتی نداشت در دادگاهی محکوم باعدام شده بود ولی شاهنشاه حکم نهائی را لغو کرد و دستور داد از کشتن او صرف نظر شود و گفت این شخص پیش از این خدماتی هم انجام داده است. شاهنشاه ایران از گرفتن رشوه (پارك) سخت بیزار بود چنانکه کمبوجیه نیز از این کار بسیار نفرت داشت و داستان قاضی ای که رشوه گرفته بود و کمبوجیه

امر کرد پوستش راکنده و بر روی تخت دادرسی انداختند و پسر همان قاضی را بجای وی بر تخت نشاندند . کمبوجیه به پسر قاضی که جانشین پدر شده بود خطاب کرد و گفت :

هر گاه میخواهی بیداد کنی و از مردم رشوه بستانی بر پوست پدرت نگاه کن و عاقبت شوم این کار زشت را در نظر گیر .»

در خصوص داد گستری و رعایت کامل حقوق ضعیف و قوی و پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران شاهنشاه داریوش خود چنین گوید: «نه من و نه دودمانم دروغ گویی انصاف و بد قلب نبودیم من برابر، حق عدالت رفتار کردم، و نه ناتوان و نه توانا را نیاز زدم ، نیکوکار را نیک نواختم و بدکار را سخت کیفر دادم .»

داریوش نخستین شاهنشاهی است که يك قانون کامل مدنی تدوین کرده و برای ملت‌های تابعه به تناسب احوال و اوضاع کشور وضع نمود . معتقدات مذهبی کشورهای تابعه را با دیده احترام مینگریست . چنانکه داستان رفتن بمعابد مصریها و جایزه‌ای که برای یافتن «گاو آپیس» تعیین نمود در تاریخ مشهور است .

سازمان لشگری

در زمان داریوش بزرگ ، سازمان لشگری نیز بصورت بهتری و آبرومندی درآمد و بآن نظم و ترتیب صحیح داده شد . دسته‌های سپاهی از ده هزار سرباز زبده و اصیل ایرانی درست کرد که از عده آنها هیچ وقت

کاسته نمیشد و آنان را سپاه جاویدان میگفتند . این سپاه همیشه آماده
بخدمت بود و افراد آن همگی جنگ آزموده و دلیر در تیراندازی و سواری
سرآمد دیگران بودند . همچنین در پایتخت هریک از کشورهای تابع
پادگان‌هایی برای امنیت گذاشته بود .

بازرگانی و کشاورزی

با ساختن راهها در زمان شاهنشاهی داریوش بزرگ ، بازرگانی
نیز ترقی فوق‌العاده کرد . هر شهر بان و یاساتراپی که شهر را آبادتر نگهداری
مینمود ، داریوش بروست فرمانروائی او میافزود . و بعکس اگر مشاهده
مینمود که استانی کم جمعیت و بی حاصل است ، معلوم می‌شد که این وضع
از ستمکاری و سهل انگاری شهربان پدید آمده است و معلوم است که آن
شهربان را بسختی مجازات میکرد . یکی از کارهای شایان توجه شاهنشاه
ایران ، که در امر تجارت بسیار موثر بود ، رواج سکه است که پیش از
داریوش بزرگ ، در ایران باستان معامله با جنس انجام میگرفت . حتی
حق الزحمه پزشکان نیز با جنس پرداخت می‌شد . داریوش ، برای آنکه
کار معامله و دادوستد را تسهیل تر کرده باشد ، با اهمیت مسكوك پی برده بود
و دستور داد از طلا و نقره سکه‌هایی ساختند و پول را در کشورهای تابعه
رواج داد . تنها پیش از داریوش بزرگ لیدیها بودند که با اهمیت مسكوك
واقف بودند و در حدود قرن هفتم پیش از میلاد سکه زدند اما سکه‌آنها در
تمام ممالك رائج نبود .

دانش و فرهنگ

گرچه از ادبیات و علوم روزگار داریوش بزرگ اثر گویائی نمانده است اما از همین مقدار کتیبه‌ها و قرائنی که در دست است میرساند که داریوش بفرهنگ و دانش و هنر توجهی خاص داشته است. چنانکه بر روی مجسمه یکی از حکمرانان دست نشاندۀ داریوش بزرگ اینطور خوانده میشود: «پادشاه مصر و دیگر کشورها داریوش بزرگ، بمن امر کرد که بمصر روم مقصود این بود که معابد مصر که ویران شده بود بسازم . . . بموسسات کتاب بدهم . . . و جوانان را برای تعلیم و تربیت باشخاصی کارآزموده سپردم و برای چیزهای مفید و آلات و ادوات موافق کتابهای ایشان فراهم ساختم. چنین بود اقدام اعلیحضرت، چه او فایده علم پزشکی میدانست و میخواست جان بیماران را از بیماری رهایی بخشد.»

پرواضح است شاهنشاهی که برای کشور تحت‌الحمايه چنین اوامری صادر فرماید بی شك برای کشور خودش اقدامی بیشتر و بهتر کرده است.

در زمان داریوش علمای یونانی در خدمت شاهنشاه ایران در شوش بسر میبردند یکی از این دانشمندان سکيلاكس Skylax جغرافی‌دان معروف بوده که در تاریخ ۵۱۹ ق. م. داریوش او را مأمور کرد تا جریان سفلی دره سند را با کشتی بییماید.

حضور اطباء خارجی چه در زمان داریوش بزرگ و چه بعد از آن در دربار پادشاهان هخامنشی برای مامسلم است. اولین و معروفترین آنها

جراح قابلی از اهل کرتن Crotone و دموسدس Democèdès نام دارد که بدربار داریوش دعوت شد . در آن هنگام اطباء رسمی داریوش مصری بودند و چون روزی یکی از استخوان های شاهنشاه ایران در رفتگی پیدا کرده و اطبای مصری از معالجه عاجز فروماندند، مورد غضب قرار گرفتند. در این هنگام دموسدس Democèdès که در دربار بود با سانی پادشاه را معالجه کرد . از آن پس داریوش آنی او را از خود جدا نکرد. هر چند او اندیشه ای جز بازگشت بوطن نداشت و حتی موفقیتش در معالجه شاهنشاه سبب اسارت بی سرانجام او گردید ، ولی موفقیت دیگری او را بوطن بازگردانید بدین شرح که روزی ملکه اتوسا Atosa بمرض سختی دچار شد و طبیب یونانی او را معالجه نمود و در مقابل از او تقاضا کرد که از شاهنشاه خواهش کند تا اجازه دهد بکشور خود برگردد داریوش این تقاضا را پذیرفت و دموسدس Democèdès د رضمن مسافرت همراهانش را اغفال کرد و خود را به کرتن Crotone رسانید و علم طب را در آن شهر رواج داد.

این اطلاعات را طبیب دیگر یونانی کتزیاس Ctesias که در دربار هخامنشی طبابت میکرد برای ما نقل کرده کتابی که وی راجع باوضاع ایران نوشته بسیار قابل توجه بوده اما حیف که قسمت مهم آن مفقود شده و بدست ما نرسیده است .

اگرچه، بعلت نبودن مدارك . ما نمیتوانیم سهم ایرانیان را در علوم زمان هخامنشی معین کنیم ولی لا اقل می توانیم بگوئیم که ایران در

تاریخ علمی سهم بسیار مهمی در پیشرفت علوم در دنیای قدیم داشته‌است

رفتار داریوش نسبت به پیروان سایر مذاهب

رفتار کورش کبیر نسبت بقوم یهود در تاریخ مشهور است. عملاً کورش کبیر در سال تسخیر بابل (۵۳۰ ق. م.) دستوری صادر کرد که یهودیان به بیت المقدس برگردند و معبد خود را از نو بسازند. باین ترتیب کاروانهای تبعید شدگان به مملکت خود برگشته و تحت نظارت ساتراپ ماوراء فرات، کشور یهود تدریجاً احیاء گردید. معیناً مشکلات از هر طرف برخاست در سال ۵۲۲ ق. م، در ابتدای سلطنت داریوش اول (بزرگ) معبد یهودیها هنوز تمام نشده بود، داریوش بزرگ اجازه ساختمان معبد را که کورش کبیر داده بود مجدداً تأیید کرد و در سال ۵۱۵ ق. م. یهودیها رسماً معبد خود را افتتاح کردند.

نه تنها داریوش با قوم یهود چنین معامله نمود. بلکه همانطور که عرض کردم در مصر نیز برای یافتن «گاواپیس» مبلغ یکصد تالان (۲۰۰ هزار تومان بیول امروز) جایزه معلوم کرده بود و نیز از معابد مصریان دیدن کرده و بخدایان آنها احترام نمود. نه تنها داریوش خود به معتقدات و آئین ممالک تابعه بادیئه احترام مینگریست بلکه سرداران و ساتراپ‌های او نیز موظف بودند که معتقدات کشورها را مقدس و محترم بدانند. حتی این سیاست صحیح را پس از بیست قرن امپراطوری انگلیس در هندوستان بمورد اجرا گذاشت و فایده زیادی از آن بدست آورد.

پایان کار

داریوش بزرگ، هنگامیکه مقدمات کار را برای عزیمت به یونان فراهم مینمود، درهمین هنگام نیز ' بر طبق رسوم کهن، جانشین خود را تعیین نمود. خشایار شاه پسر ارشد وی، که بزرگترین فرزند ملکه اتوسا و دختر کورش کبیر بود بجانشینی انتخاب شد. در آستانه نبرد با ملت بزرگ یونان و در هنگامی که آماده لشکر کشی مجدد بمصر بود یعنی در پائیز ۴۸۶ ق.م. ناگهان دست اجل شاهنشاه بزرگ را از ملت وی ربود. بدین ترتیب داریوش بزرگ پس از ۷۴ سال زندگی و ۳۰ سال سلطنت (۵۲۲-۴۸۶ ق.م.) چشم از جهان پوشید، آرامگاه داریوش بزرگ در نقش رستم و در چهار کیلومتری تخت جمشید واقع است.

خصال داریوش

داریوش بزرگ پادشاهی بود عاقل با اراده و دانا - رفتارش با ملل تابعه ملایم و معتدل بود. در انتخاب حکام و شهردارها نظرسائب داشت و کمتر در دادن پاداش و یا مجازات بخطا میرفت. داریوش بزرگ، سلطنت ایران را از نو بنیاد نهاد و اگر پس از آن مرگ کمبوجیه او به تخت سلطنت نه نشسته بود، بطور مسلم در آن غائله خطرناک، دولت هخامنشی نیز مانند دولت ماد در همانجا پایان می پذیرفت.

داریوش بزرگ، چنان پایه و اساسی برای تشکیل شاهنشاهی خود استوار نمود که در آن زمان و در آن محیط بهتر از آن عملی نبود. تشکیلاتی که داریوش بنیانگذاری کرده بود به دولت وسیع هخامنشی را با وجود

بی‌لیاقتی اکثر پادشاهان بعد از داریوش ، تقریباً دو‌یست سال پیا داشت .
در زمان داریوش بزرگ ، دولت ایران با علی‌درجه وسعت خود رسید
دانشمندان داریوش را یکی از بزرگترین پادشاهان ایران دانسته و او را
با عنوان واقعی «شاه بزرگ» خوانده‌اند .

نلدکه ، دانشمند آلمانی که خودش صراحتاً میگوید از ایرانیان
خوشش نمی‌آید ، راجع به داریوش بزرگ این چنین نوشته است .
«داریوش مهمترین پادشاه هخامنشی و بی‌شک در میان پادشاهان ملی
ایران از همه آنها نمایان‌تر است . فقط خسرو اول ساسانی (انوشیروان)
و شاه عباس کبیر صفوی را میتوان با او مقایسه کرد» .

یکی از مورخین جدید اروپائی او را با فراعنه نامی مصر و
پادشاهان بزرگ آشور و پادشاهان بابل مقایسه کرد و باین نتیجه رسیده که
داریوش بزرگ از آن ازمنه تا زمان ما بزرگترین پادشاه مشرق است .
این بود خلاصه بسیار مختصر از سیمای شاهنشاهی که مدت ۳۶
سال با قدرت توأم با عدل و انصاف فرمانروائی کرده است .

فلسفه مذهب زرتشت

اشوزرتشت ، پیغمبر ایران باستان، در جهان باستان یونان و روم بنام یکی از بزرگترین دانشمندان و حکما شناخته شده بود و تا سال ۱۷۷۱ میلادی بهمین عنوان ، در نوشته‌های مردمان اروپا ، از او یاد میشد . در سال ۱۷۷۱ میلادی بود که برای نخستین بار ترجمه اوستا که بوسیله دانشمند فرانسوی بنام انکیتیل دوپرن انجام شده بود در دسترس علاقمندان قرار گرفت. دو قرن از روزگار ترجمه مذکور میگذرد و در این مدت کارهای علمی بسیار و محققانه بوسیله دانشمندان مغرب زمین انجام شده .

برخی از این دانشمندان تمام عمر را در کار تحقیق و تجسس در این زمینه بسر آورده و کارهای علمی و انتقادی ارزشمندی انجام داده اند .

برای ما لزومی ندارد که به بحث درباره زمان زرتشت بپردازیم،

همین قدر کافی است تذکر داده شود که پیغمبر ایران با قدیمترین نویسندگان دوره «وداها» - کتاب مقدس هندوان - همزمان بوده است .

مسئله زمان آنقدرها مهم نیست بلکه آنچه قابل اهمیت است ، گفتار آسمانی پیغمبر ایران است که در زمانهای بسیار دور سروده شده و برای فرزندان آدمی بیادگار مانده است .

پیامبر ایران باستان نخستین کسی است که درباره قانون تغییر ناپذیر «اشا» سخن گفته است ،

و درباره قانون ابدی وازلی «اشا» که «قانون زندگی» باید گفت ، سخن بتفصیل گفته است . از ابتدای تاریخ تمدن تا آئینمان کسی درباره قانون «اشا» سخنی نگفته بود . پیام آسمانی پیامبر ایران خطاب با افراد معین و سرزمین مشخصی نیست ، بلکه پیام اشوزرتشت خطاب بهمم افراد انسانی است ، متعلق بهر زمان و هر مکان و هوا که باشند . این پیام منحصرأ برای مردم ایران گفته نشده است . چنانکه در «های» ۳۰ بند ۲- از اولین گاتها این طور آمده است : «بسختان مهین گوش فرا دهید ، با اندیشه روشن بآن بنگرید میان این دو آئین (دروغ و راستی) خود تمیز دهند پیش از آنکه روز واپسین فرارسد ، هر کسی بشخصه دین خود اختیار کند ، بشود که در سر انجام کامروا گردیم .»

بجهت همین پیامهای آسمانی است که اشوزرتشت ، نه فقط در جهان باستان و در میان مردم کشورهای مختلف جهان شهرت داشته است ، بلکه در این قرن بیستم نیز گفتارش تازگی خود را از دست نداده و میتواند در دردیف بهترین «فلسفه زندگی» باشد .

البته اشوررتشت و درجهان باستان ، بوده‌اند پیامبرانی که «قانون ابدی زندگی» را با افراد می‌آموختند اما آنچه و خشورایران از آن گفتگو میکند با آنچه پیش از او گفته‌اند تفاوت زیادی دارد. همانطور که درباره زندگانی بسیاری از راهنمایان بشر اتفاق افتاده ، افراد آدمی زود آنها را و فداکاریشان را به بوتۀ فراموشی می‌سپارند . اغلب پیامبران بماراه و رسم نیکو زیستن را می‌آموزند . از همین جاست که بشر بتدریج بجانب آداب و رسوم کشیده میشود. هرچه زمان می‌گذرد و از آورنده دین دورتر میشویم، گفتار و خشور که در ابتدا ساده و روشن و عملی است چنان دگرگون میشود و اطرافش را هاله تار فرا میگیرد که باز شناختنش از اصل دشوار است و در همین هنگام است که نام آورنده دین با اشتیاق فرا خوانده میشود. نتیجه این امر آن است که افراد آدمی نام پیامبر را بیاد می‌آورند اما پیام را فراموش میکند . روز بروز بر آداب و رسوم و فروع دین افزوده میشود و بدینوسیله دین از سادگی اولیه‌اش دور می‌سازد. از این جاست که پیرویان مذهبی راهی پرفایده‌تر برای زیستن می‌یابند. این دورنمایی از زندگی مردمان قبل از ظهور زرتشت، در ایران بود. این احوال که برای مردمان آن روزگار پیش آمده بود ، تا قبل از ظهور اشو زرتشت ادامه داشت. مردمان پیش از زرتشت، دست‌توسل بدامن آفریده‌های خداوند می‌بردند و هر گروه و دسته‌ای بیکی از مظاهر طبیعت دل بسته بودند .

اشو زرتشت در نخستین قطعه گاتها یعنی «های» ۲۸ قطعه ۱ - از اهورامزدا درخواست خشنودی مینماید و سخنانی باین شرح ادا میکند :

«از پی ستایش خود مقدس مزدا دست‌ها را یاری خواستن بلند نموده ،
پیش از همه خواستارم ای اشاکه وهومن (اندیشه نیک) وروان آفرینش را
خود خوشنود سازم .

در قطعاتی که بدنبال این قطعه آورده شده ، اشوزرتشت از اهورامزدا
درخواست مینماید که وی را در راه رسیدن بمقصود یار ومددکار باشد .
درسراسر گاتها پیغمبر ایران با اهورامزدا راز و نیاز دارد و او را آفریننده
کل و دارنده و گرداننده کائنات میداند. گفتار اشوزرتشت باید درست ترجمه
شود ، تا همه بتوانند از گفتار و خشور ایران بهتر بهره گیرند. متأسفانه
مترجمین و مفسرین اولیه ، بخوبی از عهده ترجمه بر نیامده و نتوانسته‌اند
گفتار زرتشت را بدرستی دریابند. هر کس بقدر فهم خود و بسلیقه خویش
آن گفتار را ترجمه و تفسیر کرده است.

و خشور ایران در خانواده‌ای شریف و اصیل پای بعرصه وجود نهاد .
پس از آنکه از سوی اهورامزدا بر سالت برگزیده شد ، مردم را به پرستش
خدای یگانه دعوت فرمود . آنچه از سخنان و خشور ایران برجای مانده
است ، بنام پنج گاتها موجود و در دست است. نباید فراموش کرد که گاتها
گفتاری است آسمانی و باید بادیده معنوی بآن نگریست . چنانکه
گفته‌اند . «گفتار دنیوی را باید با دید معنوی خواند . نه آنکه گفتار
آسمانی را بادید مادی» . و خشور زرتشت بر علیه بت پرستی قیام نمود ،
خدای یگانه زرتشت بنام «اهورامزدا» نامیده شد . واژه «اهورامزدا» از

دو جزء ترکیب شده است. جزء اول «اهورا» که بمعنی سروسرور، سردار بزرگ، خواجه و خدایگان است و جزء دوم «مزدا» بمعنی دانا و بر همه چیز آگاه است. واژه «اهورا مزدا» رویهم «دانای کل یا دانای بزرگ یا سرور بر همه چیز آگاه است. خدای و خورشید ایران شکل و فرمی ندارند. بلکه نور مطلق است و با هیچ یک از اشیاء محسوس شباهتی ندارد و غیر محسوس است.

آنچه سبب گمراهی بسیاری از کسانی که درباره دین ایران باستان تحقیق نموده اند، شده است این است که دین ایران قدیم را دین «دوگانه پرستی» دانسته اند. این اشتباه از آنجا ناشی میشود که نادانسته «اهورا مزدا» را برابر «اهریمن» قرار داده اند، در تمام گاتها هیچ گفتگویی از نزاع «اهورا مزدا» و «اهریمن» در میان نیست. در سراسر گاتها «اهورا مزدا» یگانه آفریدگار جهان مادی و مینوی است و سرچشمه همه نیکی ها و خوبیها است. در برابر او آفریدگار و یا فاعل شری وجود ندارد. انگره مینو و یا خرد خبیث که بعدها بمرور ایام اهریمن شد، وزشتی های جهانی از قبل اوست، در برابر اهورمزدا نیست بلکه در مقابل «سپنتامینو» است که «خرد مقدس» باشد. جهان مادی آمیخته است از بدی و خوبی، سیاهی در برابر سپیدی و تاریکی در مقابل روشنایی. در هر جای گاتها که گفتگواز «انگره مینو» در میان است در برابر واژه «سپنتامینو» آمده است نه در مقابل اهورامزدا، چنانکه در یسنای ۴۵ قطعه ۲ - این مطلب بطور آشکار آمده است.

بنابر تعلیمات اشوزرتشت ، مرکز کائنات و مبداء تمام موجودات ،
 اهورامزدا ی قادر مطلق است ، زرتشت پیروان خویش را براه راستی
 راهنمایی میکند و میفرماید که: «راه در جهان یکی است و آن راه راستی
 است» .

برای کسانی که در درجه عالیه تری از استعداد قرار گرفته اند ، زرتشت
 دستور کاملتری آورده است که فهم آن برای کسانی که از فلسفه مزدیسنا آگاه
 نباشند قدری مشکل و یا بهتر بگویم محال است و این فلسفه شش امشاسپندان
 یا جاودانی های مقدس است که راه سعادت واقعی را با افراد آدمی نشان
 میدهد و بشاهراه حقیقت دلالت میکند ، بموجب تعالیم زرتشت ، اهورا
 مزدا ی یکتا دارای شش صفت است که آنرا امشاسپندان نام داده اند و بقرار
 زیرند .

اشاو هیشتا - راستی ، درستی و پیشرفت عالم کائنات .

وهومینو - اندیشه نیک و نهاد پاک

وهوخشتر - شهر یاری مقدس و سلطنت آسمانی .

سپنتا آرمئتی - عشق و محبت و تواضع و فرمانبرداری .

هروات - کمال در جهان مادی .

امرتات - جاودانی و بی مرگی ☆☆

۱ - رجوع شود به گاتهای ترجمه پورداوود ، بهمبئی ۱۳۰۵ ، خورشیدی

ص ۷۱ - ۷۲ .

۲ - نگاه کنید بکتاب «اخلاق ایران باستان» چاپ بهمبئی ۱۳۰۹ ص

۱۲ و ۱۳

ازهریک از افراد آدمی چه مرد چه زن ، چه دولتمند و چه مستمند
بکوشد که از این صفات ایزدی بهره‌ور گردد و آنرا در ضمیر خویش پرورش
دهد - این چنین شخصی در این جهان باوج کمال رسیده و در جهان دیگر
رستگار خواهد شد .

بنابر آنچه در بالا گفته شد ، اولین صفت اهورامزدا ، صفت
«اشاوهیشتا» یا راستی و درستی و نیز قانون تغییر ناپذیر و پیشرفت عالم کائنات
است . در حقیقت معنی نمودار تقاء موجودات و سیر کائنات بسوی کمال
دروازه «اشاوهیشتا» جمع است . بعد از هزاران سال که از روزگاران اشو
زرتشت میگذرد ، یکی از شعرای معروف انگلیسی بنام تنی سن Tennyson
در یکی از اشعارش این فلسفه زرتشت را اینطور بیان میکند :

«خداوندی که جاودان و مهربان است»

«یک خدا ، یک قانون ، یک «عنصر» ،

«کسی که انتهای مقصد روحانی است ،

«کسی که جنبش همه موجودات بسوی اوست»

پس بهره‌ای که میتوان از «اشاوهیشتا» داشت همان صفت راستی و
درستی است . اشو زرتشت غالباً در گاتها مذهب خود را دین راستی میخواند
چنانکه در «های» ۴۹ قطعه ۳ میفرماید .

«ای مزدا پایه دین ما بروی راستی نهاده شده ، از این جهت سود
بخش است .

«پایه مذهب غلط بروی دروغ قرار گرفته» از این سبب زبان آور
است .

((برای این است که می‌خواهم مردم بمنش پساك بگردند و همه ارتباط خود را با دروغ پرستان قطع کنند .

بسا درگاتها نام اهورامزدا با راستی با هم ذکر شده است. دریکی از نمازهای زرتشتیان که در هنگام سپیده دم و بوسیله هرزرتشتی برگزار میشود چنین آمده است :

((بوسیله راستی ، بوسیله بهترین راستی ، می‌خواهم ای اهورامزدا بتونزديك شوم))

اشاوهیشتا که در پهلوی اشا وهیشت و در فارسی اردیبهشت می‌گوئیم بمعنی راستی و درستی است و در جهان مادی نگهبان آتش فرض شده است. در هیچیک از اوستای باقیمانده «واژه آتریا آذر که بمعنی آتش است» بمعنی آتش ظاهری نیامده است بلکه منظور آتش درونی است ، که در قلب هر آدمی فروزان است . درگاتها باین مطلب اشاره شده است .
در اردیبهشت یشت آمده است که : ((دروغ باید تباه گردد، دروغ باید سرنگون شود ، دروغ باید نابود گردد ، در جهان مادی باید راستی بر دروغ چیره گردد .))

نیروی راستی که در وجود ماست ، ما را از کجروی باز داشته و بسر منزل راستی رهبری خواهد نمود . این جای شگفت نیست زیرا راستی در خود ماست و این پرتوایزدی در وجود ما ساکن است .

همین نیرو است که برونینگ Browning شاعر انگلیسی بآن اشاره کرده می‌گوید :

((راستی درماست و از هیچگونه عوارض خارجی پنهان نخواهد گردید . در ضمیر ما مرکزی است که قوه راستی بطور کمال در آن محل جا دارد ، دانا کسی است که بکوشد راهی بخارج یابد تا آن نور عظیمی که در وجود او پنهان است به بیرون بتابد و جهان را روشن سازد ، نه آنکه بکوشد تا از خارج روشنائی آورده و در ضمیر خود داخل نماید.)) ۱
 دومین صفت ایزدی که هر کس باید از آن بهره‌مند باشد ، صفت وهومن Vohumana است. وهومن در پهلوی وهمن یا وهومن و در فارسی بهمن شده است که بمعنی منش خوب و نیک است . وهومن در گاتها دارای مقام عالی و مقدسی است و در چندین قطعه گاتها این واژه آمده است . وهومن ، در جهان روحانی مظهر منش پاک و اندیشه نیک و حکمت و دانش است . در گاتها ، اشوزرتشت بوسیله وهومن ، از معرفت ایزدی بهره‌مند میگردد و خواستار است پیش از هر چیز وهومن و روان آفرینش را از خود خوشنود گرداند .

بسبب این تعلیم بزرگ ، پرتو محبت و انوار حقیقت و صلح و سلامت در دل می‌تابد و انسان با راهنمایی حکمت و دانش بسر منزل سعادت ابدی هدایت میگردد .

در گاتها که از سخنان و خشورایران است ، چند فقره تاریخی مهم

- ۱- رجوع کنید بکتاب پرتوی از فلسفه ایران باستان ، ص ۱۰۳-۱۰۴
- چاپ بمبئی ۱۳۱۱ شمسی و نیز بکتاب اخلاق ایران باستان ، ص ۱۶-۲۰ چاپ بمبئی ۱۳۱۱ شمسی

جالب توجه درباره عروسی ((پوروچیست)) دختر اشوزر تشت با «جاماسب» حکیم دیده میشود .

در یکی از این قطعات عروس از اهورامزدا درخواست می نماید که نور حقیقت و روشنائی ضمیر با و برسد و همچنین در آیه دیگر جاماسب بواسطه منش پاک ستوده شده . در آن هنگامی که اشوزر تشت مراسم زناشوئی دخترش را بجای می آورد ، اگر چه خطاب بدخترش ((پوروچیست)) و دامادش ((جاماسب حکیم)) اندرز میگوید . اما در حقیقت خطاب بهمه زنان و مردان است آنجا که میفرماید .

((ای دختران شوی کننده وای دامادان، اینک بیاموزم و آگاهتان سازم،)) .

((بندم را بخاطر خویش نقش بندید و بدلها بسپرید ، با غیرت از پی)) .

((زندگانی پاک منشی بکشید ، هریک از شما در کردار و گفتار و اندیشه نیک)) .

((بدیگری سبقت جوید ، و از این روزندگانی ، زندگانی خود را خوش و خرم سازد)) .

این دو صفت ایزدی که راستی و منش پاک باشد ، یگانه عامل قوی ترقی انفرادی و اجتماعی هیئت جامعه انسانی است و هنگامی که این دو صفت با تمام مزایای خود در انسان ظاهر گشته و اندیشه و گفتار و کردار آدمی

برابر قوانین راستی و درستی از پرتو دانش منور گردد، آنگاه نتایج این دو قوه بزرگ بدیگران نیز اثر نموده جهان را از اثرات خودآباد و جهانیان را شاد مینماید و بهشت با همه نعمت‌هایش در جهان خاکی آشکار میگردد. سومین صفت ایزدی خشر است. این واژه در اوستا خشرئیریه Xshathra Vairya در بهلوی خشریور و در فارسی شهر یور شده جزء اول این کلمه بمعنی حکومت و سلطنت و جزء دوم آن بمعنی برگزیده و معنی این واژه رویهمرفته «سلطنت برگزیده» است

واژه خشر همیشه در گاتها با صفت «وهو» بمعنی نیک و خوب همراه است. بنابراین یکی دیگر از معانی این واژه «اقتدار و نیروی یزدانی و پادشاهی آسمانی» است.

«خشتر» همانند سایر صفات اهورامزدا، دارای معانی متعدد است یکی از معانی «خشتر» که بکار بستن آن از لوازم حیات اجتماع بشری است، «بکار انداختن جمیع قوای انسانی بدون غرض» کدهرمرد وزن برای ادامه زندگی خود، در این جهان ناچار بقبول آنست.

هر کس باید بجد توانائی خود و بدون هیچگونه غرض، برای خدمت بسعادیت و خوشبختی دیگران بکوشد و اگر همه افراد آدمی این اندیشه را درس داشته باشند خواه ناخواه بشر از بسیاری مشکلات و بدبختی‌های زندگی رهائی خواهد یافت.

۱- رجوع کنید به یشت‌ها، جلد اول ص ۹۳ تألیف پوردادو، بمبئی

۱۳۰۷ شمسی

همین اندیشه سلطنت آسمانی «خشترا» و کسب نیروی آسمانی در جهان خاکی است که پادشاهان بزرگی چون کوروش کبیر و داریوش بزرگ که هر کدام با عدالت و رأفت و داد نسبت به کشورهای گشوده رفتار کردند، از این جهت است که کوروش کبیر را در توره «مسیح موعود» خواندند و داریوش بزرگ را بروش دیگری ستودند. این شاهنشاهان بزرگ نیز همه نیرو و توانائی خود را از جانب اهورامزدا میدانستند و برای خیر و سعادت و آسایش جامعه بشری صرف وقت میکردند.

از صفات دیگر ایزدی که هر کس باید در ضمیر خود پرورش دهد صفت تواضع و اطاعت و محبت است، این صفت در اوستا «سپنتا آرمئیتی» و در پهلوی سپندارمت و در فارسی اسفندیار مژدا آمده، واژه **Spenta Armaiti** از دو جزء درست شده. جزء اول آن «سپنتا» **Spenta** که بمعنی سودرسان و مقدس آمده، جزء دوم آرمئیتی **Armaiti** که بمعنی فروتنی و بردباری است.

در جهان مادی این فرشته نگهبان زمین دانسته شده. در یکی از قطعات گاتها آمده است که: «چون شخص در انتخاب راستی و درستی مردد ماند و ایمانش متزلزل گردید آنگاه سپنتا آرمئیتی بیاری او بشتابد» این صفت خود بتنهایی جامع همه محسنات اخلاقی بوده و بهترین راهنمای بسوی خوشبختی است. در جای دیگر در گاتها آمده است: «آرمئیتی در سلطنت آسمانی نعمت و خوشبختی میآورد.»

پس از آنکه انسان چهار صفت فوق الذکر را کسب نمود، آنگاه

بحد کمال اخلاقی رسیده و این مقام را اشوزرتشت ، نعمت و بخشایش هروئات **Hauvatat** نامیده است. این واژه در اوستا هروئات **Hauvartat** نامیده است ، و در پهلوی خردات و در فارسی کنونی خرداد گفته اند . معنی این واژه کمال و رسائی است . در این مقام کمالات معنوی بدون کمال مادی و جسمانی است . در جهان مادی این فرشته نگهبان آب و محافظ حفظ الصحه است .

از اینجاست که اشوئی یعنی پاکی و حفظ الصحه ده ها و شهرها و کشورها و شهرها بعده افراد آدمی گذاشته شده است . در مذهب زرتشت برای بهداشت دستورات اکید بسیار داده شده است . در ایران باستان پاکیزگی و بهداشت را سبب آبادی کشور و ترقی میدانستند . اردشیر دوم هخامنشی در کتیبه همدان از برای رعایت بهداشت کشور از افاهیت - پاکیزگی یاری میطلبد .

چون آدمی مراحل پنجگانه را بپیماید ، بمقام جاودانی و بمرگی رسد . بقول تنی سن **Tennyson** شاعر انگلیسی که میگوید : « هنگامیکه بشر از پل میگذرد ، با خدای خود روبرو خواهد شد . » در این هنگام است که انسان از نعمت « امرتات » یعنی جاودانی و بی مرگی برخوردار میگردد و از امرتات **Ameretat** که در پهلوی امردات **Amardat** و در فارسی امرداد گوئیم بمعنی بمرگی و جاودانی است . انسان سرانجام يك عمر طبیعی ، در حالیکه مقصود از آفرینش را دریافته و بوظائف خود عمل نموده و بالاخره مبدأ و مقصد خود را دریافته است ، بجایگاه اصلی خود بازگشت

مینماید . این مقام را اشوزرتشت بمكان « سرودگرومنان » یا ((کشورنور وروشنائی)) خوانده است . در یکی از قطعات هفتن یشت از تمام صفات فوق‌الذکر ایزدی یاد شده و این چنین بیان شده است : ((ای اهورامزدا وای راستی ، ما خواستاریم آن چیزی را از برای خود برگزینیم و آن اندیشه و گفتار و کردار را بجای آوریم که در میان اعمال موجوده ، برای هر دو جهان بهترین باشد . ای اهورامزدا ، ای یکتا این کلام الهام شده را ما خواستاریم با بهترین راستی منتشر سازیم ، ما می‌خواهیم تو را بنام اهورا و با سن محبوب مقدس بستائیم ، ما می‌خواهیم تو را با دل و جان بستائیم ، ما می‌خواهیم راستی ((اشاوهیشتا)) منش پاك ((وهومن)) قدرت آسمانی ((سپنتا آرمئیتی)) را بستائیم ، با خیال پاك ، با راستی و درستی و با گفتار و کردار و آئین پاك ، ما می‌خواهیم بتو نزدیک شویم .» ۱

علاوه برشش صفت ایزدی که در فوق از آن اشاره شد ، بسا از واژه «سروش» که بمعنی اطاعت و فرمانبرداری از او امر ایزدی است ، سخن رفته است .

در گات‌ها از این واژه بمعنی فرمانبرداری از دستورات و اوامر خداوندی یاد شده است . در سایر قسمتهای اوستا ((سروش)) فرشته تواضع و فرمانبرداری دانسته شده که برضد دیودروغ و نافرمانی می‌ستیزد و بیشتر بنام فرشته پاسبان نیز یاد شده است .

۱- رجوع شود به یشت‌ها تألیف پورداد، جلد اول ص ۱۱۰-۱۱۲

وهفتن یشت بزرگ کرده ۳ فقره ۳-۵ .

در يك نماز كوچك هر زرتشتي ، در شبانه روز پنج بار از اهورامزدا درخواست مينمايد كه نيروئي باو بخشيده شود تا بتواند بوسيله راستي و درستي قادر بر فرمانبرداري از اهورامزدا شود تا برابر اراده خداوندي رفتار کرده باشد .

اينست فشرده از دستورات و فلسفه آنچه كه اشو زرتشت در چندين سده پيش براي سعادت افراد آدمي بيان کرده است .

آنچه كه بايد بار ديگر در اينجا از آن ياد آوري شود ، مسئله دوگانه پرستي است كه بزرترت نسبت داده شده است . چيزي كه هرگز زرتشت از آن آگاه نيست .

اشو زرتشت « اهورامزدا را » يگانه آفريدگار جهان مادي و مينوي و سرچشمه همه نيكي ها و خوبها ميداند . در برابر قدرت يكتايي اش آفريدگار گاريا فاعل شري وجود ندارد « وازه » يا اندیشه اهریمنی که بعد ها « اهریمن » دانسته شده در برابر کلمه « اهورامزدا » واقع نشده بلکه در مقابل کلمه « سپنتامینو » يا « اندیشه مقدس و پاك » است گوته شاعر معروف آلماني در كتاب معروف خود « فاوست » تحت تاثير اين اندیشه مذهب زرتشت بوده است . اين آزادي « اندیشه » در مذهب زرتشت كه هر كس ميتواند خود بشخصه راه خود را برگزيند در مذهب هندوان بنام « قانون سعادت و خوشي » و يا قانون « درد والم » از آن ياد شده است . اشو زرتشت پايه دين مزدا پرستي را بر پايه « اشاو هيشتا » يا بهترين راستي « استوار ساخته است در مذهب هندوان براي آنكه

«سعادت و خوشی در جهان مادی جایگزین درد و آلم شود بقانون تناسخ معتقدند اما در هیچ جای اوستا از چنین عقیده ذکرى بمیان نیست بلکه مذهب زرتشت مخالف چنین عقیده‌ای است زیرا از بهشت و دوزخ و رستاخیزتن پستن گفتگو بمیان است از طرفی در کارها نیز گفتگو از بهتر زیستن و حد اکثر استفاده از زندگی نمودن بوسیله کار و کوشش و تامین سعادت دیگران در میان است . زندگی را خوار شمردن و با اراده دیو تنبلی و دریوزگی و بیکاری زیستن از گناهان بزرگ است . پیروی از همین دستورات زندگی بود که ایران باستان بآن پایه از شهرت و نیک نامی رسید اما همانطور که برای بسیاری از ملل عالم اتفاق افتاده است ایران نیز برای قرن‌ها این دستورات اخلاقی زندگی را فراموش کرد و دواسبه بسوی بدبختی و تیره روزگی شتافت حتی در رزگار ساسانی چنان پیرایه‌هایی بر مذهب زرتشت بسته شد که اصل از فرع باز شناخته نمیشد سرانجام در سال ۶۲۴ میلادی و با آمدن عرب بایران دولت ساسانی بآخر رسید و جای خود را به بیکانگان گذاشت . اگرچه بصورت ظاهر مذهب ایران عوض شد اما روح ایرانی هرگز تسلیم بیگانه نشد عرب توانست سرزمین ایران را تصرف کند اما هرگز نتوانست ملیت ایرانی را تبدیل نماید اگر چه عده‌ای از مردم ایران اسلام را پذیرفتند اما هرگز عرب نشدند بهترین گواه بر این مدعا اشعار عرفانی ایران است که بر است از اندیشه « وهومن » .

بارسیانی که به هندوستان مهاجرت کردند و ۱۳۰۰ سال پیش تاکنون

نسبت بتعلیمات و خشور ایران وفادار مانده‌اند از همان آداب و رسوم روزگاران گذشته ایران پیروی مینمایند . پارسیان در هندوستان با تماس با اندیشه مغرب زمین زودتر بکار تحقیق و بررسی بروش اروپائیان شروع کردند و راه و رسم پژوهش را از آنان آموختند در میان پارسیان دانشمندان نامبردار و عمیق که در راه ایران‌شناسی گام برداشته‌اند فراوانند از اینان آثاری ارزنده و دقیق باقی است که مورد استفاده دانشمندان مغرب زمین قرار گرفته است . تا چندین قرن زرتشتیان در ایران و هندوستان از ترجمه سستی اوستا استفاده مینمودند . تقریباً یک قرن پیش بود که یکی از پارسیان هندوستان بنام خورشیدجی رستم جی کامه در هنگام اقامت در اروپا از دانشمندان اروپائی بروش جدید اوستا و پهلوی را آموخت و پس از مراجعت از اروپا در میان موبدان پارسی تنی چند را برگزید و بایشان مجاناً آنچه در اروپا آموخته بود تعلیم داد . از میان این دانش آموختگان باید از کلسجی ادلجی کانگا و شهریارجی بروچا و تهمورس انکلساریا و ادلجی اتیا یاد نمود که هر کدام صاحب آثاری بسیار ارزنده شدند که حتی تا امروز نیز مورد استفاده مستشرقین و محققان و دانشجویان رشته ایران‌شناسی است ، کسانی که از خورشیدجی کامه علم آموخته بودند خود بنوبه خویش شاگردانی را تربیت نمودند که در آن میان باید از دانشمندانی مانند بهرام‌گور انکلساریا و بهمن جی ده‌ابر و غیره نامبرد . عده‌ای راه دیار غرب را در پیش گرفتند و مردانی نام‌آور شدند که از

آنجمله اند دکتر جمشید منکجی اونوالا ، دکتر دستور مانك داهالا و دکتر پاوری وغيره (۱) .

بسیاری از دانشمندان پارسی پس از گذراندن مدارج علمی در دانشگاههای هندوستان برای کسب اطلاعات بیشتر و آشنائی با روش اروپائیان بجانب اروپا رهسپار میشوند و از محضر دانشمندان اروپائی کسب فیض مینمایند .

اکنون دو مرکز مهم برای آموختن ادبیات مزدیسنا دایرا ست . یکی بنام مدرسه السنه شرقی سرجمشید جی جی و دیگری بنام مدرسه اوستا و پهلوی ملافیروز که هر دو تحت نظر و سرپرستی انجمن پارسی پنجابت در بمبئی و بوسیله استادان مبرز و دانشمندان اداره میشود . هنوز اکثریت زرتشتیان را کسانی تشکیل میدهند که باصول و مراسم و آداب و رسوم سخت پایبند هستند ولی نسل جوان گرایش بیشتری بسوی گفتار آسمانی و خورشور ایران دارند که از هر پیرایه برکنار است . از همین جاست که انجمنی بنام انجمن «تعلیم گاتها» در بمبئی ایجاد شده و در کلاسهای که از طرف این انجمن و با تشریک مساعی دانشمندان پارسی تشکیل میشود این انجمن امیدوار است که زرتشتیان در آینده از گفتار و خورشور ایران بهره مند گردند و در جهان همان مقامی که شایسته ایشان است باز یابند .

۱ - از جمله نویسنده مقاله یعنی دکتر تارا پوروالا نیز باید نام برد که در میان دانشمندان مغرب زمین بخوبی مشهور است و تألیفاتش مورد استفاده دانشمندان قرار گرفته و میگیرد .

کتبی که در نوشتن این مقاله از آنها استفاده شده است : -

C. Bartholomae , Die Gathais des Awesta, ,
(Strassburg, 1905).

E. Benvenist, The Persian Religion Accordiag to
The Chief Greek Texts,) Paris, 1929).

S. D. Bharucha, A Brief sketch of Zoroastrian
Religion and Customs. (Bombay - 1906 .)

S . J . Bulsara, The Religion of Zarathushtra .
(Bombay -)

M. N. Dhalla, Zoroastrian Civilization (New York,
1922 .)

M. N. Dhalla, History of Zoroastrianism. (New
York. 1938.)

L. H. Gray, Foundation of Iranian Religion
(New York, 1929)

C. Huart, Ancient Persian and Iranian Civilization
(New York, 1927)

A. V. W. Jackson, Zroaster, The Prophet of Ancient
Iran. (New York-1899)

A. V. W. Jackson, Zroastrian Studies. (New York,
1928)

H. Lommel, Die Religion Zarathushtras nach dem
Avesta dargestellt. (Tubingen-1930)

A. Meillet, Trois Conferences sur le Gathas, (Paris
1917).

J. J. Modi, The Religious Ceremonies and Customs
of the Parsis. (2nd. ed. Bombay-1937).

J. H. Multon, Early Zoroastrianism, (London' 1913)

H. S. Nyberg, Die Religion des alten Iran .
(Leipzig, 1938).

Sacred Books of the East Series - Vols . IV,V,
XXIV , XXVIII , XXXI , XXXIII , XXXVII , and , XLVI.

I. J. S. Taraporewala, A Few Daily Prayers from
the Zoroastrian Scriptures .(Bombay - 1939.)

I.J.S. Taraporewala, The Gathas of Zarathushtra,
(Bombay-1947) A larger edition (Bombay-1956).

I. J. S.Taraporewala , The Religion of
Zarathushtra,(Madras. 1938)

I.J.S. Taraporewala, « Zroastrianism» in Religion
In The Twentieth Century. (New York, 1948).

A.S. Wadia , The Message of Zoroaster, (London,
1912) .

چند اندرز از مینو خرد

گفتاری چند بر رسم سر آغاز

ترجمه‌ای که در زیر بنظر خوانندگان ارجمند میرسد منتخباتی است از يك متن پهلوی بنام «دانا و مینو خرد». این کتاب مشتمل بر شصت و دو فصل است که در هر فصل سؤالی درباره آداب و رسوم و آئین مذهب زرتشت طرح شده و در همان فصل جواب سؤال نیز داده شده است. این کتاب تقریباً شامل دوازده هزار واژه پهلوی است و ترجمه‌ای که در زیر بنظر خوانندگان ارجمند میرسد بترتیب ثبت در متن کتاب نیست بلکه جملاتی از هر فصل بسلیقه مترجم انتخاب و در اینجا آورده شده است. منظور از درج اینگونه پند و اندرز نشان دادن نمونه کوچکی از ادبیات ایران باستان است.

نکته دیگری که یادآوری آن در اینجا لازم مینماید اینست که در این ترجمه حتی المقدور کوشش شده است که نزدیکترین کلمه فارسی

که با واژه پهلوی در متن خویشی دارد بکار برده شود و نیز کوشش شده است تا عبارت ترجمه بهمان شیوه عبارت در زبان پهلوی در اینجا نموده شود. همانطور که شیوه تمام مترجمین اروپائی است - برای فهم عبارات و صحیح بودن آن از لحاظ دستور زبان به پیروی از زبان فارسی امروز گاهی کلماتی بجملات افزوده شده که اینگونه واژه‌ها در قلاب () نموده شده‌اند تا اهل تحقیق متوجه باشند که این کلمات در متن نیامده و بلکه برای روشن شدن مطلب از طرف مترجم افزوده شده است. ضمناً کوشش شده تا واژه‌های پهلوی با همان صورت اولیه خویش نموده شود و هر کجا که کلمه نامأنوس بنظر رسید معادل آن در پرانتز () آورده شده تا فهم عبارات آسانتر باشد. در پایان یادآور میشویم که زبان فارسی امروز دنباله همین زبان پهلوی دوره ساسانی است که خود بخشی جداگانه و محتاج مقاله دیگر است. (مترجم)

اینک ترجمه اندرزها

- درویش بفرارونی (درستی و امانت) برتر است که توانگری با مال دیگران.
- درویش بیگناه و دانا بهتر و گرامی‌تر که پادشاه توانگر و دژگاه (= بدآگاه).
- بدترین دوست آن بود که بهش گستاخ شود.
- در بیم و دروغ زیستن از مرگ بدتر است.

- از توانگران کسی درویش‌ترین [است] که بآنچه ویرا رسد
خورسند نیست .

- ورونی (شهوترانی) مکن تا ترا از کرده خویش زیان و پشیمانی
نرسد .

مردمان بدگوهر (= بداصل و نسب) را دوستی بانیکان نشاید .
- کار و کرفه (= ثواب و عمل نیک) ایکه بایدت کرد ناکرده
مگذارد .

- از درویشان توانگرترین آن [کسی] است که بآنچه ویرا رسد
خورسند باشد .

- مردمان برسه‌گونه‌اند : یکی انسان و یکی نیمه‌انسان و یکی
نیمه دیو .

- بهیچ‌یک از نیکی‌های گیتی گستاخ مشو .

- از زنان دیگرکسان بهره‌یز .

- از بت پرستی و دیوبرستی بهره‌یز .

- با مرد آزور (= حریص و طماع) شریک مشو و او را
بسررداری مگمار .

- دلیرترین مردمان کسی است که با دیو و دروج (= خبث و
فریبندگی) نفس خویش بجنگد

- بکاھلی و سستی عادت مکن تا ترا کار و کرفه (= ثواب و عمل
نیک) ایکه باید کرد ناکرده نماند .

- بمال و خواسته زیاد گستاخ مشو چه که بفرجام (= عاقبت و پایان) همه را باید گذاشت.

- با دشمنان بداد کوش و با دوستان به پسند دوستان رفتار کن.
- مرد دژ آگاه (= بد آگاه و زشت آگاه) بدخوی اگر بتوانگری و پادشاهی و برتری هم برسد پس آن پادشاهی و توانگری و برتری ویرانیز سزاوار [نباشد].

- نیکی و سود خویش را در زیان دیگر کسان مخواه.
- بدترین حاکم آنست که کشور را بی بیم و مردمان را بی نیاز نتواند داشت.

- اندوه مخور چه اندوه بردار مرد (= اندوه کین مرد) رامشن (= آسایش و خوشی) گیتی و مینو (= سرای دیگر و بهشت) برایش بی فایده بود و با و کاهش تن و روان افتد (= رسد).

- حسد و رشک بر گناهکار مبر تا ترا زندگی بی لذت نباشد.
- ننگ و گناه مکن چه نیکوئی و مقام و حصول مقصود و خوشبختی و پادشاهی و هنر و توانگری و توانائی و شایستگی بکام و کوشش مردمان نباشد [بلکه] بحکم ازلی سپهر و کام یزدان باشد.
- پر خواب مکن که ترا کار و کرفه (= ثواب و عمل نیک) ای که باید کردن ناکرده نماند.

- زن با گوهر (= با اصل و نسب) گزین چه بسر انجام آن بهتر باشد.

- زیادہ کوئی ممکن کہ ترا بہ نوپایان (= مردمان) و چارپایان
(= حیوانات اہلی) زیان و بفرزندان [خویش] گزند نرسد .
- بیک موزہ (= بایک لنگہ کفش) راہ مرو کہ ترا گناہ گران
بروان نرسد .

- اندرکارہا باندازہ باش (= درکارہا میانہ روباش) واز گرامی
شغل خویش روزی خور .

- دراز نفسی و پر حرفی ممکن کہ ترا اندر خرداد و مرداد امشاسپندان
گناہ گران بر نرسد .

- از سرپا پیشاب ممکن کہ بداد (= قانون) دیوان گرفتار نیائی
کہ در برابر آن گناہ ترا دیوان بدوزخ نکشند .

- از خواستہ دیگر کسان تاراج ممکن کہ ترا از کار خویش بی منفعتی
(= بی برکتی) نباشد - چہ گفتہ اند کہ ہر کہ از دستمزد خویش نخورد و
از چیز دیگر کسان خورد او آن چنان ماند کہ سر مردمان بدست گرفتہ و
مغز مردمان خورد .

- یزدان و وہان بہرہ کن و ترا در آنوقت شغل و کار اندر خویش کاری
(= وظیفہ شناسی) کرفہ (= ثواب) بزرگتر باشد .

- از زن دیگر کسان پریہیز دار چہ ترا این سہ بکار نشاید بودن
ہم خواستہ و ہم تن و ہم روان .

- با مرد کینہ ور نبرد ممکن و او را بہیچ میازار .

- با مرد شہوتران شریک مباح و او را بسر داری مگمار .

- با مرد تهمت زن بدرگاه (= دربار پادشاهان مشو.
 - بامرد رسوا و بدنام پیوند مکن.
 - بامرد درآگاه (= بدآگاه) همکاری و دادوستد مکن.
 - با مرد نادان پیکار مکن.
 - بامرد مست همراه و همراز مشو.
 - بیاسداری اندر یزدان و دار و نیایش (عبادت و ستایش) ویزش (= پرستش) و تعلیم فرهنگ جان سپر (= قبول کن و روی آور) و تخشا (= کوشا و ساعی) باش - چه گفته اند که دهشن (= بخشش) و یاری (= کمک و مساعدت) بمردمان بخرد بهتر و نیکوتر باشد.
- دانا از مینو خرد پرسید که :**
- کدام شادی از شادیها بدتر است؟
- مینو خرد پاسخ کرد که :**
- خواسته (= مال و ثروت) از راه حرام اندوختن و با آن شاد بودن آن شادی از ناخوشی و اندوه بدتر است.
- دانا از مینو خرد پرسید که :**
- به بیم و بدکرداری زیستن بدتر یا مرگ؟
- مینو خرد پاسخ کرد که :**
- به بیم و بدکرداری زیستن از مرگ بدتر - چه هر کس باید زندگی برامشنی (= خوشی و شادی) و خوشی گیتی گذراند و کسیکه برامشنی و خوشی گیتی نیست و به بیم و بدکرداری زندگی کند آن زندگی از مرگ بدتر و مرگ از آن بهتر باشد.

دانا از مینو خرد پرسید که:

- پادشاهان را چه چیز سودمندتر و چه چیز زیان بخش تر [باشد]؟

مینو خرد پاسخ کرد که :

- پادشاهان را هم صحبتی (= هم نشین و مشورت) با دانایان و وهان (= نیکوان) سودمندتر باشد و گفته اند که هم نشینی با سخن چینان و نادانان زیان بخش باشد.

دانا از مینو خرد پرسید که:

- کدام کسان را باید بنظر [نیکو] نگریست و نگاهداشت؟

مینو خرد پاسخ کرد که :

- کودکان و زن و گوسپندان و آتش بهرام را محافظت کردن و وه (= نیکو) نگریستن و نگاهداشتن باید.
دانا از مینو خرد پرسید که :

- از زندگانی کدام بدتر و از خرد کدام ناپستد تر [بود]؟

مینو خرد پاسخ کرد که :

- زیستن آن بدتر که در بیم و بد کرداری باشد و خرد آن ناپستد تر که به مینو (= سرای دیگر و بهشت) ننگرد و گیتی آراید. (گیتی راستن یعنی کامرانی این جهان حاصل کردن و در فکر خدا و خلق نبودن است. مترجم)

دانا از مینو خرد پرسید که:

- از پادشاهان کدام بدتر؟ و از سرداران کدام بدتر؟ و از دوستان

کدام بدتر؟ و از خویشاوندان کدام بدتر! و از زنان کدام بدتر؟ و از
فرزندان کدام بدتر؟ و از شهرها کدام بدتر [باشد]؟
مینو خرد پاسخ کرد که :

- از پادشاهان آن بدتر که شهر را بی بیم و مردمان را بی اندوه نتواند
داشت - و از سرداران آن بدتر که بهنروران و خدمتگزاران ناسپاسی کند
و کرده آنان را نابوده و نا کرده انگارد - و از دوستان آن بدتر که با و اعتماد نشاید
کردن و از خویشاوندان آن بدتر که با تو یار نباشد و از زنان آن بدتر که زندگی
شوی (= شوهر) را برامش (= آرامش دل و خوشی) نگذارد - و از
فرزندان آن بدتر که نامبردار نباشد - و از شهرها آن بدتر که در آن بی بیم و
شادی نتوان زیست .

دانا از مینو خرد پرسید که :

دادار اورمزد اندر آفرینش خویش کدام کس را آن دهشن (= بخشش
سخاوت) داده است که اهریمن او را زیان نتواند کرد و از راه راست بیرون
نتواند برد ؟

مینو خرد پاسخ کرد که :

خردمندتر مردم را اهریمن گزند رسانیدن و از راه راست
گردانیدن نتواند .

دانا از مینو خردمند پرسید که :

از مردمان گیتی چه کسانی را توانگر و چه کسانی را درویش باید
دانست .

مینو خرد پاسخ کرد که :

این مردمان از توانگرانند - اول کسیکه خردمند باشد . دوم

کسیکه تندرست و بی‌بیم باشد سوم کسیکه با آنچه ویرا رسد خورسند باشد
 چهارم کسیکه بخشش در هر کار یار باشد پنجم کسیکه بچشم یزدان و وهان
 (= نیکان) گرامی باشد ششم کسیکه بردین وه (= بد و خوب و نیکو)
 مازدیسنان (= خدا پرستی) بیگمان و استوار باشد هفتم کسیکه از
 خویشکاری توانگر باشد.

— این مردمان گیتی را از دیوشان باید دانست. اول کسیکه او را
 خرد نباشد دوم کسیکه او را تندرستی نیست سوم کسیکه در بیم و بدکرداری
 زندگی کند چهارم کسیکه با آنچه ویرا رسد خورسند نباشد پنجم کسیکه
 بخشش یار نباشد. ششم کسیکه بچشم یزدان و زبان نیکوان زشت باشد
 هفتم کسیکه به پیرایش فرزند و پیوند نباشد.

دانا از مینو خرد پرسید که :

از گناهان کدام گرانتر (= بزرگتر و سنگین‌تر) باشد.

مینو خرد میند پاسخ کرد که :

از گناهانی که مردمان کنند غلام بار کی گرانتر [باشد] دودیکر
 زن مردم را فریب دادن سه دیگر مرداشو (= اشو و موئمن و دیندار) را
 زدن چهارم گناه کسیکه پیمان شکنند پنجم گناه آنکه راز نباشد ششم
 گناه کسیکه آتش و رهرام (= بهرام را احترام نکنند هفتم گناه کسیکه
 سگ آبی راز دهم گناه کسیکه بت و بت خانه پرستند نهم گناه کسیکه بهر کیش
 گردد و همه ادیان پرستد دهم گناه کسیکه در امانت خیانت کند یازدهم گناه
 کسیکه دروغ گوید دوازدهم گناه کسیکه کار نکند و مزد تمام گیرد

سیزدهم گناه کسیکه از اهریمن نیکی طلبد چهاردهم گناه کسیکه جادوئی کند پانزدهم گناه کسیکه دوروئی کند شانزدهم گناه کسیکه دیوپرستی کند هفدهم گناه کسیکه دزدی کند هیجدهم گناه کسیکه مهر و دروج کند نوزدهم گناه کسیکه سخن چینی کند بیستم گناه کسیکه خواسته دیگران بستم ستاند بیست و یکم گناه کسیکه شخص خیرخواه را برنجاند بیست و دوم گناه کسیکه از دیگران بدگوید بیست و سوم گناه کسیکه مغروری کند بیست و چهارم گناه کسیکه زن مردمان فریبد بیست و پنجم گناه کسیکه ناسپاسی کند بیست و ششم گناه کسیکه در میان مردمان نزاع اندازد بیست و هفتم گناه کسیکه شخص مال شده (= فقیر و ورشکسته) را بدگوید بیست و هشتم گناه کسیکه از برای خوشی و آسایش خویش آزار دیگران طلبد بیست و نهم کسیکه گناه زیاده گرفته (= ثواب) کم کند سی ام گناه کسیکه از نیکی کردن بد دیگران پشیمان شود.

دانا از مینو خرد پرسید که :

- مردمان از چند راه و کرفته (= ثواب) به بهشت توانند رسید؟

مینو خرد پاسخ کرد که :

- چنین کسان به بهشت رسند . - اول کسیکه رادی جوید دوم کسیکه راستی ورزد سوم آنکه سپاسدازی کند چهارم کسیکه خورسندی نماید پنجم کسیکه به وهان (= نیکوان) نیکی کند و با هر کس دوست باشد ششم کسیکه بر این بیگمان بود که آسمان و زمین و هر نیکی ای که در گیتی (= جهان) و مینو (= سرای دیگر و بهشت) است از دادار

اورمزد است و دادار اورمزد همه نیکی آفریده است هفتم کسیکه بر این بیگمان بود که همه بدیها از اهریمن دروند (= ملعون و گجستك) است هشتم کسیکه بر ستاخیز تن پسین بیگمان بود نهم کسیکه روان خود را از کرفه (= ثواب نیکو گرداند دهم کسیکه ویرا فرزند نباشد پسری را بفرزندی بپذیرد یازدهم کسیکه بکار خویش تخشا (= کوشا و جدی و ساعی) باشد دوازدهم کسیکه بردین وه (= به و نیکو) مازدیسنان (= خداپرستی) بیگمان باشد سیزدهم کسیکه ویرا نیکی رسد ارزش آن شناسد و [آنرا] قدر داند چهاردهم کسیکه با چشم نیک دروهان (= نیکان و خوبان) و اشوان (= پاکان و مؤمنان) نگرند پانزدهم کسیکه کینه و رشک را از خود دور دارد شانزدهم کسیکه خوی بد از منش (= اندیشه و فکر) خود دور دارد هفدهم کسیکه رشک نبرد هیجدهم کسیکه عداوت و دشمنی نکند نوزدهم کسیکه در کوشش زیان نکند بیستم کسیکه غم و اندوه بدل راه ندهد بیست و یکم کسیکه خشم نکند بیست و دوم کسیکه ننگ را گناه داند بیست و سوم کسیکه سستی و کاهلی نکند بیست و چهارم کسیکه بیزدان بیگمان باشد بیست و پنجم کسیکه از تند خوئی و آذیر هیزد بیست و ششم کسیکه خود نیکی کند و بد دیگران هم آموزد بیست و هفتم کسیکه زیرستان را یاری کند بیست و هشتم کسیکه از خود پسندان دوری جوید بیست و نهم کسیکه از فریب دادن دیگران پیر هیزد سی و یکم کسیکه در میان دو آشنا نزاع نیندازد سی و یکم آن که (= آنکسیکه) از مهر دورج یعنی پیمان شکن پیر هیزد سی و دوم کسیکه سود خود را در زیان دیگر کسان نجوید سی و سوم کسیکه دبستان بنا کند . (چنین کسان به بهشت رسند.)

دانا از مینو خرد پرسید که :

به نیرو و قدرت کدام شایسته تر ؟ و بخرد که (= چه کسی) برتر ؟
و بخوی (= عادت) که خواستار تر ؟ و گفتار که خوب تر ؟ و نیکی که
بمنشن (= اندیشه) کمتر ؟ و به مهر کدام بدتر ؟ و رامشن (= آرامش
دل) که (= چه کسی) به منشن (= اندیشه) کمتر ؟ و به دل که بایسته تر ؟
و به برداری که پسندیده تر ؟ و بکه ایمان نشاید داشتن ؟ و آن چیست که با
هر کس سازش دارد ؟ و آن چیست که با هیچ کس سازش ندارد ؟ و که (- چه
کسی) را به هم پرسیکه (= هم نشینی و هم صحبتی) بایده داشت ؟ و کیانند
آنانکه گواهی شان نباید پذیرفت ؟ و در فرمانبرداری که (= چه کسی)
باید بودن ؟ و چه منشی (= اندیشه ای) بایده سپاس داشت و بیشتر [باید]
فکر کرد ؟ کیست آنکه بپایه و مقام مانند او رمزد و امشاسپندان باشد ؟
و کیست آنکه بپایه و مقام خویش مانند اهریمن و دیوان باشد ؟

مینو خرد پاسخ کرد که :

به نیرو و قدرت آن شایسته تر که هنگام خشم خشم نکند و گناه
نکند و خویشتن را تباه نسازد - و بخرد آن برتر که روان خویشتن را
رهانیدن تواند - و بخوی آن خواستار تر که مردمان را نفریبد - و گفتار آن
کسی خوبتر که راست گوید - و نیکی مرد خشمگین بمنشن (= اندیشه)
کمتر و به مهر مرد کینه ور و جابر بدتر - و آرامش بمنشن مرد خبیث و بد
طینت کمتر - و به دل آن کس نیکوتر که گیتی بگذارد و مینو (= سرای
دیگر و بهشت) گیرد و بکام خویش راستی و نیکوکاری بگردن پذیرد - و

به برداری آن پسندیده تر که شرارت و رنج و زیان که از اهریمن و دیوان و
بدان باو رسد بدان خورسند باشد و بکام و گردن پذیرد و بهیچ راه روان
خویش نیازارد - و آن کس ایمان نباید داشتن که از یزدان بیم و بمردمان
شرم ندارد و آن چیزیکه با هر کس سزد داشتن آشتی و خوشحالی و آرائی
باشد - و آن چیزیکه نشاید سزد داشتن کینه و ناآشتی [باشد] - و این
سه چیز به هم پرسگیه (= هم صحبتی و هم نشینی) با خویشان باید داشت:
همت و هوخت و هورشت یعنی اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک - و
این سه کس را بگواهی نباید پذیرفت: زن و کودک جوان و بنده و غلام -
و اینان را باید فرمان بردار بودن و پرستش باید کردن. زن شوی خود را
و فرزند پدر و مادر را و سردار و دستور و اوستا و آتش بهرام و خویش و
پیوند را و اندر سرداران و سالاران و استادان خویش فرمان بردار باید بودن -
و یزدان را بیش باید شنید و سپاس داشت و باروان خویش بهیچ وجه بی شرمی
نباید کرد و همیشه بیاد باید داشت - و داور که داوری راست کند و پاره
(رشوه) نستاند بیایه خویش همانند اورمزد و امشاسپندان باشد [چنانکه
گفته اند] - و کسیکه داوری بکذب کند و پاره (= رشوه) ستاند بیایه
خویش همانند اهریمن و دیوان باشد [چنانکه گفته اند] .

جشن سده

سده جشن ملوک نامدار است
ز افریدون و از جم یادگار است
زمین امشب تو گوئی کوه طور است
کز نور تجلی آشکار است
گر این روز است شب خواندش نباید
و گر شب روز شد خود روزگار است
«عنصری»

آنچه از روزهای تاریخی که در ایران باستان برجای مانده است،
همه روزهای جشن و سرور و شادمانی است .

از روزهای سوگ و ماتم و اندوه در ایران باستان اثری نیست -
زیرا فلسفه دین ایران باستان بر مبنای کار و کوشش و شادی و خرمی استوار
است . در ایران باستان . میکوشیدند که بر زشتی ها و دروغ و دردها فائق
آیند و آلام زندگی را بابرپاداشتن جشن های ملی و مذهبی بدست فراموشی
سپردند . در ایران باستان دو گونه جشن برگزار میشده است . یکی جشن
مذهبی گه نبار است که در مدت یکسال شش بار و بفاصله های مختلف
بر گزار می شده است . علاوه بر این جشن ششگانه ، در هر ماه نیز هنگامی
که نام روز با نام ماه برابر می افتاد آنرا جشن می گرفتند ، از آن جمله
است جشن مهرگان که در روز شانزدهم از ماه هفتم یعنی در روز مهر از

ماه مهر برگزار می‌شده است . جشنهای دیگری نیز بوده که جنبه ملی داشته‌اند از آن جمله‌اند جشن نوروز و جشن سده . آنچه در این مقاله باطلاع خوانندگان گرامی میرسد راجع به جشن سده است جشن سده که از مندرجات شاهنامه برمیآید ، بنیادش بهوشنگ پادشاه پیشدادی نسبت داده شده است.

شرح واقعه چنین است که روزی هوشنگ شاه با همراهانش از کوهی میگذشت . ماری سیاه رنگ بسیار بزرگ باچشمان سرخ رنگ ازدور پدیدار شد هوشنگ سنگی برگرفته وبه جانبش انداخت - اگرچه مار بگریخت اما قطعه سنگ کوچک بسنگ بزرگتری برخورد کرد و شکست و شراره از آن برخاست هوشنگ شاه از اسب پیاده شد و یزدان را از این فروغ ایزدی سپاس گفت - بقول فردوسی

بگفتا فروغی است این ایزدی

پرستید باید اگر بخردی

همان شاه در کرد او با گروه

شب آمد برافروخت آتش چوکوه

یکی جشن کرد آن شب باده خورد

سده نام آن جشن فرخنده کرد

ز هوشنگ ماند این سده یادگار

بسی باد چون او دگر شهریار

فردوسی نه تنها در داستان هوشنگ شاه از سده یاد کرده بلکه

شانزده بازیگر دیگر نیز در شاهنامه از سده یاد می‌کند .

در فرهنگ های فارسی و در کتب تاریخی برای وجه تسمیه این

جشن دلایل بسیاری ذکر کرده‌اند از جمله نوشته‌اند این جشن را از آن جهت سده گویند که در این روز تعداد فرزندان آدمی بصد رسیدند .
 ابوریحان بیرونی در کتاب بسیار ارزشمند خود بنام التفهیم که بین سالهای ۴۲۰ - ۴۲۵ هجری تألیف کرده مینویسد : «سده آبان روز است از بهمن ماه و آن دهم روز بود و اندر شبش که میان دهم است و روز یازدهم آتش‌ها کنند و گرد بر گرد آن شراب خورند و شادی کنند و نیز گروهی از آن بگذرند و اما سبب نامش چنان است که از او تا نوز پنجاه روز است و پنجاه شب - و نیز گفته‌اند که اندرین روز از فرزندان پدر نخستین سد تمام شدند .» دردنباله این مطلب داستان غلبه فریدون بر ضحاک را در این روز می‌آورد که درست نیست و آن واقعه در جشن مهرگان روی داده است .

در زین الاخبار آمده است که «بعضی گفته‌اند میان این روز و میان نوز - صد شبان روز یعنی پنجاه روز و پنجاه شب - بر این سبب سده نام کردندش .» یا در جای دیگر گوید که اندرین روز سد مردم تمام شده بود از نسل مشیا و مشیانه و ایشان دو مردم نخستین بودند چنانکه مسلمانان گویند آدم و حوا» او هم سپس داستان ضحاک و فریدون را همانند بیرونی ذکر می‌کند . ملاحظه کن بادی در شرح بیست باب چنین نوشته است آنجا که گوید . «وجه تسمیه اش به سده آن است که چون کیومرث را صد فرزند بوجود آمده بود و همه بجای رشد و نمو رسیدند - در این شب جشن نمود

و همه را که خدا ساخت و فرمود تا آتش بسیار افروختند ، بدین جهت آنرا
سده نام نهاد .»

در کتاب بدایع اللغة میبدی آمده است که : « هنگامی که کیومرث
را صد فرزند پدید آمد و برومند شدند در این شب آنان را زن داده با آتش
افروزی های گوناگون فرمان داد .»

باید در اینجا بعنوان جمله معترضه گفت که کیومرث بنا بمندرجات
کتب پهلوی ، نخستین بشر یعنی همان آدم در ادیان سامی است . مؤلف
زین الاخبار باین نکته توجه داشته است که گفته است «از نسل مشیا و مشیان»
صد نفر تمام شدند و ایشان دو مردم نخستین بودند . در نوروز نامده و کیمیا
سعادت و مندمه الادب و مجمل التواریخ و عجائب المخلوقات و دبستان المذاهب
و غیره که ذکر از سده بمیان است تماماً مطالب بیرونی و مؤلف زین الاخبار
را تکرار کرده اند . و اما در فرهنگ ها آمده که : «این جشن راهوشنگ بن
سیامک بهمرسانید و بعضی گویند که پسر چهارم آدم علیه السلام است ،
یعنی بیچاره پشت بآدم علیه السلام میرسد - روزی با صد کس بطرف کوهی
رفت ، ناگاه ماری بزرگ و قوی جثه بنظرش در آمد و چون هرگز مار
ندیده بود بشگفت آمد و گفت جمیع جانوران متابعت ما می کنند -
همانا این جانور دشمن ماست که سر از اطاعت پیچیده ، سنگی برداشت و
بر جانب مار انداخت آن سنگ خطا شد ، و بر سنگ دیگر خورد ، آتش
از آن بجست و بر خس و خشاك افتاد مار را بسوخت - چون در آن زمان

هنوز آتش ظاهر نشده بود ، هوشنگ با همراهان از پیدا شدن آتش خرم وشادان گردید وگفت که این نور خداست که دشمن ما را کشت و به سجده رفت و شکر ایزد بجای آورد و در آن روز جشنی بزرگ کرد .

شك نیست که واژه سده یا سذك ریشه وین کهن تری دارد و در اوستا و سانسکریت برورت SATA است آمده که همان عدد صد باشد و اینکه عدد صد را با صاد عربی نویسند درست نیست ذکر جشن سده در بسیاری از کتاب های فارسی چه ادبی و چه تاریخی بر جای مانده است. نه تنها در کتب فارسی از این جشن نامبرده شده بلکه در بسیاری از کتب عربی که بوسیله دانشمندان ایرانی عرب نویس و یا دانشمندان عرب نوشته شده از سده ذکر نموده اند . در میان این گروه کثیر که از سده نام برده و ذکر کرده اند فقط چند تن از مهمترین آنان را بشرح زیر نام میبریم از آن جمله اند :

ابوریحان بیرونی ، بدیع الزمان همدانی ، ابن مسکویه ابن اثیر و غیره .

نه تنها شعرای پارسی زبان قصائد بلند در هنگام جشن سده میساختند و می سرودند ، بلکه شعرای ایرانی و یا عرب که بزبان تازی شعر می گفتند نیز سده را وصف نموده اند که از آن جمله باید مهیار دیلمی ، ابوالقاسم بن بابک و ابوصالح بن احمد نیشابوری را نام برد . در میان شعرای پارسی زبان باید از بیشتر شعرای روزگار غزنویان یاد کرد که درباره جشن سده قصائد بسیار بلند دارند همانند عنصری ، فرخی سیستانی ، منوچهری دامغانی ، عمیق بخارائی ، عثمان مختاری و مسعود غزنوی و غیره .

جشن سده در بعد از اسلام نیز فراموش نشد چنانکه در تواریخ مذکور است بزرگترین جشن سده در بعد از اسلام در سال ۳۲۳ هجری و در روزگار مرداویج بن زیار دیلمی و در همین شهر اصفهان و در کنار زاینده رود برگزار شد. شرح این سده در کتب تاریخ به تفصیل آمده است.

در روزگار سلطان مسعود غزنوی و در سال ۴۲۶ هجری سده دیگری بر پا شد و آتش افروزی آن چنان عظیم بود که بقول بیهقی «... قریب ده فرسنگ فروغ آن آتش بدیده بودند. و چنان شده بود که دیگر آن چنان ندیدم و آن شب بخرمی به پایان آمد.»

برگزاری جشن سده، نه تنها در چند قرن اول اسلام از یاد نرفته بود، و شعرا در باره آن قصائدی غرا می ساختند بلکه در تمام دوران سیزده قرنی که از اسلام میگذرد، این جشن بکلی از یاد نرفت و گاه و بیگاه بوسیله میهن پرستان و علاقمندان باین مرز و بوم تجدید می شد. کما اینکه تا چند سال قبل شاعری بنام نورالله بن عادل اصفهانی متخلص به «صبوری» شخصاً در خانه خود این جشن را بر پا میداشته و قصیده‌ای نیز در باره جشنی که در سال ۱۳۱۰ خورشیدی گرفته بود سروده است.

این قصیده در شماره ۷ سال ۱۲ مجله ارمغان از صفحه ۵۰۳-۵۰۷ درج شده است.

در زبان برخی از شعرا جشن سده طلایه دار و پیشرو نوروز دانسته

شده ، از همین جاست که منوچهری در قصیده بسیار معروف خود که با مطلع : «بر لشکر زمستان نوروز نامدار» آغاز می شود - میگوید که :

وینک بیامده به پنجاه روز پیش

جشن سده ، طلایه نوروز و نوبهار

برگزاری این جشن ، در بین زرتشتیان ایران ، تا آنجا که اوضاع اجازه میداده- برگزار می شده است اما خوشبختانه از آغاز سلطنت خاندان جلیل پهلوی که توجهی شایسته بفرهنگ و تمدن گذشته ایران می شود- این جشن نیز مانند جشن های نوروز و مهرگان - از نوروغی گرفته است . مراسم جشن سده را زرتشتیان کرمان بخوبی محفوظ داشته و تا کنون همه ساله در شب دهم بهمن ماه ، برسم باستانی و به پیروی از روش نیاکان خویش با آتش افروزی در خارج از شهر کرمان و در میان سرور و شادمانی - در حالی که همه طبقات مردم شرکت مینمایند - بر پا میدارند . چند سالی است که زرتشتیان تهران ویزد نیز این جشن را برگزار مینمایند - شرح جزئیات از حوصله این مختصر خارج است .

بنا بامر شاهنشاه آریا مهر - که روزگار شاهنشاهیش دراز باد - از دهم بهمن ماه ۱۳۲۷ خورشیدی در دانشکده افسری - در هنگام اعطای سردوشی بدانشجویان دانشکده افسری- جشن سده را با افروختن آتش و با تشریفات خاصی بر پای میدارند - شرح برگزاری این آئین را در دانشکده افسری ، یکی از درجه داران ارتش شاهنشاهی بنام آقای علی خورش دیلمانی در کتابی بنام «جشن های باستانی ایران» به تفصیل آورده است .

این نکته را نیز باید بعرض برسانم که احترام بآداب و رسوم ملی. هیچگاه سبب تنفر از عقاید دینی نخواهد بود زیرا اگرما بگذشته پر افتخار خود بی علاقه باشیم، شك نیست که نمی توانیم بآنچه که امروز هم داریم، علاقمند باشیم. اگر امروز ملت ایران نوروز و مهرگان و سده را جشن میگیرد و بایستی هم بگیرد از آن جهت است که مجموعه همین آداب و رسوم است که ملیت ما ایرانیان را تشکیل میدهد. زنده نمودن جشن های قدیم، روح میهن پرستی و شاهدوستی را که از صفات عالیه ایرانیان است در افراد تقویت نموده و خاطرات روزگاران سرافرازی و فرخندگی ایران را در دلها زنده نگه میدارد. از همین جاست که استاد فقید نور داود سروده است.

فر و پیروزی ما ملت پیداست هنوز

کیش زرتشت ز آتشکده بر جاست هنوز

نخت دارای بلند اختر بر پاست هنوز

طاق کسری بلب دجله هویداست هنوز

ماند آن قوم کزوماند نام و نشان

پاینده باد ایران - زنده باد شاهنشاه ایران

لهجه بهدینان

مدتها بود که پی بهانه می‌گشتم و می‌خواستم چیزی درباره «لهجه بهدینان» (۱) بنویسم، تا اینکه نوشته آقای خداداد خنجری رادر شماره دوازدهم، سال نوزدهم، اسفندماه ۱۳۴۷ مجله هوست خواندم و باخواندن آن بهانه بدستم افتاد که مطلبی بنویسم و قدری درد دل کنم. آقای خنجری بحقایقی تلخ اشاره کرده است، که باید مورد عبرت همه پدران و مادران و توجه کسانی که ببقای جماعت علاقه‌مند هستند، قرار گیرد، عده‌ای باین عذر متوسل می‌شوند، که در محیط تهران با بچه باید بزبان فارسی صحبت کرد و نمیتوان با «لهجه بهدینان» حرف زد. این عذر بدتر از گناه است. زیرا در چهار دیوار خانه، کسی بطرز صحبت کردن کسی دخالت نمی‌کند.

مگر نه اینکه ارامنه ایران، درهرجا و درهر مکان و درهر موقعیتی

۱ - اصطلاح «لهجه بهدینان» به پیروی از کلمه «فرهنگ بهدینان» تألیف جناب آقای جمشید سروشیان کرمانی است.

باشند، بزبان ارمنی صحبت مینمایند آیا شما هیچ مشاهده کرده‌اید که دونفر ارمنی، وقتی باهم صحبت می‌کنند، بزبانی غیر از زبان ارمنی صحبت کنند؟ در اینجا داستانی بیادم می‌آید و آن هنگامی است که در بمبئی و در دانشگاه آنجا به تحصیل مشغول بودم. داستان از این قرار است که روزی حسبالمعمول، برای دیدن دوستی که امروز در میان ما نیست، ولی یادش برای همیشه عزیز است - رفته بودم. این دوست روانشاد رستم بهرام فرخانی بود همیشه باهم می‌نشستیم و از هر دری سخن می‌گفتم و صحبت می‌کردیم. صحبت‌های بیشتر در اطراف بهبود اوضاع زرتشتیان دور میزد. در آن روز که برای دیدار وی رفته بودم، پدر و پسری وارد مغازه شدند، با روانشاد فرخانی بزبان گجراتی گفتگو کردند. پس از رفتن آنها دوستم گفت: این پسر و پدر بعد از هفده سال به هندوستان، برای ملاقات خویشاوندان بر می‌گردند. آیا این جوان بنظر شما چطور گجراتی حرف میزد؟ گفتم: تصور نمی‌کردم او گجراتی درجائی غیر از هندوستان یاد گرفته باشد. گفت برعکس: این جوان در چین متولد شده و گجراتی در خانه و نزد والدینش آموخته است. او اولین بار است که به هندوستان می‌آید.

علاوه بر گجراتی که از والدینش در منزل آموخته است، زبانهای چینی و انگلیسی را نیز بخوبی یکدیگر میداند. چینی را مانند زبان مادری اش و انگلیسی را بخوبی چینی می‌خواند و مینویسد و صحبت می‌کند. (۱)

۱ - روانشاد رستم فرخانی در چند سال پیش، این موضوع را در مقاله‌ای که برای مسابقه «هوخت» نوشته بود، یادآور شده است.

پارسیان در هر گوشه از جهان بسر برند ، زبان گجراتی را که بنام زبان مادری انتخاب کرده اند ، فراموش نمی کنند ، شاید بگوئید با یاد گرفتن زبان گجراتی ؛ نتوانند انگلیسی را خوب بیاموزند باید عرض کنم که در میان ممالك مشترك المنافع ، مردمان هندوستان بهتر از سایر کشورهای مزبور انگلیسی صحبت می کنند و مینویسند و در میان مردمان ساکن شبه قاره هند ، پارسیان از همه بهتر انگلیسی مینویسند و گفتگو می کنند . پس ملاحظه میفرمائید که یاد گرفتن گجراتی مانع از یاد گرفتن زبان انگلیسی نبوده است . شاهد این مدعا نوشته ها و آثاری است که از دانشمندان پارسی بزبان انگلیسی بر جای مانده است و مورد استفاده دیگران است . شماسخترانی بسیاری از زبان برادران پارسی در تهران شنیده اید و ملاحظه فرموده اید که با چه سلاست و روانی و تلفظ درست صحبت نموده اند . برای مثال دستور دکتر کارخانه والا و دستور ماهیار کوتار و دستور دکتر میزرا و آقای جمشید کاتراک را یاد می کنم .

کتابهای روانشاد دستور دکتر مانکجی والا ، دستور بزرگ کراچی ، بهترین نمونه نشر انگلیسی روان و شیوا است . او نیز بزبان مادری اش یعنی گجراتی ، آشنائی کامل داشت . پس چه خوب است که این عذرهای بدتر از گناه را بکنار بگذاریم و راهی برویم که پدرانمان رفته اند . یعنی وظیفه ملی و میهنی خود را انجام دهیم . شاید بگوئید ، هنگامی که با «لہجہ» بہدینان» حرف بزنیم ، دیگران ما را خواهند شناخت که

زرتشتی هستیم ، چه افتخاری از این بالاتر که بدانند ما از پیروان اندیشه نیک ، گفتار نیک و کردار نیک هستیم .

امروز که خدایرا سپاس ، در تحت توجهات اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهر (که زندگانی اش دراز باد) از همه گونه نعمت آزادی برخوردار هستیم - پس چرا باید دین آباء و اجدادی خود را پنهان کنیم پدران ما ، در سخت ترین شرایط دین را پنهان نکردند و آنرا مایه افتخار میدانستند ، پس چرا حالا ما کاری کنیم که فردا مورد مواخذة آیندگان قرار گیریم و در برابر نسل آینده سرافکنده باشیم .

در این جا باز مطلبی بیادم آمد که بدنیست نقل نمایم . هنگامیکه در دانشگاه تهران تحصیل میکردم ، روزهای متبرک بشاه وهرام ایزد میرفتم یکی از روزها در میان جوانان بدون سدره و کشتی ، موبدزاده ای که امروز پزشك ناموری است ، بدون سدره و کشتی دیدم . از او پرسیدم چرا از پوشیدن سدره و کشتی خودداری مینماید ؟

بمن جواب داد در حمام ممکن است کسی سدره و کشتی اش را به بیند و بپرسد که مفهوم از این سدره و کشتی چیست ؟

گفتم برای سؤال کننده ، فلسفه آن را بیان میکرد - نمیدانم آیا بعد از این واقعه کشتی و سدره به همراه دارد یا هنوز هم بعقیده سابق خود باقی است ؟

تازه به بمبئی رفته بودم . برای گرفتن پروانه اقامت ، بایکی از دوستان بشهربانی یا بهتر بگویم اداره آگاهی رفتیم . رئیس شهربانی در

آنوقت یکنفر افسر پارسی بود . باطافش رفتیم ، در خالیکه دو دگمه بالای زیر گلولی او باز بود سدره اش نمایان بود .

از دوستم پرسیدم - آیا از اینککه مردم سدره او را می بینند باکی ندارد ؟

دوستم جواب داد که او بخود می بالد و افتخار می کند که پارسی است و متصدی این شغل خطیر است . آیا باز هم ایرادی دارید ؟

برخی بمن میگویند که اگر یک جوان زرتشتی با «لهجه بهدینان» صحبت کند ، تلفظ او برای یاد گرفتن فارسی ، همانند مسلمانان خوب نخواهد بود . برای رد این عذر هم مثالی دارم .

اینجانب چندسالی است در اصفهان و در خدمت دانشگاه و بکار تدریس تمدن و فرهنگ و زبانهای ایران باستان ، مشغولم فرزندانم همگی در اصفهان متولد شده اند و در اصفهان بزرگ شده اند و در همین اصفهان بمدرسه میروند . لابد خواهید گفت که در فارسی صحبت کردن لهجه اصفهانی دارند . میخواهم عرض کنم که چون در خانه با آنها به «لهجه بهدینان» صحبت کرده ایم و با این لهجه بار آمده اند - ابدأ در فارسی حرف زدن لهجه اصفهانی ندارند کمترین اثری از لهجه اصفهانی در حرف زدنشان مشهود نیست .

هر کس باور ندارد میتواند بر بنده منت نهد و با اصفهان تشریف بیاورد و این ادعا را از نزدیک مشاهده کند .

هنوز فراموش نمی کنم ساعات درس پهلوی در دانشگاه تهران را که

چون با «لهجه بهدینان» آشنا بودم ، خیلی بهتر و زودتر از سایر همدرسان این زبان را فرا گرفتم و در طی دوران تحصیل چه در ایران و چه در بمبئی ، برای من کمک بزرگی بفرا گرفتن زبان پهلوی بود .

بسیار جای تأسف است که پدران و مادران مقیم تهران از يك وظیفه بسیار خطیر و مهم و ملی و میهنی ، بعنوانین مختلف ، کوتاهی مینمایند . اما باز خوشحالم که هم شهری های من ، یعنی اهالی شریف آباد ، در هر جا و در هر موقعیتی باشند ، این لهجه را بفرزندانشان یاد میدهند . همه جوانان شریف آبادی مقیم مرکز با «لهجه بهدینان» آشنا هستند . این هم تا اندازه موجب تسلی خاطر من است .

نباید فراموش کرد که پدران و مادران مادر دورانی بسیار سخت تر از روزگاران زندگی میکردند ولی هرگز حاضر نبودند دین آباء و اجدادی خود را در مقابل این گونه عذر ها پنهان کنند و از آداب و رسوم خویش دست بکشند . در مقاله جشن سده گفتم که :

«احترام و نگهداری آداب و رسوم ملی ، هیچ گاه سبب عقب افتادن از قافله تمدن نیست.» اگر کسی بگذشته پرافتخار خود بی علاقه باشد آنچه که امروز هم داردمی تواند علاقه مند باشد ، برای این قسمت از عرایضم ، شواهد زیادی دارم که همه از روانشاد پدرم شنیده ام و چون مطلب بدر از امیکشد ، از ذکر آنها خودداری مینمایم و فرصتی دیگر را میگذارم . هر نوز که با عده از زرتشتیان ساکن تهران ، در اصفهان روبرو میشوم ، می بینم که بیشتر جوانان نشان بزبان فارسی صحبت می کنند و از

«لهجه بهدینان» بی اطلاع هستند. من این گناه را متوجه پدران و مادران می‌دانم که اغلبشان دیرگاهی نیست که به تهران رفته و اقامت گزیده‌اند. در میان این جوانان بخصوص فرزندان کسانی را دیدم که خود امر رهبری جماعت زرتشتی را بعهدہ دارند و این امر برای من بسیار ناگوار بود. امیدوارم که انجمن زرتشتیان تهران و سایر تشکیلات جماعتی در تهران، راهی برای رفع این نقیصه بزرگ که خطری عظیم در پی خواهد داشت، بجویند و ترتیبی اتخاذ فرمایند که جوانان ما درآینده با «لهجه بهدینان» آشنائی بیشتری حاصل نمایند. بامید آن روز.

اصفهان دهم اسفندماه ۱۳۴۷

تمدن و فرهنگ ایران باستان

تمدن و فرهنگ هر کشوری هم زمان با تاریخ آن کشور است .
بكمك آثار کتبی ، باقیمانده آثار باستانشناسی ، آزمایش های کربن ،
سنگ نبشته ها ، آثار باقیمانده کتبی بر روی ظروف گلی و نیز بكمك تحقیقات
علمی جدید . میتوان درباره گذشته کشوری و نیز تاریخ و سوابق تاریخی
ملتی ، هم چنین اهمیت و نفوذ تمدن و فرهنگ آن کشور بگفتگو و بحث
پرداخت .

تمدن باخوشبختی و پیشرفت هر کشور و ملتی ارتباط مستقیم دارد ،
در صورتیکه فرهنگ هر کشوری مربوط است به پیشرفت اخلاق مردم هر
کشور یا عبارت دیگر تمدن و فرهنگ همانند دانه های زنجیر بهم
پیوسته اند .

در تاریخ تمدن های جهان کهن ایران برجسته ترین و مهمترین سهم
در بخشیدن زندگی و درخشش . بدیگر مردم جهان داشته است . در حالیکه

از بسیاری از اقوام کهن جهان اثری بجای نمانده است . ایران و فرهنگ و تمدن آن در برابر حوادث گوناگون روزگار برای هزاران سال پایداری نموده و بر جای مانده است . تنها همین يك نکته برای عظمت و بزرگی ایران و تمدن و فرهنگ گذشته اش کافی است .

در روزگار پادشاهی هوشنگ شاه پیشدادی بود که ایران انواع و اقسام اسباب و ابزار آهنی ساخت و نیز بکندن قنات موفق شد . معروف است که جانشین هوشنگ شاه یعنی تهمورس هنر خط و نوشتن را از دیوان آموخت . اما درخشنده ترین دوران ؛ زمان پادشاهی شاه جمشید بود که سرزمین ایران بنام « ایران ویج بزرگ » با تمدنی درخشان اداره می شد .

شاه جمشید ، مردم را بچهار گروه تقسیم کرد . این چهار گروه عبارت بودند از طبقه روحانیون ، جنگ آوران ، کشاورزان و هنرمندان ، شاه جمشید دستور داد تا راهها را بسازند و نیز کشتی جهت بحریمایی ، در روزگاری وی ساخته شد . در روزگار او بود که بمردم هنر بافندگی آموخته شد و توجه مخصوص نسبت به بهتر زیستن مردم داشت .

دوران سلطنت شاه جمشید را همانند دوران پریکلس ، دوره طلایی تاریخ گفته اند . همانطور که در اوستا آمده است : « در روزگار جمشید ، نه سرمای شدید بود و نه گرمای زیاد ، نه مرگ زودرس بود و نه رشک و حسد و خودخواهی هنگامیکه پسر و پدر باهم میرفتند هر دو چون جوان پانزده ساله مینمودند و شناخت پدر از پسر مشکل مینمود . »

آنطور که در کتاب وندیداد آمده است ، در روز کار جمشید ، بسبب ازدیاد جمعیت ، سه بار جهان گسترش یافت . اهورامزدا ، از شاه جمشید خواست که مقام پیامبری و راهنمایی مردم آن روز را بپذیرد ، اما او با کمال فروتنی ، از این امرپوزش خواست . ولی در عوض پذیرفت که مردم زمان را به تقوی و پاکدامنی و راستی و درستی رهنمون شود و آنها را بیک زندگانی شادی بخش راهنما باشد .

اهورامزدا جمشید را بآمدن سیلی و حشتناک آگاه ساخت ، بنابراین شاه جمشید ، همت به بنای باغی گذاشت تا مردم و حیوانات را از خطر نابودی برهاند و آن باغ بنام «ورجمکرد» مشهور است . این مطلب که از فرگرد دوم وندیداد آمده است ، می‌رساند که شاه جمشید در دوران یخبندان و در حدود یازده هزار سال پیش میزیسته است . جمشید بافتخار جاودانی نائل شد . هزاران سال از زمان وی میگذرد اما هنوز مردم ایران نوروز را جشن میگیرند این روز همان روز بر تخت نشستن شاه جمشید است که نه تنها مردم ایران آنرا گرامی میدارند و جشن میگیرند ، بلکه مردمان برخی کشور دیگر نیز همانند پارسیان در هندوستان و پاکستان و سایر نقاط جهان ، آنرا جشن میگیرند و بزرگ میدارند .

در روزگار شاه فریدون بود که ضحاک ستمگر به بند اندر کشیده شد و صلح و آرامش جای جنگ و ناامنی را گرفت و هم در زمان او بود که علم پزشکی و دانش جراحی ترقی شایان توجه نمود . در این زمان بدانشجویان رشته پزشکی ، خواص گیاهان طبی ، در درمان دردها ، آموخته شد ،

همچنین در این روزگار بود که دانش دامپزشکی پیدا آمد. برای پزشکان، در برابر معالجه بیماران، حق الزحمه‌هائی تعیین شده بود که هیچ پزشکی حق نداشت بیش از آن میزان تعیین شده، از بیماران دریافت دارد - برای درمان بیماریهای روحی، بیماران را با کلام «ماشرا» یا «کلام مقدس» معالجه مینمودند. این روش معالجه در آن روزگار، بهترین راه علاج بیماران شناخته شده بود. میدانیم که رستم، پهلوان نامی ایران، بایک عمل جراحی چشم بدین جهان گشود. این کار در روزگار منوچهر شاه، نوه و جانشین شاه فریدون، صورت گرفت. گفته اخلاقی معروف: «پاکیزگی، نزدیکترین راه رسیدن بخداست» را ایرانیان باستان به بهترین وجهی عمل میکردند. نظافت و پاکیزگی، برای هر کس از ابتدای طفولیت، جزو مهمترین وظیفه بود. به مسئله «عقل سالم در بدن سالم است» اهمیت فوق العاده داده می‌شد. ایرانیان باستان در پاک نگهداشتن آب و باد و خاک و آتش، سعی وافر داشتند و میکوشیدند که با پاک نگهداشتن محیط اطراف خویش، سبب پراکنده شدن میکرب و وسرایت امراض بدیگران نشوند.

در کتاب وندیداد، درباره دوری از امراض واگیردار و خویشتن را دور نگهداشتن از کثافات دستورات اکید آمده است. در روزگار کنونی و با همه پیشرفتهائی که در بهداشت عمومی شده. معینا یک پزشک و یک میکرب شناس بشکفتی و اعجاب در میماند، هنگامی که از مندرجات کتاب وندیداد درباره جلوگیری از امراض و سرایت آن توسط میکرب،

بدیگران آگاهی حاصل مینماید .

در روزگار پادشاهان پیشدادی ، در بهداشت عمومی و ترویج حفظالصحه برای تندرستی مردم، کوشش فراوان میشد . در آن روزگاران کهن ، برای از بین بردن اجساد مردگان آنها را در بالای کوهها و در جای بلندی و در دخمه ها میگذاردند تا میکربها بوسیله اشعه سوزان آفتاب نابود شوند و از بین بروند چون میدانستند که میکربها در زیر زمین دیرتر از بین خواهند رفت . این روش از بین بردن اموات بعقیده بسیاری از افراد صاحب نظر بهترین طریقه دفع اموات بوده است .

در طی قرون و اعصار، مذهب ایران باستان ، بنام مذهب یکتا شناسی در جهان شناخته شده است . حتی پیش از ظهور اشوزرتشت ، پیغمبر ایران باستان ، و در روزگار پادشاهان پیشدادی ، مردم بستایش يك آفریننده بنام «مزدا» معتقد بودند و بهمین جهت در شاهنامه فردوسی بآنها عنوان «مزدیسنی» یعنی پرستنده «مزدا» داده شده است . دشمن اصلی ایرانیان ، همان ساکنان بومی سرزمین ایران بودند که قبل از آمدن آریاها ، در این سرزمین سکونت داشتند . بومیان اصلی این سرزمین و نیز آنها که تورانیان لقب یافته اند و هم چنین بیشتر اقوام سامی ، در نزد ایرانیان بنام «دیوان» و یا غارتگران ، نامیده شده اند :

در روزگارانی بس دور ، اجداد ایرانیان و هندوان که آریائی خوانده میشوند در يك جا و با هم زندگی میکردند . بواسطه عدم توافق مذهبی ، این دو برادر از هم جدا شدند . این خود یکی از دلائل تمایلی

ایرانیان بسوی یکتاپرستی است. زرتشت پیغمبر ایران باستان، این گرایش بسوی مزداپرستی را با تغییرات اساسی دیگر درهم آمیخت و مذهبی که مبنای آن بر یکتاپرستی استوار است بجهانیان عرضه داشت. هر زرتشتی در هنگام بستن کشتی، بند بندگی زرتشتیان میسراید: « من استوارم بکیش مزدیسنی که آورده زرتشت است. می ستایم پندار نیک را، می ستایم گفتار نیک را، می ستایم کردار نیک را، می ستایم دین نیک مزدیسنی را که بر ضد جنگ و خونریزی و دور کننده سلاح است. اهورامزدا را آفریننده تمام هستی ها میدانم ».

با ارتباط این موضوع، جا دارد که در اینجا سخنی از پروفیسور ویلهلم گایگر آلمانی نقل شود که مینویسد: « بغیر از قوم بنی اسرائیل، هیچ ملت کهن دیگر بجز ایرانیان عصر اوستا در مشرق زمین، نتوانست بچنین نقطه رفیعی از مذهب برسد. در هیچ نقطه دیگر از جهان مردم اینطور فارغ از الهه پرستی نبودند. این ایرانی ها بودند که بسوی یکتا پرستی گرائیده بودند. »

همانطور که در اوستا، از پادشاهان سلسله پیشدادی چون هوشنگ تهمورس، جمشید و فریدون و پهلوان نامبرداری چون گرشاسب سخن بمیان است هم چنین از پادشاهان و پهلوانان دوره کیانیان چون کیکاوس، کیقباد کیخسرو، گشتاسب و اشو زرتشت سخن رفته است.

آثار نوشته در زبان اوستا فراوان و در علوم مختلف بوده است. اشو زرتشت، پیغمبر برگزیده اهورامزدا بود که برای راهنمایی انبای

بشر باین جهان فرستاده شد . او حامل همان پیام‌های آسمانی بود، که در گاتها آمده است . بیست و یک نسا اوستا، که در علوم مختلف چون طب و هیئت و نجوم و غیره بود ، زرتشت برای راهنمایی مردم جهان آورد .

آنطور که پلینی PLINY مینویسد: اوستا بر روی دوازده هزار پوست و با خط زر و در دو میلیون سطر شعر بوده است . در هنگام حمله اسکندر مقدونی بایران و آتش زدن کتابخانه تخت جمشید، نسخه از اوستا که در کتابخانه مذکور نگهداری میشد ، بدم آتش رفت و سوخت ، پس از این واقعه اسفانگیز ، دوباره در روزگار اشکانیان و ساسانیان بجمع آوری اوستا و همانند سابق آنرا در بیست و یک کتاب تنظیم کردند . متأسفانه ، یکبار دیگر در هنگام حمله تازیان بایران ، باین گنج بزرگ صدمه جبران ناپذیر رسید که امروز فقط پنج کتاب از بیست و یک کتاب باقی مانده است . در میان این پنج کتاب ، تنها کتاب «وندیداد» است که بطور کامل بدست ما رسیده است .

خوشبختانه در کتابهای هشتم و نهم دینکرد، که یکی از کتب معتبر و مهم پهلوی است ، خلاصه از بیست و یک نسا اوستا آمده است و از همین جا میتوان پی بعظمت اوستا برد . مقایسه اصل کتاب «وندیداد» که امروز در دست است با خلاصه از آن که در دینکرد آمده است ملاحظه میشود که این خلاصه تا چه اندازه با اصل کتاب مطابقت دارد :

در ایران باستان ، شوهر را «رئیس خانواده» میگفتند در حالیکه زن «کدبانوی خانواده» لقب داشت . «رئیس خانواده» و «کدبای خانواده» از

نظر مقام اجتماعی هر دو با هم برابر بودند ، در صورتیکه وظیفه این دو نفر از یکدیگر جدا بود . در اوستا نیز ، از برابری حقوق زن و مرد گفتگو شده است . در ایران باستان از تشکیل خانواده منظور عالی تر مورد نظر بود تا اینکه فقط باز دیاد نسل بپردازند .

هدف از زندگی آنطور که در مذهب زرتشت آمده است ، کار و کوشش و مبارزه با بدی ها و زشتی ها است . بنابراین هدف عمده از ازدواج نیز تحرك اجتماع است با تحویل دادن نسل نیرومند و تندرست با اجتماع از این جهت است که مجرد زیستن و از تشکیل خانواده سر باز زدن ، در مذهب زرتشت پسندیده نیست و مادری قابل ستایش است که آرزویش داشتن فرزندان ذکور است . ازدواج بایک زن ، در ایران باستان مرسوم بود و همینگونه نیز عمل میشد . مادری که صاحب فرزندان بیشتر میشد ، بافتخارات مختلف نائل می شد .

در اوستا ، پاکدامنی و عفت زنان ستوده شده است . در گاتها هدف عمده تشکیل خانواده بر اساس عشق و محبت طرفین استوار است . در نماز گاه ایوسریترم « = نماز شب ، زنان پاکدامنی که راست و درست در دراندیشه و گفتار و کردار باشند ، زنانی که با آموزش و پرورش درست بار آمده اند و زنانی که نسبت بشوهرانشان وفادار و فرمانبردار و فداکار باشند ستوده شده اند .

در رام یشت آمده است که هر دختر جوانی آرزو مند است ، که با مردی ازدواج نماید که جوان ، زیبا ، تندرست ، جدی ، کوشا ، دانش آموخته و خوش

اخلاق باشد در فروردین یشت ، آنجائیکه بفروهرهای جاودانان پاکان و نیکان و پهلوانان و مین پرستان ، درود فرستاده شده ، نام بسیاری از زنان و دوشیز گانی که در ردیف مردان جاودانی بوده اند ، دیده می شود . سن قانونی ، برای دوشیزگان پانزده سالگی ، جایز شمرده شده است . ازدواج در طفولیت و بسن های خیلی کم . در ایران رایج نبوده بلکه ممنوع بوده است . راجع به مهریه و سهم زن از ماترك شوهر در ایران باستان ، در جایی بدرستی مطلبی ذکر نشده است .

زیبایی يك زن در اوستا اینطور و باین توصیف آمده است: «زیبا ، نیرومند ، بلند ، هوشیار ، با بازوان سفید ، سینه برآمده ، راست بالا و باصورت درخشان» ،

در شاهنامه فردوسی ، از داستان پهلوانی زنانی چون گردآفرید و در برز و نامه از بانو گشسب ، دختر رستم پهلوان نامی ایران ، در زمان جنگهای پیران و توران ، گفتگو بمیان است ، در این دوران ، تعلیم و تربیت از سن هفت سالگی برای پسران و دختران عمومیت داشت ، حتی پیش از این سن نیز در خانه و بوسيله والدین اصول اخلاقی به فرزندان تعلیم داده میشد . در سنین بین هفت و ده سالگی هر كودك زرتشتی ، با پوشیدن سدره و بستن کشتی ، بگروه زرتشتیان جهان میپیوست تعلیم و تربیت برای پسر و دختر یکسان بود .

بهمان اندازه که به پرورش روح اهمیت داده میشد ، به پرورش جسم نیز اهمیت میدادند . اسب سواری ؛ تیراندازی . هنر بکار بردن اسلحه ها

مانند گرز ، خنجر ، نیزه ، سپر و تیغ و هم چنین فن کشتی گرفتن برای هر جوان از واجبات بود . ایرانیان قدیم در اینگونه هنرها مشهور جهان بودند . یکی از نمونه های حیرت آور هنر تیراندازی همان آرش کمانگیر معروف است که داستان تیراندازی و هنرنمایی او به تفصیل در اوستا آمده است و همچنین مورخین معروف ایرانی نیز آنرا ذکر کرده اند ، روابط بین استاد و شاگرد بسیار دوستانه بود . در طفولیت هر کودک با صفات راستی ، درستی ، امانت ، سادگی و صداقت بار می آوردند و نیز او را برای خدمت شاهنشاه ایران و میهن آماده می ساختند .

یکی از صفات لازمه ای هر معلم دینداری و میهن پرستی او بود . فراگرفتن دانش دینی مقدمه و اساس آموزش هردانش دیگر بود .

مورخینی چون هرودت و گزنفون ، روش تعلیم و تربیت را در ایران باستان ستوده اند . از زمانهای بسیار دور ، روش حکومت در ایران ، شاهنشاهی است . مراسم تاجگذاری همیشه در میان سرور و وجد و شادی مردم ، انجام می شد . در هنگام تاجگذاری شاهنشاه با دست خود تاج بر سر می نهاد . هنگامی که پادشاهی در دوران سلطنت میخواست کناره گیری کند ، با دست خود تاج را بر سر ولیعهد که وارث تاج و تخت بود مینهاد . این رسم پادشاهان کیان ، یکبار دیگر در چهارم آبان ماه ۱۳۴۶ در هنگام تاجگذاری شاهنشاه آریامهر ، در ایران تجدید شد ، بدین معنی که شاهنشاه با دست خود تاج بر سر خویش نهادند و نیز شاهنشاه بر سر شهبانویز

تاج گذاشتند .

در اوستا، از پادشاهان سلاطین پیشدادی و کیانی گفتگو شده است. پادشاه مقام سلطنت دنیوی و نیز ریاست مقام معنوی را برعهده داشته است. در اوستا از برای تندرستی و پیروزی پادشاه دادگر دعا شده است. در شاهنامه از صفات شجاعت و عقل و جلال و عزت و زیبائی پادشاهان کیانی صحبت شده است. در کتاب بسیار زیبا و ارزنده آقای دکتر ذبیح الله صفا تحت عنوان «آئین شاهنشاهی ایران» درباره این رسم باستانی از کهن ترین روزگار تا زمان حاضر به تفصیل بحث شده است.

طبقه موبدان و پیشوایان مذهبی در روزگاران کهن، اهمیت فوق العاده داشتند، آنها این مقام را با مهارت و شایستگی و قدرت فوق العاده اخلاقی و معنوی بدست آورده بودند. در اوستا درباره شایستگی و شرایط مقام پیشوائی و روحانیت بحث شده است.

پس از مقام پیشوائی در ایران قدیم مقام سپاهیگری «دارای اهمیت بود. پادشاه شخصاً در رأس این تشکیلات قرار داشت؟ در بیشتر مواقع و در هنگام جنگ با دشمن، فرماندهی سپاه بعهده شخص پادشاه و فرمانده سپاه، دشمن را برای جنگ تن بتن دعوت مینمود.

در شاهنامه آمده است که شاه کیخسرو رئیس و فرمانده سپاه دشمن که افراسیاب تورانی بود، بمبارزه تن بتن دعوت کرده و او را بخونخواهی بدرش سیاوش کشت.

این داستان در اوستا نیز آمده است. هم چنین رستم، پهلوان نامی

ایران نیز سوگند یاد کرده تا کین خون سیاوش را از تورانیان نستاند، آرام نه نشیند.

در اوستا نیز در شاهنامه آمده است که پادشاهان برای پیروزی در جنگ از اهورامزدا درخواست یاری می نمودند. در آن روزگاران، جنگ با رحم و مروت بیشتری انجام میشد تا در این زمان، پادشاهان ایران هنگامیکه در جنگها پیروز میشدند، نسبت با قوام مغلوب با منتهای محبت رفتار میکردند. در زمان جنگ خوراک سربازان ایران شیر و نان و گوشت بود.

درباره نظم و ترتیب سربازان ایران، در يك نك گم شده اوستا که خلاصه از آن در دینکرد آمده به تفصیل صحبت شده است. علاوه بر کتاب اوستا در کتابهایی چون شاهنامه گرشاسب نامه برزنامه و فرامرزنامه نیز مطالبی درباره انضباط سربازان در ایران باستان میخوانیم.

اشو زرتشت درباره کشاورزی نیز تأکید فراوان فرموده است. در وندیداد آمده است که: «هر کس غله میکارد اشوئی میکارد»، زمین نکاشته: هنگامیکه با کشت و زراعت آبادان شود خشنود می شود. پیش از اینکه قطعه زمینی برای کشت و زرع آماده شود از هر گونه آلودگی پاک شود. اگر در زمینی جسد مرده یا نعش حیوانی ب خاک سپرده باشند پس از آنکه از آلودگی ها پاک شود، یکسال نیز از هنگام پاک کردن میبایستی سپری شود تا قابل کشت و زرع باشد. هر کس از این دستور سرپیچی میکرد، سزاوار تنبیه بود. کشت گندم بر کشت سایر حبوبات برتری داشت، سگ با وفاترین

دوست کشاورز بود . کشاورز در نگهداری گله و رمه نیز میکوشید در میان حیوانات اهلی مخصوصاً به گاو توجه فراوان میشد . اسب و شتر نیز از جمله حیوانات مفید بودند . اساسی اشخاص در روزگار سلاطین کیان . با واژه «اسب» و «شتر» همراه بوده است ، در نگهداری گوسفند نیز کوشش فراوان میشد . باغداری و بوستان کاری نیز با اندازه کشاورزی دارای اهمیت بود . حتی امروز نیز زرتشتیان در فن باغداری معروفند . پرفسور ادوارد براون انگلیسی در کتاب «یکسال در میان ایرانیان» زرتشتیان ایران را بواسطه مهارت در فن تربیت درخت و نگهداری باغهای زیبا می ستاید .

دریشت ها و نیز در وندیداد آمده است که پادشاهان سلسله کیانی از ابزار و آلات جنگی خویش که از طلا و نقره و مس و آهن و برنج ساخته شده بودند استفاده مینمودند . این آلات و ادوات جنگی با زیباترین نقش ها زینت میشدند . پاره های سفال که درشوش و با نقاط دیگر ایران بدست آمده اند بنا بقیده برخی از باستان شناسان ، مربوط بدوازده تا نه هزار سال پیش از میلادند . در شاهنامه فردوسی مکرر از نقوش کاخ های پادشاهان قدیم ایران توصیف شده است .

اساس مذهب زرتشت بر سه اصل اندیشه نیک ، گفتار نیک و کردار نیک استوار است ، راستی ، درستی ؛ صداقت ، امانت ، خیرات و نیکی بدیگران جزو اصل اخلاقی هر فرد زرتشتی بود ، قول و عهد و پیمان ، شفاهاً یا کتباً و با هر که بسته میشد چه دوست و چه دشمن ، محترم و قابل اجرا بود . این دستورات در زمان طفولیت بهر فرد زرتشتی آموخته میشد .

هفت کتاب از بیست و یک کتاب اوستا، درباره قوانین مذهبی و اجتماعی بوده که فقط یک کتاب آن یعنی «وندیداد» امروز بطور کامل بدست ما رسیده است و اثر «وندیداد» یعنی «قانون ضد دیو» دانش قضائی و نیز سجایای اخلاقی از جمله صفات برجسته یک قاضی بود. قاضی ای که اغلب در رأی دچار اشتباه میشد او را از منصب و قضاوت برکنار میداشتند و ناشایستگی عدم لیاقتش برای چنین مقام شامخی محرز و آشکار بود. برای طرفین دعاوی، نشانه دلیل و برهان بمنظور اثبات حقایق، لازم مینمود، قانون کاملی درباره مالکیت در دست بود. بیکانگانی که در ایران صاحب ثروت منقول و غیر منقول و یا تجارت و کسب بودند در موارد حقوقی از طرف قضات ایرانی مورد حمایت قرار میگرفتند و قوانین از آنها پشتیبانی مینمود.

قوانین برای داین و مدیون هر دو وضع شده بود. سوگند نیز در بیشتر موارد قضائی قابل اجرا بود. در برخی موارد نیز بسوگندهائی که نتیجه اش عذاب جسمانی بود متوسل می شدند، در ایران باستان، با اجرای دو گونه سوگند که به سوگند گرم و سوگند سرد نامیده میشد میپرداختند، فردوسی در شاهنامه به تفصیل و داستان از آتش گذشتن سیاوش را آورده است.

در آن روزگاران گناهان درجه بندی شده و مجازات نیز تعیین گردیده بود. مجازاتهای شدید قوانین سخت درباره عمل فسق و فجور در کتابهای قانون روزگار ساسانیان تعیین شده است. کسانی که بهداشت

عمومی را بخاطر میانداختند ، سخت مجازات میشدند . گذشته از پزشکان دامپزشکان نیز اگر با شتبه حیوانی را معالجه مینمودند قابل تعقیب و مجازات بودند .

حفاریاتی که تا کنون بوسیله هیئت باستانشناسان فرانسوی و امریکائی در نقاط مختلف ایران بعمل آمده است و آثار یکه در این حفاریات پیدا شده تمدن ایران را به هفت هزار سال پیش میرساند .

شاهنشاه آریامهر و شهبانو بنا بیک دعوت خصوصی و در سال ۱۹۶۴ میلادی «نمایشگاه هفت هزار سال هنر ایران» را در شهر واشنگتن گشودند این نمایشگاه برای مدتی در سایر شهرهای مهم امریکا نیز بمعرض دید علاقمندان گذاشته شده بود . بدون شك در آینده و با همت باستانشناسان اشیائی از دل خاک در گوشه و کنار ایران بیرون خواهد آمد که قدمت تمدن ایرانرا به بیش از نه هزار سال خواهد رسانید .

یکی از مورخین صاحب نظر تاریخ بابل مینویسد : «پادشاهان مقتدر ایران در دو هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح بابل را گشودند و بر علیه بت پرستی برخاستند و در صدد نابود کردن بت ها برآمدند . پادشاهان ایران بر علیه دیویسنان (پرستنده دیوها) قیام کردند و با آنها بجنگ پرداختند . اهالی بابل ، وارث تمدنی بسیار کهن بودند و یونانی ها با مردم بابل در تماس بودند .

مورخین یونان و نیز یونانی های قرن چهارم و پنجم قبل از میلاد

باید اطلاعات خود را درباره زرتشت و تمدن ایران ، از پیشوایان مذهبی زرتشتی که در بابل مقیم بودند ، مستقیم یا غیر مستقیم کسب کرده باشند ، مورخین یونان که درباره تاریخ و مذهب ایران مطالبی نوشته‌اند زمران زرتشت پیغمبر ایران را شش هزار سال پیش از میلاد نوشته‌اند .

مادی‌ها دارای قیافه مردانه و صاحب منظر بودند . گزنفون از زیبایی اندام و قشنگی صورت زنان ماد تعریف میکند ، سرزمین ماد بواسطه داشتن اسبان قوی هیکل و نیرومند و خوش اندام مشهور جهان بود . مردان مادی نیز دراسب سواری و تیراندازی و نیروی بدن معروف بودند . بنابگفته هردوت : مادی‌ها و پارسی‌ها از بسیاری جهات همانند بودند . قوانین مادی‌ها و پارسی‌ها سرمشق یونانی‌ها در تدوین قوانین بود . اکباتان ، پایتخت مادها ، از روی نقشه بسیار صحیحی ساخته شده بود . کاخ شاهی و سایر عمارات دولتی را باطرزی بسیار زیبا بنا می نمودند . شهر بوسیله هفت دیوار متحدالمرکز که باکنگردها زینت شده بود محاط می شد .

امپراطوری قدیم ایران ، در سه قاره آسیا ، اروپا و آفریقا فرمانروائی داشت . تنها قدرت نظامی و دلاوری و شجاعت و کشورداری پادشاهان هخامنشی نبود که آنها محبوب القلوب بودند ، بلکه سایر صفات و سجایای اخلاقی ایرانیان چون راستی ، درستی ، صداقت ، امانت ، بذل و بخشش ، نجابت و عقل و درایت پادشاهانی چون کوروش ، داریوش و سایر فرمانروایان هخامنشی بود که محبت آنها را در قلوب همه ایرانیان و حتی

بیگانگانی که در تحت فرمانروائی پادشاهان ایران بودند، جای داده بودند، همانطور که دستور دانشمند پارسی دکتر ن. م. والا نوشته است: «هم چون مسیح چوپان تدهین شده از طرف یهوه و مردوک در بابل و فرزند نیل در مصر، پادشاهان ایران نیز برگزیده اهورامزدا بودند. و در حقیقت از صفات برجسته ایرانیان قدیم، عدالت و خوش رفتاری حتی نسبت به دشمنانشان بود کورش و داریوش نه بسبب جهانگیری و کشورگشائی مشهور جهان شده بودند بلکه بواسطه صفات انسانی چون رحم و مروت و انصاف و داد که نه تنها نسبت بدوستان بلکه در حق دشمنان خویش نیز روا میداشتند معزوف شده بودند».

همانطور که در مقدمه کتاب «زناشوئی در ایران باستان» نوشته ام: «قدر و منزلت و بزرگی حقیقی هر انسانی با صفات نیک وی نسبت مستقیم دارد. پادشاهان ایران باستان مانند جمشید، فریدون، کیخسرو، کورش، داریوش، اردشیر، شاپور و انوشیروان با صفات نیک آراسته بودند. نسبتهای ناروای جنون و ظلم و شقاوت که هر دوت از روی غرض بکامبوزیا میدهند از طرف مستشرقین بی غرض مانند پرسی سایکس، تلمن و جرج رالینسن و دیگر خاورشناسان بکلی رد شده است».

از حجاریهائی که بر روی صخره ها و دیوارها و کوههای اطراف تخت جمشید بازمانده است، بخوبی آشکار است که هخامنشی ها مردمانی خوش اندام و زیبا و دارای قیامه مردانه بودند.

مورخین یونان با وجود دشمنی اینکه با ایرانیان داشته اند صفات

برخسته ایرانیان مانند راستی و درستی و امانت راستوده‌اند. هر ایرانی از ابتدای طفولیت با صفت راستی و درستی بار می‌آمد.

ایرانیان از دروغ سخت متنفر و بیزار بودند هر ایرانی با صفات راستی و درستی و خوشخوئی و جوانی و جوانمردی و مهمان نوازی آراسته بود.

علوم و ادبیات روزگار هخامنشی، بایورش اسکندر بایران از بین رفت و آنچه نیز که باقی مانده است همان است که بر روی سنگ‌ها و مهرها ستونها و اشیاء و ادوات فلزی و آجرها و غیره باز مانده است. این نبشته‌ها نیز تا حدود دویست سال قبل بر جهانیان مجهول بود. بزرگترین این سنگ نبشته‌ها همان یادگار داریوش کبیر است که در بیستون و در نزدیکی کرمانشاه است و با سه زبان پارسی باستان عیلامی و بابلی کنده‌گری شده است. پس از خوانده شدن این یادگار عظیم نکات بسیاری از تاریخ پادشاهان هخامنشی که تا کنون مجهول مانده بودند روشن شد. مطالب این سنگ نبشته‌ها ثابت کرد که بسیاری از آنچه مورخین یونانی در باره پادشاهان هخامنشی نوشته‌اند از روی غرض و تعصب بوده است. داریوش بزرگ در سراسر این نوشته‌ها مطالب خود را با نام اهورامزدا آغاز می‌کند؛ مردمان کشورش را بحمايت از راستی و درستی و فرمانبرداری از دستورات اهورامزدا اندرزمید و در آنجا که می‌گوید: «هر چه کردم بفضل اهورامزدا کردم». همیشه طرفدار راستی بودم و هرگز دروغ نگفتم».

هر ایرانی آرزو مند بود که عده زیاد فرزند مفید و سالم و خدمت‌گزار

باجتماع تحویل دهد . اطفال برای آموزش از سن پنج سالگی باآموزگار سپرده میشوند بزرگترین آرزوی هر پدر و مادر این بود که فرزندشان سرسبازی شجاع وفداکار برای میهن باشد . برای اجرای این منظور ، فرزندان خود را با سخت ترین شرایط پرورش میدادند . هر فردی وظیفه داشت با ورود مادرش در مجلسی از جای برخیزد وبدون اجازه مادر نه نشیند . پدر در رعایت نظم و تربیت ، بر فرزندان خویش بسیار سخت گیر بود .

پادشاهان نیز بر سفره غذا ، پائین تر از مادران خود بخوان می نشستند احترام پدر و مادر بخصوص حرمت داشتن مادر از سجایای اخلاقی ایرانیان قدیم بود . یکی از نویسندگان عالی مقام پارسی از اهل شهر نوساری بنام آقای دیسای Desai در یکی از نوشته های خود مینویسد که این رسم در خانواده ایشان تا زمان نویسنده کاملاً اجرا میشده است . عادات و آداب پسندیده در ایران قدیم با نظم و ترتیب هر چه تمامتر انجام میشد . و از بی ترتیبی و بی ادبی کراهت فوق العاده داشتند . نسبت به تعلیم و تربیت جوانان ، در ایران باستان کوشش فراوان میشد ، علاوه بر وظیفه سر بازی هر جوانی به تحصیل علم حقوق و مدیریت نیز میپرداخت . گزنفون مینویسد که « جوانان ایرانی تحصیلات عمومی را در سن شانزده یا هفده سالگی بیابان میرسانیدند و جوانان را در جوانی بکارهای سخت وامی داشتند تا در زندگی از مشکلات نهراسند . »

داریوش در اکتیبه بیستون آشکارا میگوید که اهورامزدا در رسیدن

پادشاهی او را یاری نموده زیرا که او دروغگو و ظالم و ستم پیشه نبوده است. و با راستی و درستی و عدالت با مردم رفتار کرده است. این روش کشورداری، از روزگاران بسیار کهن یعنی از زمان پیشدادیان تا روزگار یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی مد نظر پادشاهان ایران بوده است.

این روش پسندیده تا امروز نیز در پیش چشم پادشاه مآل اندیش و پیش بین مشهور ایران، شاهنشاه آریامهر است.

در اوستای آفرینامه خستریان، پادشاه داد گستر دعا شده است. بنا بنوشته شرق شناس اروپائی بنام راپ **Rapp** یکی از درباریان موظف بود که هر روز بامداد هنگامیکه بحضور پادشاه میرسید، او را بوظیفه ای که امروز امزدا بعهده وی گذاشته است، آگاه سازد. (رجوع شود بکتاب مذهب و آداب و رسوم ایران باستان، ترجمه ک. ار. کامه. (

در روزگاران باستان تمام وقایع و فرامین و احکام و اتفاقات مهم سلطنتی را در مجموعه تحت عنوان ((کتاب سرگذشت و حوادث پادشاهان

پارس و ماد)) ضبط و نوشته می شد این خبر از نوشته های **Esther** بر می آید. تشکیلات کشوری بصورت استانهای مختلف تقسیم شده بود و برای هر استان یک نفر بنام ساتراپ که از طرف شاهنشاه تعیین میشد.

در نظر گرفته بودند. این ساتراپ از میان افراد خاندان سلطنت انتخاب میشدند، حکومت مرکزی در تعیین سر نوشت امور داخلی کشورهای مختلف که دست نشاندۀ ایران بودند دخالتی نداشت و هر استانی بموجب قوانین داخلی خودش اداره میشد. پادشاه شخصاً گاه و بیکاه برای

سرکشی بحوزه ساتراپ‌ها به محل فرمانروائی آنها میرفت تا اوضاع مردمان - کشور خویش را از نزدیک مشاهده نماید ، برای نظارت بر کار سایر استانها نیز بازرسانی تعیین شده بودند که عمل آنها را زیر نظر داشتند . بازرسانی که از خانواده سلطنت بودند . از طرف شخص پادشاه برای سرکشی باستانها تعیین میشدند . وظیفه هر ساتراپ نظارت و اداره امور داخلی استان بود . شخص دیگری از طرف پادشاه - تعیین میشد که مستقیماً قوای انتظامی را در دست داشت و قوا را همیشه در حال تجهیز نگاه میداشت . شخص سومی نیز وجود داشت که در کار خویش مستقل بود و اداره امور وزارت خانه بعهده اش بود و از پادشاه دستورات خود را دریافت میداشت .

داریوش اول مالیات سالانه را با رقم معین که بصورت وجه نقد یا پیشکش بود تعیین کرده بود و این مالیات در خور و متناسب با وضع درآمد هر استانی بود . در زمان جنگ هر ساتراپ میبایست با اندازه توانائی اش سرباز و اسلحه برای دولت مرکزی بفرستد . سکه‌های سیم و زر در کشور رواج داشت . هردو مینویسد که سکه‌های زرسیزده برابر پیش از سکه‌های سیم ارزش داشت اما بنا بر اخبار گزنفون ، ارزش سکه‌های زر بیست برابر ارزش سکه‌های نقره بوده است . در روزگار داریوش از زر نایاب مسکوکات را میزدند . ساتراپ اختیار داده شده بود که بضر سکه‌های سیم برای رواج در محل فرمانروائی خویش مبادرت نمایند .

برای ایجاد روابط بین حکومت مرکزی و ساتراپها ، پادشاهان هخامنشی پست و وسیله سریع انتقال اخبار را بوجود آوردند . بامر داریوش بزرگ برای اجرای این منظور راههای شاهی کشور ساخته و پرداخته شد . هردوت مینویسد که : راه شاهی از شوش تا سارد و بطول ۱۳۵۰۰ فورلانگ بوده و در بین این فاصله تعداد ۱۰۷ کاروانسرای باتمام وسائل مجهز ساخته شده بود . گزنفون از سرعت پست در ایران گفتگو میکند و مینویسد که اسب سواران با سرعت هر چه تمامتر پست را از یک مرکز بمرکز دیگر میرسانیدند .

پادشاه بر امور قضائی و نیز قوانین موضوعه نظارت داشت و این مأموریت را از جانب اهورامزدا میدانست . در محاکمات مهم قضائی و جنائی پادشاه شخصاً حضور مییافت و روش داد رسی با افراد تحصیل کرده اینکه از هر جهت مورد اطمینان پادشاه بودند واکذار میشد . این افراد از طرف شخص پادشاه برگزیده میشدند . برای قضاتی که برشوه خواری متهم میشدند مجازاتهای شدید در نظر گرفته شده بود پیش از آنکه حکم مجازات درباره قاضی متهم برشوه خواری بمورد اجرا بگذارند خدمات گذشته وی را در پیش چشم میداشتند . این روش مجازات مانع خطاکاریهای داد رسان و موجب عبرت آنان میشد و میکوشیدند که در قضاوت راد درست را در پیش گیرند و حتی الامکان قاضی درست کرداری باشند .

داد گستری ایران . برای کشورهای دیگر نمونه بود ، حتی در نظر ییگانگان داد رسی ایران ضرب المثل شده بود . شاید در برخی

موارد طرز مجازات بنظر غیر عادی میرسید اما مطمئناً آن مجازاتها و اجرای آن اجتماع را از خرابیکاریهای افراد شرور محفوظ و در امان میداشت :

قبل از اجرای مجازات درباره قاضی خدمات گذشته وی نیز خوب یا بد مورد نظر قرار میگرفت . اینگونه مجازات مانع از این میشد که قضات بر شوه خواری و کارهای غلط دست نزنند و بالاخره منجر بآبرو و استشهار و اعتبار بیشتر قضات و اعمال آنان حتی در نظر دشمنان ایران میشد . طرز مجازاتها ممکن بود بنظر بعضی ها خیلی سخت و جدی و حتی بنظر بیگانگان صورت بدی داشته باشد . اما حتماً از انجام بسیاری از کارهای خلاف جلوگیری مینمود .

از آثار ساختمانی روزگار هخامنشی مقدار کمی امروز بر جای مانده است حتی خرابه های آثاری مانند تخت جمشید یا پرسپولیس ، پاسارگاد ، همدان ، شوش و دیگر نقاط ، بیننده را به تحسین و آفرینش و ستایش و امیدارد و از زیبایی و جلال شکوه و نظافت این بنا ، بیننده و به شگفتی مینماید . بخصوص این حالت بهت و شگفتی در عمارات هخامنشی برای مشاهده کننده حاصل میشود .

طرز ساختمان پلکانها و حجاری روی دیوارهای کاخها چنان زیبا و نفیس ساخته شده اند که نه تنها در آن زمان غیر قابل تقلید بوده اند بلکه در روزگار کنونی نیز قابل تقلید هستند . کنده گریهای نقش رستم و نقش رجب نیز بقدر خود قابل توجه هستند . بقیه آثار دوران هخامنشی مخصوصاً

آنهايک که با شتاب قبور سلاطین دانسته شده و در بالای کوهها و یادر کرکوهها با کنیبه‌هائی از داریوش در یستون بیادگار مانده‌اند بطور آشکار تفوق و برتری حجاری را در روزگار هخامنشی نشان میدهد .

آرتور یوپ و همکارانش کتابی در ده مجلد تحت عنوان « بررسی هنر ایران از روزگار کهن تا زمان حال » نوشته‌اند و چاپ دوم این مجموعه نفیس بزودی و با کمک مالی دولت شاهنشاهی ایران منتشر خواهد شد .

تمدن و فرهنگ ایران حتی با جمله اسکندر نیز از بین نرفت در روزگار اشکانیان نیز تمدن و فرهنگ ایران سیر صعودی خود را طی کرد و متوقف ننماید بطوریکه در دینکرد آمده ، در زمان بلاش پادشاه اشکانی بود که اوستا را نو تنظیم شد و سرو صورتی گرفت . در میان دانشمندان و مستشرقین اختلاف نظر است که آیا اشکانیان زرتشتی بوده‌اند . اگر چه فردوسی در شاهنامه راجع باشکانیان زیاد بحث نکرده و بچند سطر شعر بسنده نموده است . اما او بهانه را ناقص و کم بودن مدارك میداند . اشکانی‌ها تقریباً در تمام دوران سلطنت با رومی‌ها در جنگ بودند و در دوره‌است که نفوذ آئین مهر در روم بطور قابل توجهی گسترش مییابد و سپس از آن راه به تمام اروپا نفوذ میکند . در سال ۳۰۷ میلادی یکی از امپراطوران روم رسماً مذهب مهرپرستی را آئین رسمی حامی و پشتیبان امپراطوری اعلام میکنند . از اوضاع زندگانی اجتماعی روزگار اشکانیان مدارکی در دست نیست . اما این نکته روشن است که مع‌ها در روزگار

پادشاهان اشکانی مقام‌های مهم را در دست و بر توده مردم نفوذ فوق‌العاده داشتند .

سلسله اشکانی بدست اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی منقرض گردید ، پادشاهان ساسانی خود را جانشین و وارث پادشاهان اسیل و نجیب هخامنشی میدانستند . پادشاهان ساسانی از زیبایی و استخوان بندی و بلندی قد و درشتی اندام بهره‌مند بودند .

همانند سلف خویش از هوش فوق‌العاده برخوردار بودند و نسبت بمقام سلطنت و میهن خود نیز وفادار بودند. در روزگار ساسانیان، مذهب رسمی مذهب زرتشتی و اثر فوق‌العاده بر روی مذهب مسیح گذاشت همان‌طور که در روزگار هخامنشی ها مذهب یهودا از مذهب ایران قدیم متأثر گشت ، با وجود جنگ‌های متوالی که بین ایران و روم و پارتیان بود معینا شاهنشاهان ایران از حمایت و پشتیبانی و تشویق هنرمندان کوتاهی نکردند و شاهد این مطلب آثاری است که از آن روزگار باقیمانده است .

از آن دوران یعنی از روزگار ساسانیان ، ادبیات کتبی قابل ملاحظه نیز باقیمانده است ، پهلوی و پارتی دو زبانی بودند که در روزگار ساسانیان ترقی فوق‌العاده داشتند . به پیروی از سلف خویش هخامنشی ها ، پادشاهان ساسانی نیز نوشته‌های زیادی از خود بر روی سنگها بیادگار نهادند بر روی سکه‌ها و مهرها نیز نوشته‌هایی بزبان پهلوی دیده میشود. از کتاب دینکرد چنین برمیآید که در روزگار شاه اردشیر و در تحت رهبری موبدان موبد تنسر بکار جمع‌آوری و تنظیم اوستا پرداختند و اوستا را

مجدداً سر و صورتی دادند شاپور اول پسر اردشیر بابکان نیز دنباله کار پدر را گرفت و بجمع آوری کتب غیر مذهبی نیز پرداخت. پادشاهان ساسانی از حامیان دانشمندان بودند و برواج علم و ادب پرداختند. بسیاری از کتب مهم یونانی و سانسکریت بزبان پهلوی ترجمه شدند. انوشیروان امر به تأسیس دانشگاه جندی شاپور داد و دانشمندان را از هر گوشه جهان در آنجا گرد آورد. در این زمان در همه رشته های علوم مانند ادبیات و طب و نجوم و فلسفه و تاریخ و غیره کتب نوشته و تألیف ویا از زبانهای دیگر به پهلوی ترجمه میشد. متأسفانه بر ذخیره علمی در روزگار عرب چنان ضربتی وارد آمد که بعداً بی هیچ وجه قابل اصلاح و یا قابل جبران نبود.

از آنهمه علوم و کتب امروز فقط مقدار کمی باقی مانده است. امروز از آن آثار باز مانده فقط مقدار کمی در دست است و تعدادی کتب نیز فقط اسامی آنها را «تالیفات مورخین ایرانی عربی نویس و مورخین و مترجمین عرب میخوانیم در الفهرست ابن ندیم و یاد در کتابهای بیرونی و مسعودی و طبری اسامی زیاد کتب پهلوی را میخوانیم.

مسئله پسر خواندگی، همانطور که در زمان کیانیان مرسوم بود تا روزگار ساسانیان ادامه داشت، در کتاب (هاتیکان هزار داستان) یا «هزار ماده قانون» درباره قانون پسر خواندگی به تفصیل بحث شده است. دانشمندان اروپائی برخی از واژه های این کتاب را بدرستی درک نکرده و با اشتباه ترجمه نمودند و تهمت های ناروا از نظر ازدواج با ایرانیان نسبت دادند.

در روزگار ساسانیان بمقام زن احترام قابل توجهی قائل شده و باو حق رسیدن همه گونه مقام ، حتی بمقام پیشوائی مذهبی میتوانست برسد . برای هر مرد و زن در دوران حیات امر ازدواج ضروری و واجب بود . برای داماد پرداخت مهریه بصورت وجه نقد و مسکوکات طلا و نقره ، لازم بود و این مطلب از نوشته های پهلوی بخوبی آشکار است . حتی در زمان حاضر نیز در پازند که در هنگام ازدواج سروده میشود آمده است ، اگر چه بصورت دیگری عمل میشود بنا بمندرجات نوشته های پهلوی پنج نوع مختلف ازدواج در روزگار قدیم بوده است .

پرفسور بار تولومئه آلمانی چون از مفهوم این قسمت کتاب فوق الذکر عاجز مانده است متن کتاب را اشتباهاً ترجمه کرده و ایرانیان روزگار ساسانی را به تعدد زوجات و نکهداری زنان غیر شرعی متهم کرده است . روانشاد سهراب بلسارا Balsara دانشمند پهلوی دان پاریس در ترجمه خود از کتاب (هزار ماده قانون) اشتباه دانشمند آلمانی پرفسور بار تولوله را نشان داده است که در روزگار ساسانی مردان حق داشتند فقط بایک زن ازدواج کنند نه بیشتر پرفسور دارمستتر فرانسوی از تمدن و فرهنگ ایران باستان با عبارات زیر توصیف مینماید .

«روزگار پادشاهی ساسانیان نه تنها برای تاریخ ایران قابل اهمیت است ، بلکه برای تاریخ جهان و تمدن جهان هم مهم است . ایران مرکز تمدن شد که از یکدست تمدن را از ممالک دیگر اخذ و از دست دیگر در

جهان منتشر نمیکرده. در روزگار پادشاهی سلاطین ساسانی، برای مدت چهار قرن: ایران مرکز تمدن فکری جهان بود).
پرفسور انور کریستن سن دانشمارکشی در کتاب بسیار مهم و معروف خود تحت عنوان (ایران در زمان ساسانیان) شرحی مفصل از اوضاع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، دینی و تشکیلات لشکری و کشوری نوشته است. درباره تشکیلات لشکری روزگار ساسانیان پرفسور بار توله روسی اینطور مینویسد:

«دوران شاهنشاهی ساسانیان بمرور زمان ورفته رفته در مشرق زمین بعنوان فرمانروای جهان شناختند، در بیشتر جنگهایی که بین پادشاهان ساسانی و کشورهای دیگر اتفاق میافتاد پیروزی با پادشاهان ساسانی بوده در تاریخ آسیای صغیر فرمانروائی و سلطنت ساسانیان یکی از کاملترین و با کفایت ترین آنها شناخته شده است. حتی در زمان سخت ترین و شدیدترین جنگها باز هم همین حالت ثبات در اداره امور مملکت برقرار بود» در دوران اغتشاشات داخلی دولت میتواندست جنگها را با موفقیت پیش برد.

همچنین مؤلف تاریخ ایران در سری «تاریخ ملل جهان» مینویسد که: «در برابر قشون مغلوب نشدنی ایران سربازان کشورهای دیگر دسته دسته مغلوب میشدند».

پادشاهان ساسانی در مقابل مردمان کشور خود از هر نژاد و مذهب و ملیت که بودند گذشت فوق العاده داشتند و بهمه آنها آزادی کاملی از هر جهت داده شده بود. گاهی از اوقات از این آزادی و گذشت سوء استفاده

میشد و ناچاراً پادشاهانی مانند شاپور و انوشیروان میبایست در برابر مانویت و مزدکیت شدت عمل بخرج دهند. طبعاً هیچ نوع دولتی از این خطری که متوجه دستگاه حکومتی بود چشم پوشی نمیکرد. حتی امروز هم برخی از مستشرقین و مورخینی که خالی از غرض نیستند. نسبت «ظلم و تعصب و تنگ چشمی» را به برخی از پادشاهان ساسانی و دستگاه روحانی آن زمان میدهند.

کرتیر kartir موبد موبدان بزرگ روزگار ساسانی در کتیبه پهلوی که در کعبه زرتشت و نقش رستم از خود بیادگار گذاشته است صریحاً مینویسد که او افرادی را که بدعت بد مینهادند و اسباب زحمت فراهم میکردند تنبیه میکرد است.

پروفسور ادوارد برون در جلد اول کتاب «تاریخ ادبی ایران» و سرپرستی سایکس در کتاب (تاریخ ایران) جلد اول و پروفسور ادوارد هاتسک در مقاله تحت عنوان «مسیحیت در روزگار پادشاهان ساسانی» و پروفسور کریستن دانمارکی در کتاب فوق الذکرش همگی بطور آشکارا از خرابکاریهای پیشوایان مسیحی ها و مانوی ها و مزدکی ها ذکر نموده اند.

در کتاب پهلوی دینکرد، راجع به قوانین و نیز پادشاه و وظایف گوناگون و مسئولیتهای مختلف که بعهد وی است شرح مفصلی آمده است، از پادشاه انتظار میرفت که چنان با مردمان رفتار نماید که شایسته مقام سلطنت است. همان گونه که چشمه از کوه سرازیر میشود و زمین های اطراف را آب میدهد. همانگونه که یکه روشنائی آتش اطراف را نور میدهد.

با همین روش نیز شاهنشاه برای ملت خود منبع امید و شادی است از شاهنشاه انتظار میرفت که متدین و راستگو و درست کردار و عادل و نسبت به بیگانگان مقیم کشور با گذشت و کوشا برای بهبود وضع زندگانی مردمان کشورش باشد. در انتخاب درباریان دقت کامل بکار میبرد و از افراد شایسته و لایق که بخدمت اشتغال داشتند تشویق میفرمود و در اغلب دادرسی‌های دادگستری شخصاً حضور می‌یافت و هر نوع مجازات‌ها نظارت میکرد تا کسی مورد ظلم و ستم واقع نشود. پادشاه همانند آب بخشنده بود و از حرص و طمع خویشتن را دور نگه میداشت و میکوشید که مجری دستورات و اوامر خدائی باشد. پادشاه می‌بایست که در رفتار و کردار بازغایای خویش مهربان باشد و در کمال عدالت رفتار کند.

پادشاه مملکت همواره می‌بایست پناهگاهی برای رعایای خویش در برابر خطرات و پیش آمدهای زیان‌آور باشد و نیز همانگونه که قدرت نیک آسمانی با خداوند است او نیز نماینده قدرت نیکو بر روی زمین شناخته میشود. پادشاه میکوشد که مردم را از اعمال ناپسند باز بدارد و آنان را با اعمال نیکو تشویق کند. همانگونه که يك زن کدبانو بامور خانهاش رسیدگی میکند يك پادشاه نیز بامور کشورش رسیدگی مینماید.

در امور مهم پادشاه نباید بدون مشورت وزراء بکار پردازد. پادشاه باید مجالس مشاوره آزاد ترتیب دهد تا دانشمندان و مشاورین بتوانند نظر ورأی خود را آزادانه بیان کنند و سپس پادشاه تصمیم خود را اتخاذ نماید. همانگونه که باران در همه جا یکسان میبارد، پادشاه نیز

باید عدلش شامل عام باشد . پادشاه باید از طبقه دانشمندان حمایت و پشتیبانی نماید و هر گونه وسیله آسایش و آرامش را برای آنها فراهم فرماید . پادشاه با مردم خویش باید همانند فرزندان خود رفتار کند . پادشاه باید با هر پیش آمده یکه بضرر کشور باشد بجنگد و هراس بدل راه ندهد . پادشاه باید در امور کشور ، دوراندیش باشد و باطمینان خاطر بکشورداری بپردازد و هرگز جبن و ترس بخود راه ندهد)) .

پادشاهان ایران همواره دستورات کتاب دینکرد را مد نظر داشتند و بشیوه گفته شده در فوق کشورداری میکردند . این روش ملکداری از روزگار هوشنگ پادشاه پیشدادی تا زمان یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در ایران بمورد اجرا گذاشته میشد .

این دستورات همواره مورد نظر رضاشاه کبیر بنیانگذار خاندان پهلوی و همچنین مورد توجه فرزند برومندشان شاهنشاه آریامهر بوده و همیشه در همان راهی گام برداشته اند که پدر بزرگوارشان همواره در احیای گذشته پرافتخار ایران کوشا بوده اند .

پادشاهان ساسانی در اداره امور مملکت روش پادشاهان هخامنشی را برگزیدند . اردشیر مؤسس سلسله ساسانیان پس از فرونشاندن اغتشاشات داخلی و متحد ساختن حکومت های داخلی و تحت فرمان واحد در آوردن آنها ، برای هر يك از استانها فرمانداری انتخاب نموده و میفرستاد . این فرمانداران در روزگار هخامنشی بنام ساتراپ و در زمان ساسانیان مرزبان خوانده میشدند که امروز بنام استاندار نامیده میشوند و این استانداران نیز در زیر فرمان خود فرماندارانی را اداره مینمودند

که مأمور نظم و ترتیب در شهرستانهای تابعه بودند و اینها را دهقان نام داده بودند. هنگامی که شهرهای جدیدی فتح میشد برای امور آن ها نیز بروش گفته شده در فوق عمل میکردند در روزگار انوشیروان عادل از شماره مرزبانان کاسته شد و تمام قلمرو خویش را بچهار قسمت تقسیم کرد و در هر يك از این نواحی یکنفر نایب السلطنه ای که از هر جهت مورد اعتماد بود، میگماشت. حکام ایالات و ولایات در زیر نظر نایب السلطنه بادره امور میپرداختند و گزارش امور را باو تقدیم مینمودند که او نیز بنوبه خود بپادشاه گزارش میکرد. پادشاه اغلب شخصاً بیازدید از نواحی مختلف کشور میپرداخت و چنانچه مشاهده میکرد که مأموری در انجام وظیفه قصور نموده است شدیداً تنبیه میشد انوشیروان در روزگار پادشاهی خویش اصلاحات بسیاری در کشور انجام داد.

در شاهنامه فردوسی از روش کشورداری بسیاری از پادشاهان ساسانی به تفصیل گفتگو و به نیکی یاد شده است.

در هنگام خشکسالی و قحطی پادشاه منتهای کوشش را برای بهبود وضع زندگی مردم بکار میبرد تا از فشار سختی معیشت آنها بکاهد، در روزگار فیروز پادشاه ساسانی قحطی و خشکسالی برای مدت هفت سال ادامه داشت. پادشاه با بخشیدن مالیات ها و آوردن غله از کشورهای دور دست و تقسیم نمودن آن بین کشاورزان و سایر طبقات از شدت سختی و تنگدستی آنها کاست نه تنها یکنفر انسان در این

مدت از گرسنگی فما نشد بلکه حتی يك حيوان نیز از بین نرفت
این مطلب بوسیله مورخین ایرانی عربی نویس و مورخین عرب یاد
شده است .

در روزگار ساسانیان این دولت با هم بستگی کامل داشتند .
بنابر این کسانی که در رأس مقام قضائی بودند اغلب آنهایی بودند که مقام
مهم پیشوائی مذهبی را بعهدہ داشتند . در برخی از محاکمات مهم ،
رای نهائی با شخص شاهنشاه بود که آشنائی کامل بحقوق و امور قضائی
داشت . در نوشته‌های پهلوی آمده است که يك قاضی بیطرف که از
روی عدالت قضاوت کند نماینده اهورامزدا است و قاضی ایکه از روی
غرض قضاوت کند همانند اهریمن است .

قاضی موظف است که در هنگام دادرسی بین فقیر و غنی را تفاوت
نگذارد و بدرستی قضاوت کند همانگونه که باران بر ثروتمند و فقیر یکسان
میبارد . اگر قاضی در هنگام دادرسی از راستی دور شود و بناحق قضاوت
کند یا حتی اندیشه خیانت بدل راه دهد . «باران از باریدن می‌ایستد .
شیرینی و برکت از شیر گوسفندان دور میشود ، و نوزادان در هنگام تولد از
بین می‌روند» . هر قاضی در هنگام قضاوت میبایست بخوشتن متکی بوده
و تحت هیچ گونه عواملی قرار نگیرد . دو چیز در قضاوت مورد نظر قاضی
بود دانش و آگاهی شخص قاضی و در برخی موارد شهادت شاهدها نیز مورد
توجه واقع میشد . گواهی شاهد و تنظیم اظهارنامه فقط در موارد تقسیم

ارث مورد اطمینان بود.

تسرموبد موبدان روزگار شاه اردشیر بنیانگذار سلسله ساسانی گناهان را بسه درجه تقسیم بندی کرده است: گناهانی که بر ضد آفریدگار مرتکب می شدند گناهانی که بر علیه پادشاه مرتکب می شدند و گناهانی که بر ضد مردم صورت می گرفت. هم چون پادشاهان هخامنشی، پادشاهان ساسانی نیز از ارتکاب گناه اخلاقی اکراه و تنفر داشتند در روزگار ساسانی، افراد بیگناه را با انواع سوگند کرم و سرد مورد آزمایش قرار میدادند از میان این سوگندها نام آورتر همان است که بر روی آذرباد مهراسپند، موبد موبدان روزگار شاپورد دوم انجام شده است.

آذرباد مهراسپند برای اثبات حقانیت دین زرتشت آماده شد که روی گداخته را بر روی سینه او آزمایش کنند.

پادشاهان نامور سلسله ساسانی مانند شاپور اول انوشیروان عادل و خسرو پرویز با بنای کوشکها و کاخهای عظیم و حجاریها و سنگ نبشتهها از خود یادگارهای فراموش نشدنی برجای نهاده اند. آثار باقیمانده روزگار ساسانی نمودار فعالیت و کوشش های پی گیران پادشاهان است. نفوذ و تأثیر شبک معماری ساسانی بر روی معماری بعد از اسلام ایران کاملاً آشکار است، دروازه کاخ انوشیروان عادل در تیسفون بارتفاع ۹۵ فوت و بعرض ۴۸ فوت بوده است.

کاخ خسرو پرویز با پرارزش ترین جواهرات و پارچه ها و فرش ها تزئین شده بود بیرونی مینویسد که فیروز پادشاه ساسانی مبلغ هنگفتی از

ذخیره معابد و آتشکده‌ها بوسیله سربازان و آتشکده‌ها بوم گرفت و در هنگام قحطی و خشکسالی بین مردم کشور خویش توزیع کرد تا از شدت سختی و تنگدستی آنها که در مدت هفت سال خشکسالی روی داده بود بکاهد .

تمدن و فرهنگ ایران باستان نه تنها در خارج از کشور نیز بر روی تمدن کشورهای مانند مصر ، چین ، هند ، بابل ، روم و یونان و در مشرق اثر داشته است بلکه بر روی تمدن مغرب زمین نیز اثر گذاشته است . دکتر جمشیدجی جیوانجی مدی دانشمند مشهور پارسی در کتاب معروف خود بنام «نفوذ تمدن ایران بر روی تمدن سایر کشورها» بخوبی این موضوع را تشریح کرده است امید است که در این روزهای تاریک که مردم جهان و بخصوص مغرب زمین در لب یک پرتگاه هولناکی ایستاده‌اند تمدن و فرهنگ ایران باستان و پیام پیغمبر ایران زرتشت اسپنتمان آنها را از این مصیبت و بلیه نجات بخشد .

برای نوشتن این مطالب اینجانب از کتب و منابع زیادی استفاده نموده‌ام .

تقریباً اغلب کتبی که درباره ادبیات و زبان و فرهنگ ایران باستان نوشته شده‌اند از نظر دور نداشته‌ام . اما برای دوری از اطاله کلام لازم میدانم از تعداد انگشت شماری از کتب مهمی که در این موضوع نوشته شده‌اند در زیر یاد نمایم که در نوشتن این مقاله مکرر از مطالب این کتب

استفاده برده‌ام .

کتاب مورد نظر بشرح زیرند :

۱ - تمدن ایرانیا ن خاوری - تألیف ویلهم گیگر ترجمه بانگلیسی

توسط دستور داراب پشوتن سنجانا - جلد اول و دوم .

۲ - تمدن زرتشتیان تألیف دستور دکترا مانک جی نسروانجی دهالا .

۳ - ایران و فرهنگ و تمدن آن تألیف پرفسور پیروز داور ،

تقریظ و انتقاد (بر کتاب زمان زرتشت)

موضوع زمان زرتشت پیغمبر ایران باستان ، از قرن ششم پیش از میلاد بمدت چند قرن مورد بحث علمای یونان بوده و از سه قرن پیش تاکنون نیز توجه دانشمندان مغرب زمین را بخود جلب نموده و هر کدام بسلیقه و فهم و درایت خود ، تاریخی را پیشنهاد نموده اند که بحث درباره . همه آنها را باید در رساله جداگانه تنظیم نمود . درباره زمان زرتشت 'پیغمبر ایران باستان' بسیاری از مورخین و نویسندگان و محققین مطالبی نوشته اند ، اما باید گفت که هیچ کدام ره بجائی نبرده اند . گروهی از مستشرقین ، تاریخ سنتی را قبول کرده اند و عده ای نیز سالهای بین یک هزار و پانصد سال تا یک هزار سال قبل از میلاد را زمان ظهور پیغمبر ایران دانسته اند و عده ای کمتر نیز شش هزار سال پیش از مسیح را زمان ولادت زرتشت دانسته اند . هر کدام از این دسته دلائلی دارند و برای اثبات

عقیده خویش مدارکی استناد می کنند .

آقای پرفسور جمشید کاوس جی کاتراک نیز از جمله دانشمندانی است که در موضوع زمان زرتشت ، اخیراً کتابی بزبان انگلیسی و در تحت عنوان «زمان زرتشت» و در حدود هشتاد و چند صفحه تألیف نموده است که از هر جهت جالب و شایسته مطالعه است.

نویسنده کتاب مذکور آقای جمشید کاتراک ، یکی از پارسیان دانشمندی است که بزبانهای اوستا و فارسی باستان و پهلوی و همچنین با زبانهاییکه خویشاوندی نزدیک با زبانهای ایران قدیم دارند مانند سانسکریت و گجراتی و مراثی و غیره آشنائی کامل دارد . از این جهت است که کتابش متکی بر مدارک و مأخذ دست اول است و احتیاج به ترجمه های اروپائیان که از زبانهای ایران قدیم نموده اند ، ندارد و خود می تواند مستقیماً از مأخذ اصلی استفاده کند . دانشمند نامبرده معتقد است که زمان ولادت پیغمبر ایران باستان در حدود شش هزار سال قبل از میلاد مسیح است . تاریخ سنتی یعنی همان تاریخی را که بیشتر مورد تأیید اروپائیان است از آن جهت بی اعتبار میدانند که آنها در خواندن يك واژه پهلوی دچار اشتباه شده اند . این واژه نام اسکندر مقدونی است که دانشمندان اروپائی شده و زمان ولادت پیغمبر ایران را به ششصد سال پیش از میلاد پائین آورده اند . آقای جمشید کاتراک در کتاب ارزنده خویش بخوبی ثابت می کند که آنچه اروپائیان درباره زمان ولادت پیغمبر ایران نوشته اند ، جز غرض چیز دیگری نبوده و نیست .

اغلب این مستشرقین خواسته‌اند تقدیم یکتا پرستی را به موسی ، پیغمبر بنی اسرائیل ، نسبت دهند - در صورتیکه این افتخار همیشه برای پیغمبر ایران است که برای نخستین بار بشر را به یکتا پرستی هدایت کرد . دانشمند نامبرده در سال ۱۳۴۵ در هنگام شرکت در «کنگره ایرانشناسان» که در تهران تشکیل شد ، خلاصه از کتاب نامبرده را بصورت خطابه قرائت کرد که بسیار مورد توجه واقع شد و در همان زمان آن مختصر به فارسی برگردانده شد و به صورت کتاب در تهران منتشر گردید .

پس از انتشار ترجمه فارسی ، مؤلف سایر مدارك و مأخذی که در مدت دو سال اخیر منتشر شده‌اند ، باصل انگلیسی افزود و به صورت کتابی در هشتاد و چند صفحه و در بمبئی به چاپ رسانیده است . مؤلف کتاب ، آنطور که در مقدمه می‌نویسد ، متجاوز از بیست سال است که در این موضوع تحقیق می‌کند و تاکنون در چندین کنگره شرق شناسی مقالاتی در این زمینه تهیه نموده و خوانده‌است . آقای جمشید کاتراک از جمله دانشمندانی است پرکار که تا کنون متجاوز از چهارده جلد کتاب بزبانهای انگلیسی و کجراتی تألیف کرده است که از آن میان دو کتاب وی بفارسی ترجمه و چاپ شده است .

آقای جمشید کاتراک برای نوشتن این کتاب خود ، متجاوز از یکصد و هشتاد کتاب و رساله و مقاله که بزبانهای مختلف نوشته شده ، مورد مطالعه و استفاده قرار داده است . برخی از این تألیفات که مورد استفاده مؤلف قرار گرفته ، مفصل است و متجاوز از چند صد صفحه و برخی

نیز مقالات نسبتاً مفصل و پرمایه هستند . نویسنده برای نوشتن کتاب خود از جمیع منابع مربوط به موضوع استفاده نموده و حتی از کتب و تحقیقات باستانشناسی نیز غافل نمانده است . کتاب آقای کاتراک پر است از اطلاعات تاریخی و باستانشناسی در باره موضوع زمان پیغمبر ایران . مطالعه و نگهداری این کتاب ، برای همه کسانی که بتاریخ و گذشته این سرزمین افتخار می کنند ، لازم و ضروری است و برای همه کسانی که باین مرز و بوم علاقمند هستند و عشق می ورزند مطالعه این کتاب واجب است ، پیروزی آقای جمیشد کاتراک را در راه نشر اینگونه آثار مفید و ارزنده از خداواوند بزرگ درخواست داریم .

پیوست

با بزرگان پارسی آشنا شوید

زندگی دکتر ایرج تارا پور والا

«شایسته ترین خدمتی که میتوانید برای این امر انجام دهید اینست که علم و ادب حقیقی را با افراد آن بیاموزید، نه آنکه ایوان خانه آنان را بنقش و نگار زیبا بیارائید.» «ارواح دانشمندی که در کلبه های فقیر و حقیر اقامت دادند بر اشخاص سفله ای که در کوشکهای رفیع ساکنند مرجح و مقدمند،» (پیکتوس)

قرار بر این بود که این سلسله مقالات را با شرح زندگانی بزرگان پارسیان بترتیب قدمت زمان شروع کنم ولی حیف آمد که ابتدا از دوست سخن نگفته باشم زیرا: هر چه بشنوی سخن دوست خوشتر است، بر من ایراد نگیرید اگر گفتار خود را با شرح زندگانی استاد عزیزیکه امروز در میان جمع ما آدمیان خاکی نیست و از دست رفته و جز تجدید خاطره های او و آثار گرانبهای فکری او چیزی برای ما برجای نمانده است.



دکتر ایرج تارا پور والا

دورنمائی از زندگی استاد تاراپور والا

روز بیست و دوم ژوئیه ۱۸۸۴ در حیدرآباد دکن ، که یکی از کانون ادب و فرهنگ در هندوستان است ، طفلی بدین جهان چشم گشود و مقدر شده بود که روزی نامش در ردیف اسامی بزرگان و مستشرقین و دانشمندان قرار گیرد ، ایرج کوچک قسمتی از تحصیلات ابتدائی را در زادگاه خویش انجام داد و سپس به همراه خانواده خویش بشهر بمبئی عزیمت نمود و در آنجا دنباله تحصیلاتش را گرفت .

ایرج جوان از همان زمان خردسالی علاقه خود را نسبت بکیش آباء و اجدادی نشان میدهد و چنانکه خودش مینویسد:

« من زرتشتی » متولد شده ام و در زمان طفولیت نیز آداب و رسوم مذهب را از والدین بخصوص روانشاد اوستا که نماز روزانه ما است آموختم و هر روز چندین دفعه آنرا تکرار میکردم بدون اینکه از معانی آن کلمه ای دانسته باشم اما بدون هیچگونه شك و تردید و یاپرسش از این و آن ، معتقد بودم که اینگونه کلمات روحانی « مقدس و دارای معانی بلند و عامی است پس از آنکه معانی بسیاری از این گفتار ها را از کتابها آموختم ایمانم نسبت بکیش آباء و اجدادی چندین برابر محکمتر شد . در ضمن تحصیل (تعلیمات دینی) سعی در آموختن الفبای اوستائی نمودم این بود آنچه تا سن نه سالگی از اوستا آموخته بودم ، تدریجاً که بر سن من میافزود بر روی بعضی از مسائل زندگی فکر میکردم و

در همان هنگام مرحوم پدرم نیز که نه تنها برای من پدری مهربان و دلسوز بود بلکه از بهترین دوستان و راهنمایان من بشمار میرفت ، مرا هدایت مینمود «پدرم مردی کتابدوست و اهل مطالعه بود و همیشه درست و عمیقانه فکر میکرد (این عادت «را روانشاد دکتر تاراپوروالا از مرحوم پدرش» «بارث برده بود.) و کتب خوب را بمن معرفی مینمود . اما پدرم هرگز مـ را مجبور نمی نمود که کورکورانه و بدون تأمل عقایدش را بپذیرم و از او متابعت نمایم . چه بسا اتفاق می افتاد که ما بر سر مطلبی باهم به بحث می پرداختیم و پس از مدتی مذاکره مرا بحال خود می گذاشت تا راجع بموضوع مورد بحث به تنهایی فکر کنم .»

ایرج در جوانی طفلی بسیار هشیار و حاضرالذهن بود و توانست در سال ۱۸۹۸ در حالیکه بیش از چهارده بهار براون گذشته بود امتحان متریک matric را با نمرات بسیار درخشان و امتیازات بگذراند . پس از ورود بدانشکده توانست بعد از دو سال تحصیل یعنی در سال ۱۹۰۰ امتحان Inter را در علوم و در ادبیات هر دو بگذراند . سه سال بعد یعنی در سال ۱۹۰۳ در حالیکه جوانی ۱۹ ساله بود بدریافت درجه (B.A.) با انگلیسی و سانسکریت موفق شد برای تحصیل زبان سانسکریت خودش مینویسد :

«فقط يك بار صریحاً مرحوم پدرم عقیده اش را» «بر من تحمیل نمود و آن شبی بود که گفت» «باید بتحصیل زبان سانسکریت بپردازم تا بهتر» «بتوانم از تمدن و فرهنگ هند قدیم اطلاعات» «درست و عمیق بدست

آورم . در وهله اول از روی بی میلی و بحکم اجبار این کار را گردن نهادم و بتحصیل زبان سانسکریت پرداختم ولی بعداً هرچه بیشتر خواندم اشتیاقم نسبت باین زبان زیادتیر شد پس از آشنائی با زبان سانسکریت دریافتم که مقصود و منظور اصلی زندگانی را بایستی در کتابهایی مانند (بهکوادکیتا) و (اوبانیشادها) و (ودا) جستجو نمود . اکنون دیگر من قادر بودم که کتب مذهبی هندوان را بزبان اصلی مطالعه نمایم و درك معانی کنم و از این پیش آمد تا اندازه خوشحال بودم. » .

از آوریل ۱۹۰۴ تا ژانویه ۱۹۰۹ برای ادامه تحصیلات باروپا سفر نمود و در دانشگاه کمبریج بتحصیل حقوق پرداخت و عاقبت اواخر سال ۱۹۰۸ بود که بدریافت درجه Bar-at-Law کامیاب گردید .

دکتر تارا پوروالا از این مسافرت کمال استفاده را نمود بدین معنی که تعطیلات تابستان را در کشورهای فرانسه و آلمان گذرانید و زبان های ایندو کشور را بیاموخت که بعداً توانست در رشته کار تحقیقی اش از کتب باین دوزبان استفاده نماید . وقتی از اروپا و با آن سرمایه علمی بازگشت نمود از ژوئیه ۱۹۰۹ تا اوت ۱۹۱۱ در کالج مرکزی بنارس بتدریس زبان و ادبیات انگلیسی پرداخت اما روح تشنه استاد از این مایه دانش و کار و مقام راضی نبود و در پی فرصت بهتری بود تا بار دیگر خود را بمرکز علم و فرهنگ یعنی اروپا برساند و بتکمیل معلومات خود بپردازد . اتفاقاً مسابقه ای در سپتامبر ۱۹۱۱ برای داوطلبان تشکیل گردید . او نیز در این مسابقه شرکت نمود و موفق شد که برای دومین بار بسوی دنیای غرب و بعنوان

دانشجوی دولتی بارسفر بر بند ، در این سفر دانشجوی جوان و پر شور با دلی آکنده از امید و آرزو در دو دانشکده و در دو کشور مختلف یعنی دانشگاه کمبریج در انگلستان و دانشگاه Würzburg در آلمان ثبت نام نمود و عاقبت در ماه ژوئیه ۱۹۱۳ درجه Ph.D را از دانشگاه Würzburg آلمان دریافت نمود .

دکتر تارپوروالا در این سفر اروپا با بسیاری از دانشمندان اروپائی آشنائی حاصل کرد و در حقیقت همانطور که خودش مینویسد پایه تحصیلاتش در سفردوم باروپا ریخته شده است در این سفر اخیر موفق شد که علاوه بر اخذ درجه Ph.D. زبان سانسکریت را نزد پرفسور راپسون مشهور و همچنین مقایسه « علم اللغة » را نزد پرفسور Dv.P.Gibes و نیز « روانشناسی تربیкті » را پیش دکتر مایر و زبانهای فارسی و عربی را از محضر پرفسور ادوارد براون و پرفسور نیکلسن تحصیل کند. اوستار از دپرفسور بارتولومه معروف تحصیل کرد و همچنین در پدا کوژی نیز مطالعاتی نمود ، از اینکه چطور استاد که برای تکمیل زبان سانسکریت باروپا رفته بود یکبار تغییر جهت داد و بمطالعه ادبیات و زبانهای ایران باستان پرداخت بهتر. این است که از زبان خودش بشنویم که مینویسد : « اما در خصوص نماز روزانه خودم جز معانی چند عبارت از فهم معانی سایر قسمت اوستا عاجز بودم و حتی تا سن بلوغ و رشد نیز بیش از این چیزی از اوستا نمیدانستم ، من در مطالعه کتب افراط نموده بودم ، هر کتابی اعم از این که مربوط بمذهب خودم یا بسایر مذاهب بود آنها را با ولع » میخواندم

و گاهی دربارهٔ بعضی از مطالب این کتب با دوستان و حتی با پدرم به بحث می‌پرداختم. همهٔ این بحث‌ها بر سر این بود که پیام و گفتار آسمانی زرتشت و رای همهٔ گفتارهای فرزندان آدمی است. سالها از این مقدمه گذشت تا هنگامی که اینجانب برای ادامهٔ تحصیل بدانشگاه کمبریج رفتم. روزی با پرفسور ادوارد براون که از شخصیت‌های بزرگ علمی زمان خود بود و در ادبیات و زبان فارسی و عربی ید طولائی داشت، صحبت مینمودم در ضمن صحبت اظهار داشت که او ایرانی را برای خاطر زبان و ادبیات فارسی و تمدن اسلامی‌اش دوست میدارد، وقتی صحبت از ادبیات پیش از اسلام بمیان آمد وی گفت اگر چه بیشتر ادبیات ایران پیش از اسلام را از روی ترجمه مطالعه نموده است ولی اینگونه ادبیات بنظرش «بچگانه» آمده است، و کلمه «بچگانه» مانند تیری در قلب من فرو رفت. آنروزها اطلاعات من دربارهٔ مذهبی که پیروی مینمودم و مینمایم منحصر بهمان ترجمه‌هایی بود که از کتب مختلف خوانده بودم و مقدار کمی هم مستقیماً میتوانستم درک معانی نمایم. با شنیدن این حرف تصمیم گرفتم که تحصیلات خود را در رشتهٔ زبانهای ایران باستان دنبال نمایم. طبعاً در قدم اول من بایستی که بیشتر این دانش آموزی را از روی ترجمه فراگیرم.

پرواضح است که من تنها بخواندن ترجمه‌ها اکتفا نمی‌توانستم کرد و مایل بودم این ادبیاتی که بنظر پرفسور ادوارد براون «بچگانه» آمده است، از روی زبان اصلی مطالعه کنم زیرا دیگر باین عقیده معتقد شده بودم که

ترجمه‌ها مطابق با اصل نیست و مترجمین در بسیاری موارد نتوانسته‌اند خوب از عهده کار و فهم مطلب بر آیند، دلیلی که مرا وادار نمود یادگارهای اجداد را از روی زبان اصلی مطالعه نمایم، همین بود. من با تمام حواس و دقت به تحصیل ادبیات مزدیسنا پرداختم. تحصیلات و اطلاعات گذشته من در زبان سانسکریت کمک بسیار مؤثر و سودمندی برای درک معانی و تحصیلات زبان‌های قبل از اسلام من بود بالاتر از این، این سعادت برای من دست داد که یکی از تعطیلات تابستان را که در هیدلبرک آلمان می‌گذراندم، شنیدم که پرفسور بار تولومۀ معروف در نزدیکی منزل اینجانب سکونت دارد. یک روز صبح از او وعده ملاقات خواستم و در ضمن این ملاقات از وی تقاضای نمودم که مرا بشاگردی خویش بپذیرد، این مرد دانشمند و وارسته خوش‌قلب بدون قبول یکدینار حق التدریس حاضر شد که بمن این افتخار بزرگ را بدهد و مرا بشاگردی خویش قبول نماید. برآستی که وی فقط برای خاطر علم زندگی مینمود و منظور مادی نداشت.

روانشاد دکتر تارا پوروالا نیز به پیروی از استادش متصف با این صفت و بسیاری از صفات پسندیده دیگر نیز بود که در کمتر اشخاص این صفات نیکو یافته میشود.

یک روز بعد از ملاقات کار ما شروع شد روزانه تقریباً سه چهار ساعت با هم مشغول خواندن ستون اوستا و گرامر اوستائی بودیم این کار مدت هشت تانه هفته‌ای که در هیدلبرک بودم، ادامه داشت باید اقرار کنم که آنچه نزد

پرفسور بارتولومه آموختم اساس و پایه تحصیلات من در زبان اوستا بود .
بارتولومه در این مدت کوتاه بمن روش مطالعه صحیح و راه تحقیق و تجسس
را نشان داد و بمن آموخت که چگونه در پیدا کردن ریشه لغات و کار علمی
بایستی حوصله و مقاومت و پشت کار بخرج دهم ، در این مدت کوتاه
او توانست آنقدر بر معلومات من بیفزاید که سایرین نتوانستند
در ظرف چند سال هم بمن آن اندازه بیاموزد و بالاخره او توانست
مرا که یکنفر دانشجوی زبان سانسکریت بودم بیک دانشجوی زبان اوستا
تغییر دهد .

بعد از چند ماه موفق شدم که یکی دیگر از مستشرقین ایران شناس
مشهور آلمانی را ملاقات کنم يك روز تمام را در شهر marburg گذراندم
و سعادت دیدار پرفسور گلدنر برایم دست داد . او نیز از جمله کسانی است
که مشوق و راهنمایی من در زبانهای ایران باستان بوده است من اگر تا کنون
موفق شده ام کارهایی انجام دهم بیشتر خود را مدیون این دودانشمند شهیر
شرق شناس میدانم .
آنچه که پرفسور بارتولومه بمن آموخت برای همیشه در نظر داشتم
و بکار بستم .

دکتر تارا پور والا پس از مراجعت به هند در اکتوبر ۱۹۱۳ تا اوت
۱۹۱۷ بسمت مدیری یکی از دبیرستانهای هندوان در شهر بمبئی مشغول کار
شد . در ضمن خدمت مدیری بود که در دانشگاه بمبئی نیز راجع به
مقایسه «علم اللغة» تدریس مینمود مهمترین دوره خدمت استاد از سپتامبر

۱۹۱۷ تا اواخر ۱۹۳۰ است که بعنوان استاد در زبان های اوستا و پارسی باستان و سانسکریت در دانشگاه کلکته مشغول تدریس و تحقیق بوده است. در همان هنگامیکه عهده دار تدریس در دانشگاه کلکته بود بنا با موزارت فرهنگ و خواشش دکتر را ایندرا نات تاگور در «شانتی نیکتان» بتدریس اوستا و سانسکریت و تمدن و فرهنگ ایران باستان پرداخت ،

از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ یعنی ده سال تمام ریاست مدرسه «کامهاتوران» در شهر بمبئی بعهده این دانشمند بود .

از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۴۲ در دکن کالج واقع در شهر پونه تدریس زبانهای ایران پیش از اسلام و تمدن و فرهنگ ایران باستان را بر عهده داشته است و از آن سال بیعد بازنشسته شد .

نگارنده این سعادت را داشت که این دانشمند وارسته و محبوب و کم ادعا را بعنوان استاد راهنما انتخاب کند و از محضرش استفاده و استفاضه نماید . استاد تارا پور والا در میان پارسیان و همچنین دانشمندان جهان شهرت فوق العاده ای دارد و این شهرت را از راه وسعت اطلاعات و تألیفات زیاد خود کسب کرده است .

استاد در دوران حیات خود تقریباً شصت جلد کتاب و رساله بزبانهای گجراتی و انگلیسی تألیف کرده است که در میان آنها کتب زیر بسیار مشهور و بقول سعدی مانند ورن زرمیرند و قدر می شناسند .

- 1- The Religion Of Zaratushtra
- 2- Selection from Avesta and old Persian
- 3- Elements Of the Science of the languages
- 4- The songs of Zaratushtra.

کتاب مذکور در شماره (۲) برای مدتی مدید در دانشگاههای اروپا و امریکا برای دانشجویان شرق شناس بعنوان کتاب کلاسیک معرفی شده بود و امروز هم هیچ دانشجوی ایران شناس از مطالعه این اثر گرانها بی نیاز نخواهد بود ،

استاد در دوره حیات خویش در بسیاری از دانشگاههای هند سمت بازرسی در امتحانات دوره های فوق لیسانس و دکترا را داشته و چه بسا رسالتی که برای درجه Ph.D. نظر داده است . چهار تن از دانشجویان پارسی افتخار شاگردی استاد را برای دریافت درجه Ph.D. داشته اند که یکی از آنها نگارنده است .

چه چیز سبب شد که استاد گاتها را ترجمه نمود ؟

کتاب مذکور در شماره (۴) حاصل سی سال مطالعه مداوم استاد است استاد تارا پور والا مدت سی سال تمام بمطالعه دقیق سرودهای آسمانی زرتشت پرداخت تا سرانجام جرأت نمود که ترجمه ای از این پیام آسمانی را بعلاقمندان عموماً و پیروان کیش بهی خصوصاً تقدیم نماید . دکتر تارا پور والا خود در مقدمه کتاب شرح میدهد که چه چیز محرک وی در ترجمه این گفتار آسمانی بوده است آنجا که مینویسد : « من در دوران » تحصیل به بسیاری از ترجمه گاتها بزبانهای مختلف برخورد نمودم ولی آیا چه لزومی داشت که من ترجمه دیگر بر این ترجمه ها بیفرایم .

حس میکنم برای روشن شدن مطلب احتیاج به توضیحات بیشتری است و نیز بیان این مطلب واجب مینماید که اصولاً چه چیز باعث شد که زبانهای ایران پیش از اسلام علاقمند شدم .

نوشتم که وقتی در سفر دوم بارو با پرفسور ادوارد براون ملاقات نمود و پرفسور نامبرده کلمه «بچگانه» را برای ادبیات ایران پیش از اسلام بکار برد همان سبب شد که استاد تارا پوروالا زبانهای ایران باستان را نزد پرفسور بارتولومه بخوبی تحصیل کند و بطلان حرف پرفسور براون را ثابت نماید .

دردنباله مطلب از زبان استاد میشنویم که مینویسد : «بعد از آنکه از اروپا رخت سفر بر بستم و به هندوستان روانه شدم تمام اوقاتم را صرف مطالعه ادبیات مزدیسنا نمودم . اساس کار را طوری فراهم آوردم که آنچه از استاد بارتولومه آموخته بودم فراموش ننمایم و بیشتر اوقات یادداشت هائیکه از دروس وی برداشته بودم مطالعه و بازخوان مینمودم . در حقیقت میتوان گفت که تحصیلات واقعی من در زبان اوستا از سال ۱۹۱۷ شروع شده است . دانستن زبان سانسکریت برای من كمك موثری بود که توانستم با كمك نیروی جوانی در اندك مدتی در تحصیلات اوستا پیشرفت نمودم تصمیم گرفتم که دست بکار ترجمه «گاتها» برم . با اینکه بسیاری از دانشمندان بمن گوشزد نموده بودند که «گاتها» و زبان آن با سایر قسمت های اوستا متفاوت است و قدری مشکل تر مینماید ؛ معیناً من تصمیم باینکار داشتم زیرا هیچيك از ترجمه های «گاتها» نتوانستند مرا قانع نمایند ، حتی

ترجمه بار تولومه که استاد و راهنمای اینجانب بود و من بوسعت و تبحر او اطمینان داشتم. من در ابتدا با خود می‌اندیشیدم که ترجمه از این سرودهای آسمانی را فقط برای خودم تهیه نمایم. این کار متجاوز از بیست و پنج سال بطول انجامید و بالاخره امروز بسرانجام رسیده است و ترجمه از «گاتها» بوجود آورده‌ام که تقریباً میتواند روحم را قانع کند و من اکنون دریافته‌ام که این سرودهای آسمانی پیغمبر ایران اگر از افکار سایر ادیان عالی تر و برتر نیست، میتواند که با بهترین و عالی ترین و روحانی ترین سرودهای مذهبی جهان برابری نماید.

دکتر تارا پور و الا از استادان کم نظیر و درزبانهای ایران باستان و سانسکریت صاحب نظر بود.

کتاب «سرودهای آسمانی زرتشت» که در ردیف شاهکارهای اوستا در ظرف مدت کوتاهی چاپ اول آن نایاب شد و از قراری که شنیده میشود فرزندان برومند آن روانشاد تصمیم بر تجدید چاپ آن گرفته است و امید است که در این کار کامیابی حاصل نماید.

استاد تارا پور و الا مردی بسیار فروتن و محبوب و استاد بتمام معنی بود. او هرگز از خود صحبت نمی‌کرد و هیچوقت از کسی بدی نمی‌گفت. تمام افراد انسانی در نظری خوب بودند. در مقابل نیکی‌هایی که انجام میداد انتظار پاداش و حتی ادای تشکر را هم از کسی نداشت. او معتقد بود که ما هر چه در این عالم برای کمک به منوعان از دستمان برآید انجام دهیم از حدود وظیفه بشری خارج نیست او مهربانی و نجابت را از حد

گذرانیده بود . با اینکه در بسیاری موارد حس می‌کردم که از شدت کار خسته شده است معینا هرگز از کار کردن شکایت نداشت. تا آخرین لحظات عمر بکار و نوشتن و یادداشت کردن مشغول بود .

نگارنده این سطور بهترین ساعات عمر خود را همان ساعاتی میداند که در محضر این مرد شریف و بزرگوار گذرانده است .

روزی که استاد از این عالم رخت بر بست و برای جاودانی شتافت نگارنده یکبار دیگر احساس یتیمی نمود . امروز جز اینکه برای روح آن روانشاد طلب آمرزش نمایم کاری دیگری از دست نگارنده ساخته نیست .
اهورامزداي پاك روانش را در بهشت برين شاد و خرم كنند آمين .

تهران - مرداد ماه ۱۳۳۸



روانشاد استاد ابراهيم پورداود

زندگی استاد پورداود

دانشمندی که دیگر جایش را کسی بزودی نخواهد گرفت

بمناسبت درگذشت استاد عالیقدر پورداود از استادگرا نمایه آقای
دکتر فرهاد آبادانی که یکی از شاگردان و پیر و مکتب استاد فقید بوده‌اند و
فعلاً در دانشگاه اصفهان زبانهای ایران پیش از اسلام مانند اوستا و فارسی
باستان و پهلوی را تدریس می‌نماید خواهش کردم شرحی درباره استاد
پورداود مرقوم فرمایند خوشبختانه این تقاضا مورد قبول واقع شد و اکنون
خوانندگان گرامی مطالبی را که ایشان در تجلیل و بزرگداشت استاد مرقوم
داشته‌اند مطالعه می‌فرمایند.

(بنام خداوند بخشنده مهربان)

یکی «پور» بینی از آن نامدار	کجا نو کند نام اسفندیار
بیاراید این آذر زرد هشت	بگیرد همی زند اوستا بمشت

هشتاد و سه سال پیش یعنی روز آدینه بیستم بهمن ماه ۱۲۶۴ خورشیدی در شهر رشت طفلی از مادر بزاد که مقدر شده بود روزی از نامبردار ترین دانشمندان ایران شناس شود. این طفل ابراهیم پور باقر پور محمد حسین رشتی مشهور باستاد پور داود بود. استاد پور داود پس از تحصیلات مقدماتی فارسی و عربی به همراه برادرش سلیمان داودزاده و استادش شادروان عبدالرحیم خلخالی، بسال ۱۲۸۴ برای تحصیل طب قدیم به تهران رفت. پس از سه سال در سال ۱۳۸۷ از راه کرمانشاه و بغداد بسوریه رفت و به تحصیل ادبیات فرانسه پرداخت همچنین در سال ۱۲۸۹ بفرانسه شتافت و پس از تحصیل علوم مقدماتی در دانشگاه پاریس به تحصیل حقوق پرداخت. در سال ۱۲۹۴ از فرانسه بآلمان رفت اما زیاد اقامت نکرد و دوباره در سال ۱۲۹۵ بآلمان رفت و تا ۱۳۰۳ بمدت هشت سال در آن کشور اقامت گزید در همانجا بود که دینشاه ایرانی رئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی برای ترجمه و تألیف گاتها و یشتها و سایر تألیفاتش او را به هندوستان دعوت نمود. دینشاه ایرانی خود از دانشمندان نامبردار و صاحب چند جلد کتاب در زمینه تاریخ و فرهنگ ایران است منجمله دو کتاب معروف «اخلاق ایران باستان» و «فلسفه ایران باستان» است که هر دو کتاب را آقای سپنتا در هنگام اقامت در بمبئی بفارسی ترجمه نموده اند.

در مهر ماه ۱۳۰۴ استاد پور داود از راه بغداد و بصره عازم هندوستان شد و بمدت دو سال و نیم در آن سرزمین اقامت کرد و حاصل این توقف گزارش گاتها و جلد اول یشتها است که با نظارت خودش از چاپ درآمد اما جلد دوم یشتها و همچنین جلد اول یسنا از برلین مطالب آن به هندوستان فرستاده

میشد و بچاپ میرسید و نمونه‌های چاپی در بمبئی بوسیله آقایان خدا بخش ایرانی و عبدالحسین سپنتا تصحیح میشد در سال ۱۳۱۱ و آن‌رماه بود که بدستور دولت ایران و دعوت دانشگاه شانتی نیکتان به هندوستان رفت و در دانشگاه مزبور بتدریس فرهنگ ایران باستان پرداخت در همین شانتی نیکتان بود که استاد «صدبند» تاگور شاعر نام‌آور هندی و برنده جایزه ادبی نوبل را بفارسی ترجمه و منتشر کرد. در این سفر به هندوستان بود که بسیاری از مؤسسات فرهنگی و علمی و دانشگاه‌های هند استاد را بعزویت افتخاری دعوت کردند استاد برای دومین بار در سال ۱۳۲۴ جزء هیئتی از ایران به هندوستان سفر کرد و در این سفر بود که از بسیاری بنگاه‌های فرهنگی تازه تأسیس دیدن کرد.

یکبار دیگر نیز قریب دو سال پیش به‌مراه شاگرد باوفایش دکتر بهرام فره‌وشی به هندوستان سفر کرد. استاد مردی بسیار سفر کرده بود و یاد همه سفرها خود کتابی جداگانه می‌خواهد. استاد قبل از آنکه بایران بیاید و درس و بحث خود را در دانشگاه تهران شروع نماید شهرتش در خارج از ایران بیش از ایران بود. مستشرقین و دانشمندان استاد را بوسیله آثار گرانبهایش می‌شناختند استاد تحصیلاتی مرتب و منظم داشت و در تمام مدت عمرش گرد مقام و جاه نرفت و همیشه بکار خواندن و نوشتن مشغول بود. حاصل تتبعات و تحقیقات استاد ده مجلد کتاب بزرگ در تفسیر و ترجمه اوستاست. همچنین بیش از دوازده کتاب دیگر که در زمینه‌های مختلف نوشته شده است.

استاد در مقدمه یشت ها علاقه خود را بایران تقدیم و پارسیان اینطور

شرح میدهد :

«این بنده کم مایه را از خرد سالی ، بدون مشوق ، میلی بدانستن ایران
قدیم افتاد ، بتدریج این ذوق چنان در رگ و ریشه ام قوت گرفت که مطالعه
کتب مربوط بایران باستان را بمطالعه کتب دیگر برتری دادم - بخصوص
در میان این کتب مسائل راجع بمزدیسنا یعنی دین زرتشتی بیش از همه
توجه مرا بخود کشید . سالهای دراز در تفرج این گلزار پر شکوفه و بهار
گذشت و همیشه آرزوی آن داشتم که کلی برسم ارمغان بایران فرستم و از
گلزار مزدیسنا بروی هم وطنان روزنه ای گشایم و آنان را بشنیدن سرودهای
مقدس نیاکان پارسا خوش و خرم سازم تا اینکه در سال ۱۳۰۴ شمسی
گذارم بهندوستان استاد و در آنجا بامشاهده پارسیان و مطابق نمودن اخلاق
آنان با اخلاق ایرانیان قدیم بر من ثابت داشت که هنوز اثرات تعالیم اوستا
باقی است و پیروان کیش بهی در میان گروه انبوه برهمنان و مسلمانان از
هر جهت آراسته و دارای مقام بلند اند - گرچه پیش از این سفر در کتب
مستشرقین خوانده بودم که پارسیان هند نماینده خصلت های ستوده و اخلاق
پاک ایرانیان باستان اند ، اما پس از دیدن اوضاع آنان که در هنگام دست
یافتن عرب بر ایران مهاجرت اختیار نمودند بر من یقین شد که هوای
ناخوش هند که بیشتر مردمان آن سامان را سست نموده - نتوانسته بقوت
آئین اوستا غلبه کند و نیروی اراده و عزم و کوشش را از پیروانی که گوش بدستور
پیغمبر ایران دارند سلب نماید . نه اینکه نگارنده فقط از پارسیان خاطره های

خوب دارد بلکه هر که از کشتی به بندر بمبئی فرود آید، خواهد دانست که قوم پارسی در آن سرزمین از یک سرچشمه دیگری زنده و خرم است. همچنین نگارنده همیشه در گوش داشت که زرتشتیان ایران نیز در میان هموطنان خود در ستکار و بی آزار و به بردباری مشهورند. مطالعه کتب مزدیسنا و مشاهده اعمال آنان و پارسیان مرا بر آن داشت که به تفسیر اوستا، کتاب دینی ایرانیان، پردازم. تا از اینرو بتکلیف وجدانی، وظیفه وطن پرستی خود رفتار نمایم و عموم هموطنان را از آئین کهن که امروز هم موافق تمدن و مقتضیات این دوره است، آگاه گردانم،»

استاد در تمام آثار پرارزش خود هر جا که فرصت پیش آمده است علاقه شدید خود را بایران باستان و کلیه شئون آن از دین، تاریخ، ادب، رسوم، قوانین، شاهنشاهان، نامداران و دلیران و هنرهای دیگر آشکار ساخته و بایانی بسیار مؤثر صحبت کرده است. در گفتار و سخنرانی هایش هر گاه گفتگو از ایران و شاهنشاهی ایران بمیان میآمد، سخن هایش شور و حالی وصف ناشدنی داشت.

این عشق و علاقه بایران و فرهنگ ایران در جوانی، در رگ و خون استاد وارد شده بود و تا دم واپسین ادامه داشت. همین عشق و علاقه بود که بیش از نیم قرن زندگانی استاد در راه تحقیق و تتبع و کوشش مداوم صرف شد و از خود آثاری فناپذیر بر جای گذاشت.

استاد پورداود در روزگار جوانی و در هنگامی که روزنامه های «ایران شهر» و «رستاخیز» را منتشر مینمود و از مشروطیت طرفداری میکرد اشعار وطنی

نیز سروده است. اشعار استاد که در ردیف اشعار خوب فارسی است بنام یگانه دخترش در مجموعه بنام «پوران‌دخت‌نامه» در بمبئی و با ترجمه انگلیسی روانشاد دینشاه ایرانی سابق‌الذکر به‌چاپ رسیده است. با آنکه اشعار استاد نسبتاً خوب است مع‌هذا با کمال فروتنی و تواضع مینویسد:

«اگر بنده شعری گفته‌ام متعلق بزمانی است که سالهاست دستم از آستان آن دور است. راست است که دیوانی از بنده بنام «پوران‌دخت‌نامه» به‌چاپ رسیده و منظومه نامزد به «یزدگرد شهریار» هنگام جشن سال هزارم فردوسی انتشار یافته و چند منظومه دیگر بمناسبتی در مجلات تفسیر اوستای بنده درج گردیده و در بسیاری از تذکره‌ها در اروپا و هند و ترکیه و ایران نوشته شده، بنده جزء سخن‌سرایان این دوران بشمار آمده‌ام با وجود این بنده خود در دیباچه پوران‌دخت‌نامه نوشته‌ام: چنین دیوان در مملکتی که صدها فردوسی و خیام داشته قطره ناچیز است در مقابل دریای مواج ایران ادبی... هنوز هم باین عقیده چند سال پیش خود باقی هستم. حقیقتاً خوب نیست هر يك از ما که بحسب اتفاق سوادى پیدا کردیم ضمناً شاعر نیز باشیم.»

در هنگام تشکیل دانشگاه تهران، استاد طی مقالات بوزارت فرهنگ وقت درخواست کرد و لزوم تدریس زبانهای ایران پیش از اسلام را در دانشگاه تهران یادآور شد و سرانجام تدریس زبانهای مزبور جزو برنامه دانشگاه تهران قرار گرفت استاد در سال ۱۳۱۸ بایران برگشت و تصدی کرسی فرهنگ ایران را در دانشگاه تهران بعهده گرفت، در طی مدت سی

سالی که دردانشگاه تهران بکارندریس و تعلیم مشغول بود صدها دانشجو را تربیت نمود که برخی نامبردار شدند مانند استاد دکتر معین که خداوند او را شفا دهد - بعضی نیز دنبال کار استاد را گرفته اند مانند دکتر بهرام فره‌وشی .

استاد پورداود جزو افراد بسیار نادر و انگشت شماری است که پارسیان برای وی مراسم یزشن (۱) را انجام داده اند . از خصوصیات اخلاقی استاد پورداود آنچه بنده میتوانم عرض نمایم ادب و حجب و حیای فوق العاده بود . او مردی مبادی آداب بود هرگز قلم را به بدگفتن آلوده نساخت و هر وقت دیگران ندانسته و ناجوانمردانه با استاد حمله میکردند غالباً سکوت میکرد و بیشتر شاگردان و ارادتمندان استاد در مقام جوابگوئی بر می آمدند . اگر هم گاهی پاسخ مینوشت با مؤدب ترین عبارات و مستند ترین جملات جواب میگفت .

هرگز از زبان استاد نشنیدم که بکسی بد یا خدای نخواستہ زشت بگوید . دشمن ترین دشمنانش را میبخشید .

استاد پورداود هرگز از کار تحقیق و تتبع غافل نبود و با اطلاع وسیعی که از زبانهای فرانسه و آلمانی و انگلیسی و عربی و ترکی و سایر زبانهای کهن داشت تمام کتب مربوط بایران قدیم که باین زبانها نوشته شده بود در کتابخانه شخصی اش گرد آورده بود . ایران گنجینه شناسی که استاد گرد آورده

۱- یزشن بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم یکی از مراسم مذهبی زرتشتیان است که برای افراد غیر مذهب به ندرت انجام میشود .

است منحصر بفرد است ،

استاد پورداود تا آخرین دقایق حیات مانند يك جوان بكار مطالعه و تحقیق مشغول بود و همانطور که میدانید، در نیمه شب روز یکشنبه ۲۶ آبان ماه ۱۳۴۷ و در کتابخانه شخصی خویش دیده از جهان فرو بست و جهان ایران شناسی را داغدار نمود این بود شرح مختصری از زندگی و کوشش و فعالیت استادی که حاصل آن ده جلد تفسیر و ترجمه اوستاست که در بین تفاسیر اروپائی از بزرگترین آنهاست و در حدود دوازده جلد کتب دیگر و در زمینه های مختلف و چندین مقاله تحقیقی که در مجلات مختلف به چاپ رسیده و مقداری یادداشت های چاپ نشده که امید است روزی بزیور طبع آراسته شود و مورد استفاده علاقمندان قرار گیرد .

صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را

تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید



روانشاد عبدالحمين سيمتا

زندگی سپنتا

بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان

غم دوستان گرچه بس مشکل است
فزون ترازان غم مرا در دل است
که از ما چو بکست پیوندشان
نه بینم از آن بعد ماندنشان
«سپنتا»

آن روزها دوره اول دبیرستان را میگذراندم که برای اولین بار
کتاب «پرتوی از فلسفه ایران باستان» که بتازگی در بمبئی چاپ شده و
بایران رسیده بود بدستم افتاد. از این جا آشنائی من با نوشته‌ها و شعر
سپنتا شروع شد؛

در مقدمه کتاب مذکور قصیده ایست که سپنتا بیاد جوانی ناکام دینشاه
پور سیاوش عدن والا سروده است.
هنوز پس از گذشت سالها این قصیده را فراموش نکرده‌ام و بسیاری از

شعرهای آن را از بر میخوانم چند سطر از این قصیده که متأسفانه در دیوان
 شعر سپنتا نیامده است در زیر مینویسم .
 شنیدستی سیاوش را کز آتش برد بیرون جان
 نگر «پور سیاوش» جان چسان در آب داد آسان
 در از دریایمان آید ز بحر آری گهرزاید
 ندیده کس ولی دریا کند درو گهر پنهان
 فلک بگسسته در گردون تو کوئی خوشه پروین
 که سازد چار گوهر را گرین بحر ناگاهان
 بلی دینشاه و هم کاوس منوچهر است و تهمینه
 یکی درو یکی گوهر یکی لولو یکی مرجان
 جهان دسته گلی روزی بروی آب داد از کین
 یکی سنبل یکی نسرین یکی سوسن یکی ریحان
 سپس آثاری یکی پس از دیگری از هندوستان میرسید و بدستم میافتاد
 و با عشق و علاقه فراوان آنها را میخواندم .

متأسفانه در مدت چند سالی که با نوشته‌ها و اشعار ایشان آشنائی
 داشتم اتفاق دیدار دست نداد اما نشانه علاقه من بایشان از آنجا میتوان
 دانست که هنوز در تهران دانشجو بودم و بحکم جوانی و خام طبعی و شهرت
 طلبی گاه و بیگاه رطب و یابسی بهم می‌باfterم و با راهنمائی و محبت دوست
 دانشمندم آقای علی اکبر مشیر سلیمی در مجله گلپای رنگارنگ چاپ
 می‌شد و مایه غرور من می‌شد . در آن مجله یکی از همین نوشته‌ها را

بآن شادروان پیشکش کردم . این هیچ چیز دیگر نبود جز علاقه قلبی
 من نسبت بآن مرحوم ، سالها گذشت تا اینکه بخدمت دانشگاه اصفهان
 در آمدم . هنوز خاطره اولین دیدارم با او فراموش نکرده‌ام و جزو
 خاطرات فراموش نشدنی است. او را خیلی بیشتر از آنچه در اندیشه داشتم
 یافتم . خوشبختانه در این چند سال اقامت در اصفهان ساعت‌های متعددی
 که از فیض حضورش برخوردار شدم و این خود مایه تسلی خاطر من است
 سپنتا مردی آزاده و میهن‌پرست و از هر جهت انسان کامل بود . صحبت
 ما همیشه درباره ادب و فرهنگ و تاریخ تمدن ایران باستان بود آن چیزی
 که مورد علاقه و مایه دلخوشی او بود . سپنتا در شب دوشنبه چهارم خرداد
 ماه ۱۲۸۶ شمسی در تهران دیده بجهان گشود . پدرش مرحوم غلامرضا
 خان فرزندا بوطالب بوده است. در طفلی پدر را از دست داده و از محبت پدر
 محروم مانده است. سرپرستی سپنتا در طفلی بعهدہ مادرش بانو شوکت
 شیرازی که زنی فاضله بوده است و اگذار می‌شود . برادر بانو شوکت بنام
 میرزا محمد حسین شیرازی که خود اولادی نداشته است در سرپرستی
 سپنتا بخواهرش کمک مینماید . سپنتا تحصیلات مقدماتی را در تهران در
 مدرسه سن لوئی و سپس در مدرسه زرتشتیان و کالج اصفهان و کالج آمریکائی
 تهران بپایان رسانید :

تحصیل در مدرسه زرتشتیان و معاشرت با همدرسان زرتشتی و مشاهده
 اخلاق ایرانیان زرتشتی بود که در او اثر گذاشت و او را از همان جوانی
 بتاریخ و ادبیات و تمدن و فرهنگ و دین ایران باستان علاقمند نمود این

علاقه‌مندی بعدها بصورت ترجمه کتبی در زمینه فلسفه و فرهنگ و تمدن ایران قدیم درآمد که بجای خود از آنها بحث خواهد شد .

سپنتا ذوق نویسندگی را در همان دوران تحصیل در دبستان زرتشتیان از خود نشان داد . در آن روزها روزنامه‌ای بمدیریت یکی از زرتشتیان مقیم تهران بنام روانشاد خدارحم آبادیان منتشر می‌شد بنام فروهر و اولین روزنامه بود که از طرف یکنفر زرتشتی چاپ و منتشر می‌شد سپنتا در این روزنامه بنویسندگی آغاز کرد و حتی یکی از مقالات وی برای خود آن روانشاد و مرحوم خدارحم آبادیان ایجاد در دسری نمود که جای بحث آن بمقاله دیگر واگذار می‌شود .

سپنتا پیشرفت در تحصیل را بعد از مادر و دایی اش مرهون دو نفر که یکی اردشیر جی ایدلجی و دیگری میرزا علیرضا خان علی آبادی است میدانند و از هر دو نفر به نیکی یاد می‌کند . در مقدمه دیوان اشعار سپنتا در صفحه ۲۴ چنین آمده است . اردشیر جی بود که مرا به تحصیل و علوم ایران باستان ترغیب و تشریق کرد و هم او بود که با میرزاده عشقی تماس و دوستی داشت و فکر توجه بآئین آثار باستانی ایران را در او بوجود آورد ،

در تابستان ۱۳۰۶ شمسی بود که جوانی بیست ساله و با سری پرشور از راه بوشهر بسفر هندوستان رفت . در شهر زیبا و بزرگ بمبئی بود که دست روزگار ویرا با شخصیتی بزرگ بنام دینشاه ایرانی «سلیسیتر رئیس دانشمند زرتشتیان ایرانی بمبئی آشنا کرد . از این جاست که پایه

ترقی جوان پرشور گذاشته شد . لقب سپنتا را روانشاد دینشاه ایرانی برای او انتخاب کرد . همکاری مرحوم سپنتا باروانشاد دینشاه ایرانی از اینجا آغاز شد .

آنروزها دینشاه ایرانی بکسی نیازمند بود که مطالب و نوشته‌های ویرا که با انگلیسی نوشته می‌شد بفارسی روان و زیبا برگرداند . این کار فقط از عهده سپنتا ساخته بود . روانشاد دینشاه ایرانی در پیش گفتار کتاب اخلاق ایران باستان با عبارت زیر از سپنتا تشکر می‌کند و می‌نویسد «در این جا لازم میدانم از آقای سپنتا که بیانات ما را برشته تحریر فارسی درآوردند تشکر کنیم زیرا متأسفانه در دارالفنون هندوستان فقط ادبیات قدیم فارسی تدریس می‌شود (در این جا مقصود نویسنده ادبیات کلاسیک ایران است) و اغلب فارسی‌دانهای هند از طرز نگارش فارسی کنونی بی‌بهره می‌باشند یا در مقدمه پرتوی از فلسفه ایران باستان چنین نوشته شده در خاتمه همانطور که در آغاز کتاب اخلاق ایران باستان متذکر شده‌ام در این نامه از پرفسور پورداود سپاسگزارم که مندرجات این کتاب را از نظر دقیق خود گذرانیده‌اند و نیز از آقای عبدالحسین خان سپنتا متشکرم که در ترجمه مشکل و نگارش بیانات من بفارسی ادبی ساده و روان در این نامه زحمت کشیده‌اند »

سپنتا در حدود یازده سال بیش و کم بادی‌نشاه ایرانی همکاری داشت ثمره این همکاری ترجمه نوشته‌های دینشاه ایرانی بود که در چاپخانه هور بمبئی چاپ می‌شد و برای توزیع بین زرتشتیان و فضایل علاقمند به

ایران فرستاده می شد چاپخانه هور بهمت آقای رشید شهردان که از فضایی زرتشتی ایرانی و مقیم بمبئی است تأسیس شده بود ، روزنامه «دورنمای ایران» که در بمبئی و در چاپخانه هور بمبئی چاپ می شد بمدیریت و نویسندگی سپنتا بود . دوستی رشید شهردان و روانشاد سپنتا از همین جا شروع شد و تا پایان زندگی مرحوم سپنتا ادامه داشت .

انتشار این روزنامه بواسطه مقالات تند و آتشین آن زیاد دوام نکرد ولی چند سال پس از آن سپنتا با انتشار روزنامه دیگری بنام «جنگل» اقدام نمود . این روزنامه با چاپ سنگی و در بمبئی منتشر می شد اما بواسطه مطالب شدیدالحن آن و مقالاتی که درباره «بحرین» منتشر میکرد بیش از چند شماره منتشر نشد و زیاد نپائید . همکاری با دینشاه ایرانی او را با دانشمند دیگر پارسی بنام بهرام گور تهمورس انکلساریا آشنا نمود .

سپنتا در سال ۱۳۰۸ شمسی با اتفاق پرفسور بهرام گور تهمورس انکلساریا و همسرش بعنوان مشاور و مترجم بعراق عرب (بابل و بغداد) رفت ارمغان این سفر شعری بلند و پراز احساسات میهنی تحت عنوان «مہتاب مدائن» است . سپنتا خود درباره سروده شدن این اشعار مینویسد . «خزان سال ۱۳۰۸ شمسی يك شب مہتاب پس از گردش و مطالعہ در خرابہ های بابل عراق با پرفسور بهرام گور انکلساریا مستشرق و دانشمند معروف پهلوی دان در تیسفون کنار طاق کسری بودم . پرفسور با آن قیافه محبوب و پر تجربه و خانمش محو تماشای آن بنای عظیم بودند من نیز کنار تپه

خاکی لمیده وبقطارشتری که از جلو طاق کسری میگذشت وبانگ جرس
در بیابان ساکت تیسفون ندا افکنده بود مینگریستم . اشعار ذیل یادگار
آن شب است.

پرفسورانکلساریا در ۲۵ نوامبر ۱۹۴۴ در بمبئی درگذشت اینک
نمونه از اشعار مهتاب مدائن در زیر آورده می شود .

شب مهتاب و مدائن پیدا

کساروانی گذرد از صحرا

جرس افکنده بهر سوی ندا

داستانها شنو از بانگ درا

ازقطار شتر و بانگ جرس

گذر عمر به بیند هرکس

سایه آن شتران بر دیوار

هست هم چون شبهی پراسرار

سیر تاریخ از آن سیر قطار

شد نمودار و دلم داد آزار

در نظر واقعه ای چند آمد

یادم از جنگ نهانند آمد

نیمه شب آنچه درا می گوید

راز تاریخ بما می گوید

زیروبمها از صدا می گوید
 بشنوا از من که چها میگوید
 گویدت بانگ درادردل شب
 رازهایی که بمانی بعجب
 سایه آن شتران بر ایوان
 گذرد همچو جهان گذران
 بگذرد از نظرم زان دوران
 هانی و مزدك و بیداد مغان
 آنچه بنوشته بتاریخ کهن
 روی آن خشت کهن خواندم من
 یاد آن روز که نام ایران
 بود سر دفتر تاریخ جهان
 حکمران بود بمصر و یونان
 نیم گیتیش بزیر فرمان
 سرشاهان همه براین در بود
 قبله گاه همه این کشور بود
 آن همه شوکت و جاه و فرکو؟
 بازگه های پر از زیور کو؟
 گنجها پرزدر و گوهر کو؟
 کاخ اندو ده بسیم وزر کو؟

همه با خاك برابر گرديد

خاك بر سر همه يكسر گرديد

برای بقیه اشعار شورانگیز باید بدیوان آن شادروان که بهمت همسر وفادارش گوهر تاج سپنتا بیچاپ رسیده رجوع نمود.

در سال ۱۳۱۰ شمسی بود که سپنتا با دختری از يك خانواده اصیل و نجیب و شریف در اصفهان پیوند زناشوئی بست حاصل این ازدواج سه فرزند برومند است که بنامهای ساسان و بهمن و کاوه هستند و همه تحصیل کرده و امید است که جای پدر را بگیرند و نام او را زنده نگهدارند همسر سپنتا خانمی از هر جهت شایسته و لایق است و مصداق همان شعر معروف سعدی است که گفته است .

زن نيك فرمانبر پارسا كند مرد درویش را پادشاه

در اردیبهشت ماه ۱۳۱۱ با اتفاق دکتر رابیند رانات تاگور شاعر و فیلسوف هند و دینشاه ایرانی که از دوستان تاگور بود بایران سفر نمود . در این سفر بود که برای آخرین بار عارف شاعر ملی ایران را ملاقات کرد و تأثر فوق العاده بوی دست داده سپنتا راجع باین دیدار چنین مینویسد . «در سال ۱۳۱۱ نیز موقعی که دکتر تاگور فیلسوف و شاعر معروف هند با اتفاق دینشاه ایرانی سلیسیتز رئیس انجمن زرتشتیان بمبئی بایران آمده بود با اتفاق نامبردگان در مراجعت از ایران از راه خرمشهر در همدان بدیدار عارف شتافتم در این موقع عارف آخرین ایام عمر خود را در منتهای

سختی و ناراحتی میگذرانید و چند تن دوستان اوزندگانی محقر او را اداره میگردند . ملاقات عارف و دینشاه منظره تأثر آوری داشت...»

عارف باصرار مرحوم سپنتا اشعار جدید خود را با بی حوصلگی تنظیم نمود و بهند فرستاد که در کتابی با ترجمه انگلیسی بقلم دینشاه ایرانی و مقدمه بقلم سپنتا و در سال ۱۳۱۴ و بعد از مرگ عارف منتشر شد . یکی دیگر از اشعار سپنتا که از دل برخاسته و بر دل می‌نشیند شعر است که تحت عنوان «بیاد عارف» سروده است و در دیوانش آمده است . سالهای ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۵ که سپنتا هند را برای همیشه ترك می‌کند و در ایران و در اصفهان ساکن می‌شود باید از پرنمترین سالهای زندگی وی دانست . در این دوره از زندگانی بود که سپنتا کتب زیادی را از انگلیسی بفارسی ترجمه نمود و نیز در کار تنظیم «سخنوران دوران پهلوی» مرحوم دینشاه ایرانی را یاری نمود . علاوه بر نوشته‌های دینشاه ایرانی مانند «اخلاق ایران باستان» و «پرتوی از فلسفه ایران باستان» و «پیک مزدیسنان» و غیره که توسط سپنتا بفارسی ترجمه شد - يك کتاب ارزنده و مهم دیگری بنام «ایران و اهمیت آن در ترقی و تمدن بشر» نوشته دانشمند پارسی بنام پپ بلسارا را بفارسی ترجمه نمود و جزو انتشارات «انجمن ایران لیگ» بمبئی و بسال ۱۹۳۶ میلادی برابر ۱۳۱۵ شمسی منتشر شد . در مقدمه کتاب مذکور از مترجم کتاب یعنی روانشاد سپنتا با عبارات زیر تشکر شده است . «انجمن ایران لیگ بسیار خوشوقت است که فاضل محترم

آقای عبدالحسین سپنتا نویسنده و مدیر وطن پرست «دور نمای ایران» که اینک در کلکته مقیم می باشند زحمت ترجمه این کتاب را بدون هیچ پاداش بر خود هموار و آسان ساخته و در مدت کمی با انجام این مقصود موفق گردید کتاب را بفارسی ترجمه نمودند .

نویسنده کتاب یعنی پپ بلسارا نیز با عبارات زیر از زحمات مرحوم سپنتا مترجم کتاب سپاسگزاری نموده است. نسخه انگلیسی این کتاب بهمین روش نوشته شده و بشکل مقالاتی مسلسل متدرجاً در مجله ایران لیگ بمبئی بطبع میرسید . مقالات مزبور خوشبختانه نظر نویسنده فاضل ایرانی آقای عبدالحسین سپنتا را بخود معطوف داشت بطوریکه خواستار ترجمه آن گردید .

آقای سپنتا سوابق ممتد و مشعشعی در عالم فیلم و سینما دارند و اولین کسی هستند که فیلم ناطق ایرانی بسمی و همت ایشان شروع گردید و تا کنون شش فیلم ناطق ایرانی در تحت نظارت و سرپرستی و کارگردانی ایشان تهیه گردیده است .

گذشته از شهرت کاملی که ایشان در هند بنام يك رژیسور زبردست دارند در ادبیات تاریخ ایران مطالعات و تحقیقات زیاد نموده و در نشر کتب مختلف در این زمینه زحمات زیاد متحمل شده اند و تا کنون به نشر چندین کتاب مفید در تاریخ و ادبیات ایران موفق گردیده اند. آقای سپنتا عشق و علاقه مخصوص بوطن خود ایران دارد و در هر کتاب و هر فیلم این عشق

سرشار بشکلی خودنمایی کرده است و بهمین مناسبت آثار او اغلب جنبه ملی را دارا میباشد چنانکه فیلم‌های «دختر لر» یا «ایران دیروز و امروز» و «چشمان سیاه» یا «فتح لاهور بدست نادرشاه» و «شیرین و فرهاد» و «فردوسی» و همچنین کنسرت‌های ایشان در «کاو سنجی هال» بمبئی شاهد این مدعاست . آقای سپنتا قریب ده سال پیش قبل از آنکه داخل در رشته فیلم و سینما بشود مدت چهار سال در بمبئی به نشر يك جریده هفتگی فارسی بنام «دورنمای ایران» پرداخت و با وجود اشکالاتی که روی داده در آن مدت تا حدی که می‌توانست از هیچ‌گونه خدمتی نسبت بوطن خود فروگذار ننمود و بخصوصه در موضوع رفع حجاب و آزادی که در آن موقع اظهارش خالی از اشکال نبود پافشاری سخت مینمود بهمین جهت روزنامه «دورنمای ایران» درهند و ایران طرف توجه توده جوان واقع گردید .

سپنتا بواسطه علاقه و دلبستگی که بمادرش داشت هنگامیکه خبر بیماری اورا شنید هندوستان را بقصد ایران ترك کرد و از شهر یورماه ۱۳۱۵ شمسی تا آخرین روزهای زندگی خویش در اصفهان بسر برد . متأسفانه پس از مراجعت بایران سپنتا برای امرار معاش ناچار بکاری دست برد که هیچ موافق ذوق و تحصیلات او نبود اما در هر فرصت کوتاه و چند ساعته‌ای که بدست می‌آورد از کار تحقیق و مطالعه فارغ نبود در جمع‌آوری کتاب و اشیاء عتیقه ذوقی خاص داشت .

... کتاب‌خانه و موزه شخصی سپنتا نشانه ذوق و هنردوستی اوست .

در گذشت نابهنکام دینشاه ایرانی که در شب دوازدهم آبان ماه ۱۳۱۷ شمسی در بمبئی اتفاق افتاد سپنتا راستخت متأثر ساخت. نشانه تأثر وی را در قصیده‌ای بلند که تحت عنوان «در مرگ دوست» سروده شده است می‌توان دریافت. این قصیده در کتاب «یادنامه دینشاه ایرانی» چاپ بمبئی سال ۱۹۴۳ صفحه ۲۰۳ و نیز در دیوان سپنتا گرد آورده گوهر تاج سپنتا صفحه ۶۶ چاپ ۱۳۴۱ درج شده و با این ابیات آغاز می‌شود.

صر صر باد خزان شد چو بگلشن وزان

خرمی از گلستان رفت و غم آمد عیان

فکند لاله زدست جام و قد گل شکست

بلبل شوریده بست ز نغمه خوش زبان

سرزده در لاله زار بجای گل مشت خار

کرده بجای هزار زاغ وزغن آشیان

باد خزان چون وزید سروسهی قد خمید

دست تأسف گزید ز روی غم باغبان

اکنون که از دینشاه ایرانی یاد شد لازم میدانم که آنچه پرفسور

پورداد در باره آن روانشاد نوشته است نقل کنم.

استاد روانشاد پورداد در مقدمه کتاب پشتها جلد دوم چاپ بمبئی

۱۳۱۰ شمسی صفحه ۲۴ چنین مینویسد.

درود فراوان و سپاس بیکران بدوست دانشمند عزیزم آقای دینشاه

جی جی باهای ایرانی تقدیم میکنم اگر تصادف روزگار مرا بایشان نزدیک
 نمیکرد هرآینه بآرزوی خود نمیرسیدم و بواسطه فقدان وسایل بانتشار
 این کتاب موفق نمیکردیدم اگر هموطنانم از تفسیر اوستا بخطای هزارساله
 برخورده دانسته اند که دین آباء واجدادشان برخلاف آنچه مدعیان و
 دشمنان ساخته اند میباشد و اگر پیروان کیش کهن در ایران و دوستان
 آثار نیاکان پس از بیشتر از هزار سال بزبان بومی خودداری چند جلد
 کتابی راجع بمزدیسنا شده اند همانا آن را مدیون فداکاری و نیت پاک
 این رادمرد نیک سرشت (یعنی دینشاه ایرانی) هستند. مسلم است هر که خواستار
 علم و معرفت و دوستار مجد و جلال ایران باستان است همواره دوستار و
 سپاسگزار دینشاه ایرانی است که برای معارف ما و احیای مافات وطن
 ما کوشاست .»

سپنتادر بمبئی و در زمان همکاری با دینشاه ایرانی در تصحیح نمونه های
 چاپی کتب استادپور داود که در آن زمان و در بمبئی چاپ می شده است کمک
 و مساعدت مینموده است که روانشاد پورداود در مقدمه یشتها با عبارات زیر
 از آن مرحوم سپاسگزاری می کند.

«همچنین سپاسدار دوستان خود آقایان استاد خدا بخش ایرانی و
 عبدالحسین خان سپنتا هستم که متحمل زحمات تصحیح نمونه های این
 کتاب بوده اند . ایشان در بمبئی آنچه لازمه دقت بوده بکار برده اند بطوری
 که نگارنده در برلین خاطر جمع بوده ام از اینکه این نامه ازدل سوزی ایشان

بخوبی از طبع خارج خواهد شد.»

سپنتا تا اواخر عمر خویش نتوانست از هند و یاد دینشاه ایرانی غافل بماند و هرگونه فرصتی و هر مناسبتی که دست میداد از آن مرحوم و محبت‌های وی یاد مینمود. این علاقمندی در شعری که در اردیبهشت‌ماه ۱۳۴۵ و برای یادنامه پشوتن جی مارکار ساخته است آشکار است. پشوتن جی مارکار یکی از پارسیان هند است که صاحب آثار خیر فراوان در یزد است. کتابهای استاد پورداد آنچه در بمبئی بچاپ رسیده است همگی از نفقه روانشاد مارکار است. چون این شعر در دیوان آن مرحوم نیامده و از طرفی یادنامه پشوتن جی دوسابای مارکار هم شاید بدست همه دوستان سپنتا نرسیده است از این جهت تمامی آن اشعار در زیر به نقل از یادنامه پشوتن جی دوسابای مارکار بمبئی سپتامبر ۱۹۶۶ آورده می شود.

تهی است دست و گناهی بگردن من نیست

همیشه دست شکسته و بال کردن نیست

گذشته روزن امید بر رخم نکشود

دریغ و درد که آینده نیز روشن نیست

بزیر جامه فقرم دلی است مستغنی

دلم خوش است مرا لکه بدامن نیست

به هندول نگراید مرا که از دینشاه
 نمانده است اثر نامی از پشتون نیست
 اگر چه از اثر و نام هر دو يك ملت
 بافتخار زید این تسلی من نیست
 بروزگار بخندم بمرگ یارانم
 که در طریقت ما کار مرد شیون نیست
 بزیر پتك حوادث من آهنین عزمم
 ولی دریغ که اعصاب من ز آهن نیست
 خموش باش سپنتا مکن غم دل فاش
 که کهنه پیر هنت نیز محرم تن نیست

علاوه بر کتب ادبی و تاریخی و تحقیقی که درباره ایران پیش از
 اسلام بوسیله او ترجمه و چاپ شده است سپنتا شاعری است گرانمایه و
 اشعار او بیشتر میهنی . مخصوصاً این روح میهن پرستی در قطعاتی مانند
 مهتاب مدائن و تخت جمشید و آرامگاه کورش و پسرزند ایران و پاساگارد
 و آنچه ایران دیده بخوبی آشکار است .

سپنتا در ایران بیشتر بنام يك شاعر شناخته شده بود تا بنام یکنفر
 محقق و تاریخدان کتاب تاریخیچه اوقاف اصفهان نمونه دیگری از تحقیق
 و تجسس سپنتا در موضوع تاریخی است این کتاب در نوع خود کم نظیر
 است و نشانه دیگر علاقه وی به مطالعه و تحقیق است در شناختن آثار

عتیقه نظری صائب داشت شاهد این مدعا مجموعه گردآورده شده بوسیله وی است که درموزه شخصی نگهداری می‌شود .

علاقه و عشق خاص بکتاب داشت کتابخانه او درمیان کتابخانه‌های شخصی در اصفهان کم نظیر است .

بسیار جای تأسف است که برای تأمین معاش و فراهم کردن زندگی مادی بکاری اشتغال داشت کاملاً دور از استعداد و ذوق و اندیشه او بود و همین مسئله یکی از بزرگترین موانع در راه پیشرفت بیشتر اودر کارهای تحقیقی‌اش بود .

اگر برای سپنتا فراغت بال و آسودگی خیال فراهم شده بود و به کاری که بآن عشق میورزید و علاقه داشت مشغول شده بود حاصل عمرش خیلی ثمر بخش تر از این بود بیشتر کارهای علمی‌اش در مدت اقامت در هند انجام شده و پس از مراجعت بایران نه تنها از او دانش او استقبال نشده بلکه سبب ایجاد موانع نیز شده‌اند محیط دانش و فضل اصفهان قدر او را شناخت و از وجودش آنطور که باید و شاید استفاده معنوی حاصل نکرد .

کمتر اتفاق افتاده است که کسی شاعر باشد و خوب هم بنویسد و یا ادیب و محقق باشد خوب هم شعر بگوید و یا مورخ باشد و خوب بنویسد . اما سپنتا شاعری محقق و ادیبی مورخ و مورخی دانشمند بود .

علاوه بر اینها از همه مهمتر او يك انسان بتمام معنی کمال بود هرگز از کسی شکایت نداشت . همه نااملایمات را تحمل میکرد و هرگز لب

بشکایت نمی‌گشود . هیچ وقت از کسی بد نگفت با همه فرق و پیروان همه مذاهب دوست بود و همه را خوب می‌پنداشت و بانیک و بد چنان‌خو کرده بود که بقول عرفی .

چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی

مسلمات بزهرم شوید و هندو بسوزاند

اگرچه سپنتا در شب جمعه هشتم فروردینماه ۱۳۴۸ از جهان درگذشت و امروز دیگر در میان ما نیست ولی یاد او و آثار او برای ما عزیز و گرامی است اگرچه بظاهر مرده است اما در واقع این آغاز زندگی اوست زیرا اکنون دوستان وی متوجه خواهند شد که چه گوهری گرانبها از دست رفته است و دیگر نظیرش را کمتر توان یافت بقول شاعری که میگوید .

پایان زندگی هر کس بمرگ اوست

جز مرد حق که مرگ وی آغاز دفتر است

اینک آثار چاپ شده و منتشر شده سپنتا بترتیب تاریخ بشرح زیر است .

- ۱ - پیام دوستی (بمبئی ۱۳۰۸ شمسی)
- ۲ - اشک سپنتا (بمبئی ۱۳۱۱ شمسی) .
- ۳ - اخلاق ایران باستان بقلم دینشاه ایرانی ترجمه عبدالحسین سپنتا بمبئی ۱۳۱۱ شمسی این کتاب بعداً در تهران نیز تجدید چاپ شد .

۴ - زرتشت که بود و چه کرد ؟ بقلم را بیندرا نات ناگور ترجمه
سپنتا بمبئی ۱۳۱۱ شمسی .

این مقاله را ناگور در مقدمه ترجمه گاتها که بوسیله دینشاه ایرانی
انجام شده نوشته بود ،

۵- نوآموز مزدیسنا در دو جلد بمبئی ۱۳۱۱ شمسی .

این جزوات برای تدریس در دبستانهای زرتشتیان در ایران و با
راهنمایی دینشاه ایرانی نوشته شده است .

۶- پرتوی از فلسفه ایران باستان بقلم دینشاه ایرانی ترجمه سپنتا بمبئی
۱۳۱۱ شمسی .

این کتاب نیز بعداً در تهران تجدید چاپ شد .

۷- منتخبات اشعار دهقان سامانی بمبئی ۱۳۱۱ شمسی .

۸- منتخبات اشعار میرزا عبدالوهاب گلشن ایران پور بمبئی
۱۳۱۱ شمسی .

۹- ترجمه مقدمه « کتاب سخنوران دوران پهلوی » که بوسیله
دینشاه ایرانی تهیه و تدوین و در بمبئی بسال ۱۳۱۳ شمسی بچاپ رسیده است .

۱۰ - مقدمه کتاب مجموعه « اشعار عارف » که بوسیله دینشاه ایرانی
بانگلیسی ترجمه شده و بسال ۱۳۱۴ در بمبئی بچاپ رسیده است ،

۱۱ - ایران و اهمیت آن در ترقی و تمدن بشر بقلم پ پ بلسارا
ترجمه عبدالحسین سپنتا بمبئی ۱۳۱۵ شمسی .

- ۱۲ - «اسرار جنگل» اصفهان ۱۳۱۶ .
- ۱۳ - «افارگلی» - اصفهان ۱۳۲۴ شمسی .
- ۱۴ - ترجمه یادداشت‌های ابراهام گاتوگی گوس اصفهان ۱۳۳۰ و تهران ۱۳۴۷ از (انتشارات وحید) .
- ۱۵ - «مار» اصفهان ۱۳۳۰ شمسی .
- ۱۶ - «هزارمین سال تولد ابن سینا» اصفهان ۱۳۳۳ شمسی
- ۱۷ - «مجموعه اشعار سپنتا» گردآورنده گوهر تاج سپنتا اصفهان ۱۳۳۴ و ۱۳۴۱ بایش گفتاری از نویسنده معروف جمالزاده .
- ۱۸ - «تاریخچه وقف در اصفهان» از انتشارات اداره اوقاف اصفهان .

علاوه بر کتب نامبرده در فوق سپنتا مقالاتی زیاد در مجلات کشور نوشته که امید است بهمت همسرگرامی‌شان جمع‌آوری شده و در مجموعه جداگانه بصورت کتاب منتشر شود تا همه علاقمندان بآثار سپنتا بتوانند از آن بهره‌مند شوند و هم چون یادگاری عزیز نگهداری نمایند.

«جشن مهرگان و سوابق تاریخی آن»

جشن فرخنده و تاریخی مهرگان ، جشنی است که در ایران باستان
بعظمت و جلال و شکوه جشنهای نوروز وسده برگزار می شده است .
اگر در ایران جشن مهرگانرا باهمیت جشن نوروز برگزار
مینموده اند از آنجهت است که این دو جشن یعنی نوروز و مهرگان حدفاصل
دو فصل از سال میباشد .

نوروز دلیل بر آمدن فصل گرما یعنی بهار و تابستان و مهرگان دلیل
بر آمدن فصل سرما یعنی پائیز و زمستان است . این مطلب را رودکی
بدر شعرا ایران ، در قصیده بدین شرح آورده است :

ملکا جشن مهرگان آمد

جشن شاهان و خسروان آمد

خز بجای ملحم و خرگاه

بدل باغ و بوستان آمد

مورد بجای سوسن آمد باز

می بجای ارغوان آمد

روز شانزدهم هر ماه در آئین مزدیسنا مخصوص بفرشته فروغ و
روشنائی و بهر روز موسوم است و این روز عیدی است بخصوص که وقتی
روز و ماه با هم تصادف کند ، در ایران جشن بزرگی بوده است . تمام این
معانی را مسعود سعد سلمان در يك بيت شعر جمع نموده است و گفته
است :

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان

مهر بفرای نگار مهر مهر چهر مهربان

بقول کتاب پهلوی بندهشن (مشیا و مشیانه) یعنی آدم و حوا در چنین
روزی آفریده شدند .

بقول در همین روز فریدون بر ضحاک ستمگر چیره شد و او را در کوه
دماوند بند بر نهاد .

در حقیقت در چنین روزی بود که فرشته عدالت بر اهریمن ظلم و
ستم چیرگی یافت و پیروز شد .

این جشن در کتب عربی بمهر جان معروف است و در فارسی مهرگان
گوئیم .

در ایران باستان این جشن شش روز طول میکشیده و از روز
شانزدهم مهر ماه شروع میشده و بروز بیست و یکم که رام روز باشد ختم
میکردیده است .

روز آغاز را جشن مهرگان عامه‌روز انجام را جشن مهرگان خاصه می‌گفتند. اما واژه مهر در اوستا بصورت Mithra و در (دودرسانسکریت) Mitra و در کتیبه‌های هخامنشی Mithra و در پهلوی Mitr و در فارسی کنونی مهر شده است. معانی مختلف از این کلمه اراده شده است از جمله معانی آن عهد و پیمان و فروغ و روشنایی است بسا اسامی شهرها و اماکن قدیم در کتب مورخین و جغرافی‌دانهای ایرانی با کلمه مهر ضبط شده است. مثلاً خزینه دار کورش بزرگ بنام میثردات یا مهرداد موسوم بوده است. بسا از آتشکده‌های عهد قدیم با اسم این فرشته موسوم بوده است. فردوسی گوید:

چه آذر گشسب و چه خوردار و مهر

فروزان چو بهرام و ناهید و مهر

امروز هم زرتشتیان پرستشگاههای خود «در مهر» می‌گویند. در فرهنگهای لغت نیز مسطور است که مهر قبه زرینی است که بر سر چتر و علم و خرگاه نصب کنند. اسم بیخ گیاهی هم که بمناسبت شباهتش بدو نفری که در مقابل همدیگر قرار گرفته باشند مهر گیاه گویند. برخی از مستشرقین کلمه مهر را واسطه و میانجی معنی نموده‌اند و دارمستتر Darmesteter فرانسوی آنرا بمعنی دوستی و محبت گرفته است. گفتم که جشن مهرگان با اهمیت جشن نوروز بود مثلاً کتزیاس

Ktesias مورخ و طبیب یونانی در دربار اردشیر دوم مینویسد:

«پادشاهان هخامنشی هیچ نبایستی مست شوند مگر در روز جشن

مهرگان که لباس فاخر ارغوانی پوشیده و درباد پیمائی با میخوارگان شرکت مینمودند». یا بقول سترابون **Strabon** خشترپاون (ساتراپ) یا شهربان ارمنستان در جشن مهرگان بیست هزار کره اسب برسم ارمنان بدربار شاهنشاه هخامنشی میفرستاد.

اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان در این روز رخت نو ب مردم میبخشیدند.

از علمای ایرانی و عرب اخبار زیادی در خصوص مهرگان نقل شده است که فقط بذکر گفته ابوریحان بیرونی که در سال ۳۶۲ هجری تولد یافت و از بزرگان علمای ایران بشمار است قناعت میشود. ابوریحان در کتاب معروف خود مفصلاً از عید مهرگان صحبت میکند و مینویسد.

«گویند مهر که اسم خورشید است در چنین روزی ظاهر شد باین مناسبت اینروز را بدو منسوب کرده اند - پان شاهان در این جشن تاجیکه بشکل خورشید و در آن دایره ای مانند چرخ نصب بود بسر می گذاشتند و گویند در اینروز فریدون به بیور اسب که ضحاک خوانندش دست یافت... و گویند خداوند در اینروز زمین را بگسترانید و در اجساد روان بدمید و در اینروز کره ماه که تا آنوقت گوی تاریکی بود از خورشید روشنائی و نور کسب نمود.

از سلمان فارسی نقل شده است که او گفت مادر زمان ساسانیان قائل بودیم که خداوند یاقوت را درروز نوروز و زبرجد را در روز مهرگان از

برای زینت مردمان بیافرید و این دو روز را بر سایر ایام سال فضیلت داد چنانکه یاقوت و زبرجد را بر سایر جواهرات . در آخرین روز این جشن که بیست و یکم ماه باشد فریدون ضحاک را در کوه دماوند بند بر نهاد و خلایق را از گزند او برهاند .

لاجرم در این روز عید گرفتند وافریدون مردم را امر کرد که کشتی بمیان بندند وواج زمزمه کنند ودر هنگام خوردن و آشامیدن لب از سخن فرو بندند چون مدت استیلاى ضحاک ستمگر هزار سال بطول انجامید و ایرانیان خود مشاهده کردند که ممکن است عمر آدمی اینهمه طولانی گردد از این به بعد دعای خیرشان در حق یکدیگر این بود که (هزار سال بزی) از آن زمان پادشاهان و مردمان ایران شهر از آغاز مهر جان بمدت سی روز عید می گرفتند و هر پنج روز را بیک طبقه از شاهزادگان و موبدان و بزرگان و بازرگانان و رزمیان و دهقانان و اهل حرفه و صنایع مخصوص نمودند . بلعمی نیز مینویسد که «آفریدون ظفر یافت بر ضحاک و او را بگرفت و بکشت و همان روز تاج بر سر آفریدون نهاده جهان بروی سپرد و آنروز مهر روز بود از مهر ماه و آنرا مهرگان نام کردند و عید کردند و آفریدون بر تخت بنشست .»

فردوسی نیز در خصوص بر تخت نشستن فریدون گوید .

بروز خجسته بر مهر ماه بسر بر نهاد آن کیانی کلاه

در اوستا نیز یکی از بلندترین و زیباترین یشتها بنام مهریشت موسوم است . در این یشت مهر فرشته فروغ و روشنائی است و بمحافظت عهد و پیمان و

راستی گماشته شده است .

ملك الشعراء بهارمهر را بمعنی راستی گرفته و در یکی از اشعار خود
چنین آورده است و گوید .

مهرگان آمد بآئین فریدون و قباد

وز فریدون و قباد اندر زها دارد بیاد

گویدای فرزندان ایران راستگوئی پیشه کن

شیوه ایران چنین بود از زمان باستان

این جشن باندازه بزرگ و محترم بوده که حتی استیلای عرب هم
نتوانست آنرا از میان بردارد بلکه برعکس بسیاری از شعرای ایرانی و
عرب در مدح این جشن قصیده ها سروده اند . بخصوص دردربار پادشاهان
وسلاطین ایرانی این جشن بعد از جشن نوروز با شکوه و جلال بسیار
برگزار میشده است و شعرا قصائد بلند در وصف مهرگان میخواندند .

در مدت بیشتر از سیزده قرن که از زمان پادشاهان ساسانی میگذرد
برای ایران روزهای سهمگین فراوان از قبیل دست یافت تا زیان و حمله مغول
و تاخت و تاز اقوام دیگر برای ایران گذشته و هیچ چیز از روزگاران باستان آن
چنان که باید بر جای نمانده است ولی بقول استاد پورداود .

جو رو بیداد فراوان و فزون دید این ملك

ستم و کینه اسکندر دود دید این ملك

دشت و هامون ز عرب غرقه بخون دید این ملك

ظلم چنگیز ز اندازه برون دید این ملك

گنبد و کاخش از آسیب نلر زید ارکان

ما اگر امروز مهرگان و نوروز رسده را جشن میگیریم و بایستی هم بگیریم از آن جهت است که ملت ما ایرانی است و بگذشته و ملت خود و آنچه که مربوط باین آب و خاک است علاقمند هستیم - زیرا فهمیدایم که درد نیائی که ما امروز زندگی میکنیم یکی از علائم حیات وزنده بودن همانا التفات و توجه ملت ها بمفاخر و گذشته خویش است . این جشنها نیز جزو مفاخر گذشته ایران است و بایستی نگهداری شود . بایستی با کار و کوشش همانطور که در مذهب مزدیسنا اراده شده است در میان ویرانه ها در پی آثاری از روزگاران سرافرازی و سربلندی برآمد - اتفاقاً در مدت سی سال اخیر باین نکته توجه شده و دانشمندان میکوشند که در میان نوشته های گذشتگان بحقایق تاریخی پی برند و اسنادی از روزگاران مجد و عظمت بدست آوردند . این خود جای بسی امیدوار است که وزارت فرهنگ باین امر توجه فوق العاده مبذول داشته و روز جشن مهرگان را بفرهنگ اختصاص داده است .

گفتیم که حوادث خوش و ناخوش بر این سرزمین زیاد گذشته است ولی هیچیک نتوانسته است که اساس ملت ما را تغییر دهد و این از آن جهت است که روح ایرانی زنده و جاویدان و بگذشته و شاهنشاهی با دل و جان علاقمند است و باز هم بقول استاد پورداود که گوید .

فرو پیروزی ما ملت پیدا است هنوز

کیش زرتشت ز آتشکده برجاست هنوز

تخت دارای بلند اختر برپاست هنوز

طاق کسری بلب دجله هویدا است هنوز

ماند آن قوم کز و ماند بجا نام و نشان

امید است که ملت ایران سالها ، نه بلکه قرن‌ها در تحت توجّهات

اعلی حضرت همایون شاهنشاه ببر گزاری اینگونه جشن‌ها موفق و

کامیاب گردد .

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳	۷	چاپ	چاپ
۳	۹	ندارند	ندارند تا
۱۲	۲	قله	بقله
۱۵	۲	کرد	گردیده
۱۵	۱	ست	سوار بر
۱۵	۳	میشود	میشوند
۱۶	۴	دشت	داشت
۱۷	۱۴	برادری	برداری
۳۳	۱۱	پرسش	پرستش
۳۶	۷	برعهده	ازعهده
۳۶	۹	کندروز بروز	کنند روز بروز
۳۷	۲	هندوستان برای پارسیان	هندوستان ، پارسیان
۳۸	۸	دینامیت	دینام
۴۰	۱۷	دانشگاههای	دانشگاه
۴۵	۱۱	تاریخی ادبی ایرات	تاریخ ادبی ایران
۴۷	۱۶	قصه	قصه
۴۹	۶	پندایرائی	پندیرائی
۶۳	۹	در زبان اوستائی	زبان اوستائی
۶۳	۱۷	همن	همین
۶۴	۱۸	موسوم	مرسوم
۶۷	۸	آگاه	آگاه
۷۳	۱۰	از رونق افتاده	از رونق افتاد
۷۴	۱	اردشیر	اردشیر

دوست	نادرست	سطر	صفحه
کنند	کند	آخر	۸۰
عبادت	عیادت	۱	۸۷
و	ه	۱۹	۸۹
وقایعی	وقایع	۴	۹۰
است	اخت	۱۵	۹۰
ترجمه‌ای که	ترجمه	۴	۹۱
بنظر	نظر	۴	۹۱
کس	کسر	۱۶	۹۳
خرد	خود	۱۲	۹۴
مرا چه سود	مراجعه شود	۷	۹۵
که	-	۸	۹۷
زیادی است	ما	۱۹	۹۸
اوستائی	روستائی	۱۹	۱۰۰
بروچا	پروچا	۲	۱۰۱
حدس	حدث	۱۰	۱۰۲
دیویسنی	دیوسنی	۱۳	۱۰۲
پیتاوالا	پیتاوا	۳	۱۰۴
ظهور	طهمورت	۴	۱۰۵
ازآسیای مرکزی	آبای مرکزی	۷	۱۰۷
درسه هزارسال	بسه هزارسال	۱۷	۱۰۷
میدانند	میداند	۱۸	۱۰۷
يك شوخی	شوخی	۳	۱۰۸
برای	پرای	۹	۱۰۹

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۱۱	۱	بعقیده	بعقیده
۱۱۱	۱۶	مناسب	مناسبت
۱۱۱	۱۶	جهت	جهت
۱۱۶	۲	فیروزه بائی	فیروزه بائی
۱۱۷	۱۱	کاهش	کاهش
۱۱۷	۱۲	تمام این صفحات خود	تمام این صفات را خود
۱۱۷	۱۷	افزود	افزود
۱۲۳	۱	بگذارید	نگذارید
۱۲۴	۹	ج	جی
۱۳۰	۹	احترای	احترام
۱۳۲	۱۱	دورد	درود
۱۳۵	۱۳	با	زیادی است
۱۴۳	۱۱	ترتیب در	ترتیب خود را در
۱۵۲	۱۳	مامله	معامله
۱۵۷	۱	اشوررتشت	اشوزرتشت
۱۵۸	۱	خود	خرد
۱۵۸	۱	را	را برای
۱۵۹	۴	ندارند	ندارد
۱۶۰	۱۳	و هومینو	و هومنو
۱۶۱	۱	از	زائد است
۱۶۱	۱	مستمند	مستمند باید
۱۶۵	۴	خشتر	خشتر و
۱۶۶	۱۰	اسفندیار	اسفندار
۱۶۸	۸	باسن	باسم
۱۶۹	۱۲	گار	زائد است

درست	نادرست	سطر	صفحه
پنجایت	پنجایت	۹	۱۷۲
[]	()	۶	۱۷۶
امرداد	رمداد	۷	۱۷۹
ان	شان	۶	۱۸۳
بختش	بخشش	۹	۱۸۳
شب و	شب	۱۶	۱۸۹
کد	که	۱	۱۹۱
مقدمه	مندمه	۱۰	۱۹۱
ست	برورت	۵	۱۹۲
مانترا	ماشرا	۴	۲۰۶
زائداست	نیز	۱۹	۲۱۲
آفرین	آفرینش	۱۳	۲۲۵
کمر	کر	۱	۲۲۶
یهود	یهودا	۱۰	۲۲۷
بارتولد	بارتولله	۶	۲۳۰
یکملت	این امر	۳	۲۴۴
دارند	دادند	۶	۲۴۴
ازهرچه	هرچه	۱۰	۲۴۴
نمانده است، آغاز میکنم	سطر آخر نمانده است		۲۴۴
روانشاد پدرم	روانشاد	۱۱	۲۴۵
آسمانی	عالی	۱۵	۲۴۵
Inter	Inter	۱۴	۲۴۶
Würzburg	Wünzburg	۵	۲۴۸
تربیتی	تربیکتی	۱۲	۲۴۸
یا	سطر آخر با		۲۴۸

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۵۰	۱۹	ستون	مستون
۲۵۲	۱۸	ورن	ورق
۲۵۳	۷	پاریسی	پارسی
۲۵۶	۶	برای	بسرای
۲۶۰	۵	بمخصوص	بمخصوص
۲۶۰	۱۱	استاد	افتاد
۲۶۲	۸	مجلات	مجلدات
۲۶۵	۶	سنتا	سپنتا
۲۸۷	۲	انارگلی	انارکلی

فهرست مندرجات

شماره	عنوان	صفحه	نویسنده
۱ -	پیش گفتار	۱	کانون زرتشتیان شریف آباد
۲ -	گفتاری برسم سر آغاز	۳	-
۳ -	چگونگی نسخه برداری	۵	پرفسور جرج کامرون
۴ -	مهاجرت پارسیان به هندوستان	۳۴	-
۵ -	خاطره پرفسور براون	۴۵	جمشید کاوسیجی کاتراک
۶ -	اوستا و زرتشت	۶۰	لارنس براون
۷ -	دین پارسیان	۷۳	دکتر دادابائی نوروز جی
۸ -	یادگار داریوش در بیستون	۸۵	-
۹ -	اندرز بهزاد فرخ پیروز	۹۱	-
۱۰ -	زمان زرتشت	۹۷	شاپور جی دیسای
۱۱ -	فرزند نساجی که	۱۱۳	-
۱۲ -	مادام بیکو کامه	۱۲۴	اردشیر منشی
۱۳ -	کشورداری داریوش بزرگ	۱۳۹	-
۱۴ -	فلسفه مذهب زرتشت	۱۵۵	دکتر ایرج تاراپوروالا
۱۵ -	چند اندرز از مینو خرد	۱۷۵	-
۱۶ -	جشن سده	۱۸۸	-
۱۷ -	لهجه بهدینان	۱۹۶	-

فہرست مندرجات

شمارہ	عنوان	صفحہ	نویسنده
۱۸ -	تمدن و فرهنگ ایران باستان	۲۰۳	جمشید کاوسی نائراک
۱۹ -	تقریظ و انتقاد	۲۳۹	-
۲۰ -	زندگی دکترا تارا پور والا	۲۴۳	-
۲۱ -	زندگی استاد پور داود	۲۵۷	-
۲۲ -	زندگی سینتا	۲۶۵	-
۲۳ -	جشن مهرگان	۲۸۵	-
۲۴ -	فہرست مندرجات	۲۹۳	-
۲۵ -	غلطنامہ	۲۹۵	-

ESSAYS

ON

IRANIAN CIVILIZATION AND CULTURE

BY:

DR. FARHAD S. ABADANI, M. A., PH. D. (BOMBAY)

TEHRÄN.

1970

Rasti Press